

کتابخانه تخصصی
تاریخ و ادبیات ایران

هو العلیم

تاریخ ادبیات ایران

از قدیمترین عصر تاریخی تا عصر حاضر

جلد اول

مشمول بر تاریخ ادبیات ایران از ازمنه قدیم تاریخی
تا انقراض ساسانیان

— تالیف —

آقای آقا میرزا جلال الدین همائی اصفهانی

معلم ادبیات

دوره دوم علمی و ادبی مدرسه متوسطه تبریز

✽ چاپ اول ✽

حق تقلید محفوظ و تجدید نظر بهر نحوی که باشد

مخصوص مؤلف و طبع و تجدید دائمی محفوظ

و مخصوص است بکتابخانه « ادبیه »

تبریز ۴ مهر ماه ۱۳۰۸ ۲۲ ع ۲ ۱۳۴۸ ایران

تبریز مطبعه و گراور سازی الکتریکی « شرق »

❖ بسم الله الرحمن الرحيم ❖

❖ خداوندا در توفیق بکشای ❖

یزدانی را سپاسی که بستایش و نیایش نیازمند نیست .
زبان شیرین پارسی در شمار السنه ادبی عالم فرد منتخب و ادبیات
ایران در میان ادبیات سایر ملل بهر جهتی دارای مزیت و امتیاز است
(آفتاب آمد دلیل آفتاب) - از آشنا گذشته بیکانگانی که با علم
و ادب آشنا و از دانش و معرفت بهره ورند ادبیات فارسی را بچشم
عظمت مینگرند و بر منزلت شایان و مقام شامخ ادبی این زبان يك
زبان و از بن دندان معترفند - بسیاری از دانشمندان شرق شناس خارجه
را میشناسیم که در راه خدمتگذاری بعلم و ادب و کشف آثار علمی
و ادبی و صنعتی و تاریخی ادبیات ایران مالهای فراوان و عمرهای بی بدل
صرف نموده و هر قسم زحمات توان گدازی را بجان و دل متحمل شده
اند تا اطلاعاتی بدست آورده و مقاله ها و کتابها نوشته هدیه هموطنان
و همزبانان خویش ساخته اند - و بسی سرمایه ها خرج کرده و چندین
آثار علمی و ادبی و مؤلفات ذي قيمت مفقود الاثر ما را که خود از
آنها اطلاعی چندان نداشته ایم بزبور طبع آراسته بنظر ما رسانده اند
و از اینجهت خاطر ما را رهین شکران و منت خویش قرار داده اند -
افسوس که ما از خود و همه جا بیخبر و همیشه سفره کسترده را منتظریم .
دانشمندان گذشته ما احياناً اگر راجع به (تاریخ ادبیات ایران)

همتی کرده. تألیفی ساخته و باخلاف سپرده اند. عموماً تذکره شعرا یا قدیمی -
 فراتر تذکره دانشمندان است - آنان بقدر وسع خویش رنج فراوان برده
 خدمتهای شایان ادبیات ملی خویش نموده اند و اما اندازه که توانسته
 اند در اینراه بذل مساعی بلیغه کرده جد و جهد بکار برده اند و نام شعرا
 و بزرگان و مفاخر ملی خود را زنده نگاه داشته اند - و اگر دائره
 مؤلفاتشان را بیش از این وسعت نداده اند معذورند - زیرا حدی وسیع
 تر برای این موضوع (تاریخ ادبیات) در نظر نگرفته بوده اند. -
 ولی دانشمندان و اساتید محترم عصر جدید را که بمفهوم جامع این
 موضوع آشنا شده اند بسی شایسته بود که عطف توجیهی کرده تألیفات
 جامعی بسازند و تاریخ ادبیات ایران را بمعنی حقیقی که اکنون در نظر
 علمای ادب دارد چنانکه شایسته است با قلم شیرین نگاشته در صحائف
 کتب ثبت نمایند و خود و ملق را سرافراز و جمعی را از زحمت تتبع
 و سرکشتگی و حیرت آسوده و خلقی را از در بوزگی برادر این و آن بی
 نیاز سازند، بیخبران و جاهلان را منشأ انتباه و رهروان از کاروان باز
 مانده و نو سفران آواره را شمع آگاهی و دلیل راه شوند.

ایعجب هر چه نشستیم و گفتیم (ماخوشه چین خرمن ارباب دولتم
 باری نگه کن ای که خداوند خرمنی) دریغ کردند - چشم ما در راه این
 انتظار سفید شده و بوی پیراهنی نشیدیم، روزنه امیدی باز نکشت و شاهد
 مقصود گوشه چشمی بما نشان نداد.

این بنده ناچیز (جلال - همائی) را که از چشم براهان این مقصود
 بودم و سالها بدین امید و آرزو گذراندم که ایکاش (دستی از غیب برون

آید و کاری بکند)؛ گاهی این سودای خام بسر میافتاد که از خود
رطب و یابسی بهم بافته چیزی در اینموضوع بنویسم و دفتری بسازم
باشد که علاقه مندان علم و ادب از سر غیرت برخیزند و چنین نکین
سلیفانی را بدست اهریمنی نپسندند و پیاس حرمت علم و ادب و بنام
احیای مآثر ملی و برای دفع اشتباهات ما دامن همت بکمر زده فکری
کنند و خود حق مقام را ادا کنند. باز بخود گفتم «ایمکس عرصه
سیمرغ نه جولانکه تست عرض خود میبری وزحمت ما میداری».

بالاخره پس از تأمل بسیار آشفته وار دلی بدریا زده در غیبت مهر
فروزنده شب پره سان بازیگر میدان کشتم و بابضاعت مزاجات و خبرت
ناقصی که در این باب داشتم مدد از خداوند کار خواسته شروع باین
تألیف ناقابل کردم و یادداشت های چند ساله خود را که برخی از عمر
کرانمایه بر آن خرج کرده بودم در این وجیزه درج نموده هدیه
پیشگاه ارباب ادب ساختم - هم بدین امید که بنظر خردمندان
لایق بگذرد و منتی بر ما گذاشته از اشتباهاتمان آگاهی دهند و حاشا
نه بطریق اقتباس و تقلید بل از راه انتقاد و تحقیق از خود در اینموضوع
چیزی بنویسند و بیش از این ما را از فضائل شان محروم و بی نصیب
نگذارند امیداست که هر چه زودتر بآرزوی خود برسیم.

موضوع این رشته تألیف ناقابل ما (تاریخ ادبیات ایران) است

از قدیمترین عصر تاریخی تا عصر حاضر در چند بخش:

۱- از ازمئه قدیمه تاریخی تا انقراض ساسانیان مشتمل بر سه دوره:

- هخامنشی، اسکندری و اشکانی، ساسانی.

۲ - از انقراض ساسانیان تا حمله مغول - مشتمل بر عصر خلنا و طاهریان و صفاریان و سامانیان و غزنویان و آل زیار و آل بویه و سلاجقه و آتابکان و خوارزمشاهیان و غیر هم از سلاطین غیر مشهور و امرا و فرمانفرمایانی که در بارشان دارای خصوصیتی دخیل در علم و ادب بوده است و محض اصطلاح ایندوره را مینامیم به (عهد برمکی و عباسی) یا (عهد سامانی و غزنوی) یا (عهد ابن سینا و فردوسی).

۳ - از حمله مغول تا انقراض صفویه - مشتمل بر عصر مغول و ایلخانیان و آل مظفر و تیموریان و ترکمانان و صفویه - و این عصر را مینامیم (عهد مغولی و صفوی) یا (عصر خواجه طوسی و سعدی).

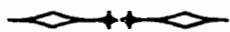
۴ - از انقراض صفویه تا عهد مشروطیت ایران - مشتمل بر عهد نادری و زندیه و قاجاریه - و این عصر را مینامیم (عهد قاجاری و امیر کبیر) یا (عهد سبزواری و قاجانی).

۵ - از عهد مشروطیت ایران تا کنون که اوایل دوره چهارم بعد از اسلام محسوب میشود.

در این تألیف ضمناً نظری به پروگرام وزارت جلیله معارف برای (مدارس متوسطه) داشته ایم - این است که آموزکاران محترم و محصلین بنوبت خود میتوانند ازین کتاب استفاده کنند.

در خاتمه محض قدر دانی میگوئیم: آقا محمد ولی مدیر (کتابخانه ادبیه) تبریز الحق در طبع و نشر قسمت اول این رشته تألیف (از

ازمنه قدیم تاریخی تا انقراض ساسانیان) و در فراهم کردن وسایل طبع قسمت دوم (از انقراض ساسانیان تا حمله مغول) که اکنون در تحت طبع است همی بسزا کرده است - بنام قدرشناسی از ایشان امتنان داریم - امید است که وسائل طبع و نشر باقی اجزاء نیز فراهم گشته مقبول نظر صاحب نظران واقع گردد .



کتاب و مؤلفاتی که در تألیف ما محل اعتماد و مورد استفاده شده است از فارسی و عربی و فرانسه و غیره بسیار است و در ذیل صفحات کتاب پاره از مآخذ خود را تصریح کرده ایم - اینک محض نمونه کتب چند را که با تألیف ما مناسب بوده و خیلی بما کمک کرده است یاد و از شماره کتب لغت و علمی و ادبی و دواوین خطی و چاپی که تعداد آنها خوانند را زحمت میدهد صرف نظر می کنیم .

تاریخ ایران مشیر الدوله (پیرنیا) ، تاریخ ساسانیان مرحوم فروغی ، در رایتجان ، تاریخ ایران ذکاء الملک ، تاریخ ادبیات ذکاء الملک ، تاریخ اقبال آشتیانی ، تاریخ گزیده ، تاریخ بیهقی ، تاریخ کامل ابن اثیر ، تاریخ ابو الفدا ، مروج الذهب مقدمه ابن خلدون ، تاریخ تمدن اسلامی ، تاریخ آداب اللغة العربیه جرجی زیدان ، تاریخ الاداب العربی احمد حسن زیات ، حبیب السیر ، بغیة الوعای فی طبقات النجاة سیوطی ، زهمة الالباء فی طبقات الادباء ابن انباری ، عیون الالباء فی طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه ، ابن خلکان ، فوات الوفيات محمد بن شاکر ، یقینة الدهر ثعالی ، سلافة العصر ، الوسیط ، روضات الجنات ، الفهرست ابن ندیم ، لغای نابو الفرج اصفهانی ، المحاسن والاضداد جاحظ ، عیون الاخبار ابن قتیبه ، الشعر والشعراء ابن قتیبه ، کتاب الصناعین ابی هلال عسکری ، جواهر البلاغه احمد هاشمی ، نقد الشعر قدامة بن جعفر ، غرر اخبار ملوک الفرس ثعالی ، الیان والیین ، علم الادب آب

شیخو ، تاریخ مختصر الدول ، تاریخ الحکما ابن القفطی ، تاریخ الحکما قطب لاهیجی
 المحاسن والمساوی ، طبقات الشعراء الجاهلین والاسلام مجدین حلام ، شفاء الغلیل فیما
 فی کلام العرب من الدخیل احد خفاجی ، نامه دانشوران ، تذکره مجمع الفصحا ،
 تذکره دولتشاه سمرقندی ، تذکره هفت اقلیم ، تذکره لباب الالباب عوفی ، تذکره
 الاولیا شیخ عطار ، المعجم فی معاییر اشعار العجم ، چهار مقاله نظامی عروضی ،
 تاریخ الفلسفه حنا اسمعده فهمی ، آئینه اسکندری ، آثار الشیعه ، مطلع الشمس ،
 عقد الفرید ، نفخ الطیّب ، رجال ابو علی باملحقات ، شهریاران گننام ، عالم آرای
 عباسی ، آنشکده آذر ، المآثر والاثار اعتماد السلطنه ، الاقتضاب فی شرح ادب
 الکتاب ، خزانه الادب ، تاریخ نکارستان ، تذکره بهارستان معتمد الدوله منو-
 چهر خان (خطی) ، کنج دانش ، کنج شایگان ، تذکره شعراي چارمحل اصفهان
 مخزن الدرر بقلم همان سامانی (خطی) ، تذکره شعراي زمان فتحعلی شاه
 (خطی) تاریخ ادبیات ایران در تحت تأثیر آثار ترجمه ادوار دبرون ، معجم الادبا
 یاقوت ، تاریخ الفلاسفه عبدالله بن حسین ، الالفاظ الفارسیه العربیه السیدادی شیر
 الفلسفه اللغویه جرجی زیدان ، تذکره خوشنویسان غلام محمد دهلوی ، اساس الاقتباس
 جامع الصنائع ، معیار الاشعار ، قاموس الاعلام ترکی ، نقایس الفنون ، آثار العجم فرصت
 مجله الهلال ، مجله دانشکده ، مجله آینه ، مجله ایرانشهر ، مجله العرفان (منطبعة
 صیدا) مجله ارمغان ، مجله کنجینه معارف ، مجله کاوه ، کشف الظنون ، رماض
 العارفین ، طرائق الحقایق ، شرح ادوار صفی الدین ارموی ، خلاصه الافکار فی
 معرفه الادوار شهاب الدین صبرفی ، خط خطاطان ، رساله فارابی ، نجات ابوعلی سینا
 منطق شقای ابوعلی سینا ، دائرة المعارف بستانی ، دائرة المعارف فرید وجدی ،

Grammaire Larive et fleury .

Bruvetière, fist de la française.

Brouvve, A biteraryof persia از ترجمه

Petit Larousse.

Grand Larousse.





❖ بسم الله الرحمن الرحيم ❖

مقدمه

هر علمی را تعریف و موضوع و غایتی است که در مقدمه کتاب ذکر آنها خالی از فوایدی نیست - بنا بر این لازم است پیش از شروع بمقصود اشاره بمعنی ادب و تعریف و موضوع و فائده علم ادب و مراد از تاریخ ادبیات بنمائیم تا حدود و فواید این علم فی الجمله برای متعلم واضح گردد سپس داخل مقصود شویم .

تعریف و موضوع و فائده ادب و ادبیات

باصطلاح قدما

کلمات لغویین در معنای لغوی ادب نزدیک بیکدیگر است - ادب

دراغت بمعنی ظرف و حسن تناول است [۱] و ظرف در اینجا مصدر است بمعنی کیاست مطلق یا ظرافت در لسان یا براءت و ذکاء قلب یا حذاقت [۲] و بتعبیر بعضی نیک گفتاری و نیک کرداری و بعضی ادب را در فارسی بفرهنگ ترجمه کرده و گفته اند ادب یا فرهنگ بمعنی دانش میباشد و با علم چندان فرقی ندارد [۳] در تعریف و تحدید ادب اصطلاحی عبارات ادبای متقدمین مختلف است - بعضی گویند (الادب کل ریاضة محمودة یتخرج بها الانسان فی فضیلة من الفضائل الوسیط ص ۳ الادب کل ریاضة محمودة یتحلی بها الانسان بفضیلة من الفضائل معیار اللغة ص ۶۱ ج ۱) ادب عبارت است از هر ریاضت محموده که بواسطه آن انسان بفضیلتی آراسته میگردد و این معنی منقول از معنی لغوی تادیب و تأدب است که در آنها ریاضت اخلاقی مأخوذ است . و برخی گویند (الادب عبارة عن معرفة ما یحترز به عن جمیع انواع الخطا جواهر الادب احمد هاشمی ص ۸) ادب عبارت است از شناسائی چیزی که بتوسط آن احتراز میشود از تمام انواع خطا - و این معنی عرفی منقول از ادب بمعنی حذاقت یا براءت و ذکاء قلب و امثال آنهاست و برخی گویند که (ملکه تعصم من قامت به همایشنه دائرة المعارف بستانی) ملکه است که صاحبش را از

[۱] الادب محرکه الظرف و حسن تناول قاموس - ادب ادباً ظرف و حسن تناول فهو ادیب ج ادباء اقرب الموارد .

[۲] الظرف کیاسة و قيل انما هو فی اللسان و قيل هو حسن الوجه و الهیة او یکون فی الوجه و اللسان و قيل البراعة و ذکاء القلب و قل الخدق اقرب الموارد [۳] تاریخ ادبیات مرحوم ذکاء الملك فروغی ص ۲۳ .

اعمال ناشایسته نگاه میدارد.

و اما علم ادب یا سخن سنجی در اصطلاح قدما عبارت بوده است از (معرفت باحوال نظم و نثر از حیث درستی و نادرستی و خوبی و بدی و مراتب آن [۱] و بعضی علم ادب را چنین تعریف کرده اند که (علم صناعتی تعرف به اسالیب الکلام البلیغ فی کل من احواله جواهر الادب احمد هاشمی ص ۹) علم ادب علمی است صناعی که اسالیب مختلفه کلام بلیغ در هر یک از حالات خود بتوسط آن شناخته میشود - تعریف علم ادب بنا بر مسلك قدما شامل اکثر علوم عربیه بوده است - و در تعداد علوم ادبیه نیز کلمات قدما مختلف است بعضی عدد آنها را هشت دانسته [۲] و برخی بیشتر - یکی از شعراً علوم ادبیه را در این دو شعر جمع کرده است

نحو و صرف عروض بعده لغه ثم اشتقاق و قرض الشعر انشأ
 کذا المعانی بیان الخط قافیه تاریخ هذ العلم العرب احصأ
 جرجی زیدان مینویسد که علم ادب در اصطلاح علمای ادبیت
 مشتمل بر اکثر علوم ادبیه است از قبیل : نحو - لغت - تعریف -
 عروض - قوافی - صنعت شعر - تاریخ و انساب - و ادیب کسی است که
 دارای تمام این علوم یا یکی از آنها باشد و فرق ما بین ادیب و عالم
 آن است که ادیب از هر چیزی بهتر و خوبترش را انتخاب مینماید و

[۱] تاریخ ادبیات مرحوم ذکاء الملك ص ۲۴

[۲] العلوم الادبیه منسوبة الیه وهی ثمانية اللغة والتصريف والنحو والعروض

والقوافی وصنعة الشعر واخبار العرب وانسابهم معیار اللغة ص ۶۱ ج ۱



عالم تنها يك مقصد را گرفته در آن مهارت مييابد [۱]. بعضي كويند اصول علم ادب عبارت است از « لغت - صرف - اشتقاق - نحو - معانی بیان - عروض - قافیه - وفروع آن عبارت است از « خط - قرض الشعر - انشاء - محاضرات - تاريخ - وفن بدیع را ذیل و تابع و معانی و بیان شمرده اند [۲].

ادب درس و ادب نفس

باید دانست که آنچه در تعریف علم ادب ذکر شد راجع به (ادب درس) میباشد که آنرا ادب اکتسابی نیز مینامند زیرا بدین و حفظ و نظر کسب میگردد [۳] و اما ادب نفس یا ادب طبیعی بعضی آنرا چنین تحدید کرده اند که ادب طبیعی عبارت است از اخلاق حمیده و صفات پسندیده که با ذات انسان سرشته شده باشد [۴] و مرحوم ذکاء الملک فروغی (میرزا محمد حسین متوفی ۱۳۲۵ هـ) در تاریخ ادبیات خود ادب نفس را باصطلاح حکما و صاحبان معرفت عبارت دانسته است از دانشهایی که اسباب کمالات نفسانی شود از قبیل علم بحقایق اشیاء که از آن بحکمت و فلسفه تعبیر نمایند و سایر علوم یادانشها را ادب درسی نامیده

[۱] تاریخ آداب اللغة العربیه جرجی زیدان ص ۹۵ ج ۲

[۲] دائرة المعارف بستان ص ۶۵۵ ج ۲

[۳] والکسبی ما اکتسبه بالدرس والحفظ والنظر جواهر الادب احمد هاشمی ۱

[۴] وهو قسما طبعی و کسبی فالطبعی ما فطر علیه الانسان من الاخلاق الحسنة

والصفات المحموده كالكرم والحلم جواهر الادب ص ۸

است مثل حساب و هندسه و طب و جغرافیا که دانستن آنها مستقیماً در طریق استکمال و تزکیه نفس انسانی واقع نمیشود هر چند بطور غیر مستقیم و بقول اهل علم (ثانیاً و بالعرض) بآداب نفس کمک مینماید - و مخفی نماند که ما بین تعریف مرحوم فروغی برای آداب نفس و آنچه از جواهر الادب نقل کردیم ظاهراً کمال مبنایت است زیرا فضائل اخلاقی با علومی که موجب کمالات نفسانی میشود خیلی فرق دارد .

و آنچه بنظر بدوی میآید این است که فلسفه و حکمت هم جزو ادب آموختنی است (ادب درس) بلی ممکن است ادب درس را دو قسم دانست یکی آنکه مستقیماً موجب تهذیب اخلاق و قوای فطری میشود و دیگری دانشهائی که بطور مستقیم در این طریق واقع نیست - پیش ازین قلمفرسائی در این موضع از وضع رساله ما خارج است .

و اما موضوع علم ادب نزد قدما دو فن نظم و نثر است و غایت این علم مهارت یافتن در آن دو صناعت و فوائد ادبیات و خدماتی که علوم ادبیه مخصوصاً نظم و نثر بعلم و معارف و عالم انسانیت کرده و میکنند روشنتر از آنست که بر صاحب ادراکی مخفی باشد - علم ادب انسانرا از لغزش جهالت نگاهداشته موجب کمالات اخلاقی است و در صاحبش یکمنوع هم عالیّه ایجاد مینماید که آنرا بر تحصیل امور شریفه و امیدارد و در او حس تعالی و ترقی را بیدار مینماید [۱]

[۱] و فائده انه یعصم صاحبه من زلة الجهل و انه یروض الاخلاق و یلین الطباع و انه یعین علی المروءه و ینهض بالهمم الی طلب المعالی و الامور الشریفه
جواهر الادب احمد هاشمی

این خلدون در مقدمه خود مینویسد که علم ادب مانند سایر علوم موضوع مشخصی ندارد که بحث از عوارض ذاتیه آن بشود و تنها مقصود ازین علم همانا ثمره و فائده آن است که اجاده و مهارت یافتن در دو فن منظوم و منشور باشد - و آنچه در طریق حصول این ملکه واقع میشود از قبیل حفظ اشعار و متون ادبیه و نحو - صرف - علم انساب و تواریخ و غیر از اینها از مقدمات این علم محسوب میگردد و از این جهت است که متقدمین از ادبای عرب تعریف این علم را این طور میکردند که (الادب هو حفظ اشعار العرب و اخبارها و الاخذ من کل علم بطرف) ادب عبارت است از حفظ اشعار و اخبار عرب و بهره یافتن از هر علمی باندازه حاجت .

بعقیده نگارنده اگر موضوع علم ادب را بنا بر طبقه و اصطلاح ادبای باستانی همان دو فن نظم و نثر قرار بدهیم ولیکن با قید حیثیت (از قبیل : مطبوعیت و ناگوارائی در طبع یا خوبی و بدی و درستی و نادرستی و نظایر آنها) و تعریف جواهر الادب را [۱] تعریف این علم بدانیم در جامعیت و مانعیت این تعریف (بقول اهل منطق طرد و عکس) چندان خللی وارد نخواهد آمد -- و بنا بر این آنچه را قدما جزو علوم ادبیه شمرده اند یکدسته داخل مسائل و دسته دیگر جزو مقدمات و مبادی این علم خواهند بود و نظر بارتباط کاملی که مابین علم ادب و سایر فنون و علوم موجود است هر قدر دایره معارف و علوم وسیعتر

[۱] علم صنایع تعرف به اسالیب الکلام البلیغ فی کل من احوائه .

میشود بر وسعت محیط علم ادب و ادبیات افزوده خواهد شد -
و انسب این است که بجای علم ادب صناعت ادب تعبیر شود [۱].

ارکان علم ادب [۲]

ارکان علم ادب چهار چیز است .

اول قوای فطری عقلی و آن پنج چیز است : ذکاء - خیال -
حافظه - حس - ذوق . [۳]

دویم قوانین و اصول نظم و نثر و حسن تألیف و انواع انشاء و شعر
و فنون خطابه .

سوم مطالعه تصانیف بلغا و تتبع وافی در جزئیات آنها .
چهارم کثرت ارتیاض و تدرب در سبکهای ادبای قدیم و تأسی بفصحا
و بلغا در حل و عقد نظم و نثر .

* توضیح *

چون در طی مطالب گذشته ذکر کردیم از علوم ادبیه رفت لازم

[۱] رجوع شود بکتاب فلاسفه و کلام مخصوصاً شرح هدایه ملاصدرا در فرق
مابین علم و صناعت و اینکه صناعت علمی است که متعلق بکیفیت عمل ذهنی یا خارجی است .
[۲] مأخوذ از جواهر الادب احمد هاشمی و کتاب البیان و التبیین و کتاب
المثل السائر .

[۳] مراد ازین قوی ترتیب ذکر آنها این است ۱ - استعداد تام برای ادراک
علوم و معارف ۲ - قوه حفظ صور محسوسات ۳ - قوه حفظ معانی ۴ - قوه
تأثر از مدركات ۵ - قوه درك لطایف و دقائق .

دانستیم که برای ابضاح اشاره بتعریف هریک از آنها بشود تاخوانندگان آگاه باشند و متعلمان کور کورانه نکندند و شرح و بسط میجملات را بعهده آموز کاران مطلع محول میسازیم .

❦ علوم ادبیه ❦

باید دانست که معانی معقوله را بدون واسطه الفاظ نمیتوان ازدیگری فهمید و نه میتوان بدیگری فهمنید پس افاده و استفاده موقوف بلفظ است و اگر احوال لفظ منضبط نباشد امر تفهیم و تفهم مختل میشود - از اینرو علما در ضبط احوال لفظ علومی را استخراج و مدون ساخته اند و آنها را علوم ادبیه نامیده اند و ادب درسی ذاتاً و ادب نفس بواسطه مربوط بانهاست - پس علوم ادبیه متعلق باحوال الفظ است .

نظر باینکه در تشخیص علومی که مستقیماً متعلق باحوال لفظ است مابین علما اختلاف نظر است مثل اینکه بعضی علم قرائت را داخل علوم ادبیه شمرده اند و برخی خارج - یا آنکه بعضی علم بدیع را علم مستقل دانسته اند و برخی آنرا تابع معانی و بیان شمرده اند در عده علوم ادبیه علمای این فن اختلاف دارند ابن انباری [۱] اقسام آنرا هشت دانسته و زنجشیری [۲] در کتاب قسطاس عده آنها را دوازده ذکر کرده و قاضی زکریا [۳] در حاشیه بیضاوی بیچاره

[۱] عبدالرحمن معروف (ابن انباری) از علمای عربیت و ادبیت (۵۷۷ - ۵۱۳)

[۲] محمود بن عمر بن محمد بن عمر خوارزمی (۵۳۸ - ۴۶۷)

[۳] قاضی عمید الدین زکریا بن محمود قزوینی از محدثین و علمای عربیت و

ادبیت مائه هشتم هجری است .

قائل شده و علم قرائت را هم داخل علوم ادبیه شمرده است (نظر باینکه هر چند کلام خالق است ولی با اسلوب کلام مخلوق است) در کتاب نفایس الفنون (تألیف محمد بن محمود امین در زمان ابو اسحق بن محمود شاه) علوم ادبی را مشتمل بر پانزده فن دانسته است [۱] و بعضی بیشتر از اینها گفته اند و برخی کمتر.

سید شریف [۲] قائل باین است که علوم ادبیه دوازده است و در وجه تقسیم بدوازده قسم چنین ذکر میکند که :

علم ادب اولاً منقسم بدو قسم میشود : اصول، فروع. اما اصول علم ادب هشت است زیرا علوم ادبیه متعلق بالفاظ است و در اینصورت یا گفتگو از وضع مفردات و مواد و هیأت آنها میشود بطور اطلاق این (علم لغة) است - و یا اینکه بحث فقط از حیث صور و هیأت میشود و این (علم صرف) است - و یا از حیث انتساب بعض کلمات ببعض دیگر در اصالت و فرعیّت (علم اشتقاق) است. و یا اینکه مطلقاً بحث از مرکبات میشود و این هم چند قسم دارد زیرا : اگر گفتگو از اصل هیأت ترکیبیه و تادیه معانی اصلی بشود (علم نحو) است -- و اگر باعتبار افاده معانی باشد غیر از معانی لغوی (علم معانی) است - و اگر باعتبار کیفیت افاده معانی باشد در مراتب وضوح

[۱] خط - لغت - تصریف - اشتقاق - نحو - معانی - بیان - بدیع - عروض -

قوافی - تقریض - علم امثال - علم دواوین - انشاء - علم استیفاء

[۲] علی بن محمد جرجانی استرآبادی معروف بمیر سید شریف از علمای مشهور

(متوفی ۸۳۵)

و خفاء (علم بیان) است و (علم بدیع) از لواحق معانی و بیان و داخل در آنهاست - و اگر بحث از مرز کبانی بکنند که دارای وزن هستند دو قسم دارد زیرا اگر از حیث وزن گفتگو شود (علم عروض) است - و اگر از حیث اواخر ابیات بحث شود (علم قافیه) است .

و اما فروع چهار علم است - زیرا : اگر بحث متعلق بنقوش کتابت باشد (علم خط) است و اگر مختص بکلام منظوم باشد (قرض الشعر) است - و اگر اختصاص بکلام نثر داشته باشد (انشأ) است و اگر بهیچکدام اختصاص نداشته باشد علم محاضرات است و فن (تاریخ و انساب) داخل در این قسمت است [۱] بهتر این است که از نقل اقوال متقدمین خود داری نموده بتعریف هر يك از علوم ادبیه پردازیم .

۱- علم صرف : علمی است که از احوال ابذیه کلمات گفتگو مینماید - و مراد از احوال ابذیه عوارضی است که بر جوهر کلمات طاری میشود از قبیل : حرکات و سکنات و زیادت و حذف و قلب و ادغام و ابدال و مانند آنها از هیأتی که عارض کلمه میشود - مثل اینکه کوئی فلان لفظ فلان وزن را دارد یا آنکه کوئی الف در لفظ ابر (ابر هفت کشور بود پادشا یکی شاد دل باشد و پازسا) زائد است . یا آنکه زمی و آوا و شاباش مخفف زمین و آواز و شاه باش است (حروف ن و ز و د حذف شده است) - یا آنکه حرف (ز) گاهی به (ج) بدل میشود مانند سوج (سوز) روج (روز) و

امثال آنها - یا آنده در دُنْب و سُنْب پس از ابدال و ادغام سَم و دَم حاصل شود و در شب پره شپَره شود بقلب و ادغام .

۲ - علم لغت : علمی است که گفتگو میکند از مدلولات وضعیه مفردات و همچنین در وضع مرکبات و دلالت بر معانی جزئیة [۱] چنانکه گویند مثلاً (در) بمعنی قلعه و (پُلوان) بلندی اطراف زمین زراعت است که مردم از آنجا آمد و شد کنند و معنی ترکیبی آن پل مانند باشد .

۳ - علم اشتقاق : علمی است که بحث میکند از کیفیت خارج شدن بعض کلمات از بعض دیگر بواسطه تناسب جوهری که مابین آنها موجود است باصالت و فرعیت - بعبارة اخري اشتقاق آنست که مابین دو لفظ تناسبی در اصل معنی با ترکیب موجود باشد پس یکی را اصل و دیگری را فرع قرار دهند - اصل مشتق منه و فرع مشتق نامیده میشود اشتقاق منقسم میشود بسه قسم : صغیر - کبیر - اکبر .

اشتقاق صغیر آنست که میان دو کلمه در حروف و ترتیب آنها تناسب باشد مانند نصر و نصر و نصر در عربی و سوخت و سوز و سوخت و سوز (مصدر مرخم در باید سوخت و سوز گداز) در فارسی .

اشتقاق کبیر آنست که مابین دو کلمه تناسب در لفظ و معنی باشد بون ترتیب حروف مانند جَبَد و جَذَب در نازی و خُنیا و خینا

[۱] توضیح فرق مابین وضع شخصی و وضع نوعی و اینکه مرکبات وضع دارند یا نه ؟ موکول بکتاب مفصله ادبی از قبیل مطول و شرح مفتاح سکاکی میشود .

در پارسی [۱].

اشتقاق اکبر آنست که میان دو کلمه تناسب در مخرج باشد مانند
لهق و نلق در عربی و سنیخ و ستنیخ در پارسی [۲].

بعضی [۳] اقسام اشتقاق را اینطور تعریف کرده اند که اشتقاق صغیر
آنست که رد صیغ مختلفه کنند باصلی واحد بی تقدیم و تأخیر آنحروف
جهت اشتراك ایشان در جمیع حروف و معانی (مانند برید و میبرد -
بران - برنده - برندگی - برش که از بریدن مشتق شده اند) . و
اشتقاق کبر عبارت است از رد صیغ مختلفه با معنی واحد جهت اشتراك
در جمیع حروف اصول باعتبار تقدیم و تأخیر آنحروف یا باعتبار اختلاف
حرکات چنانکه گویند ترکیب مال که وضع آن جهة جمعیت است و
این معنی در مال و امل و ملأ و ألم ظاهر است (یعنی تمام آنها در
معنی واحد مشترکند) - و اشتقاق اکبر عبارت است از رد صیغ مختلفه
بمعنی واحد جهة اشتراك در اکثر حروف چنانکه گویند روح و ریخ
و راح هر سه مشترکند در لطافت و قوت (یعنی تمام آنها در یک معنی
متناسب هستند) .

برخی از علمای ابن فن تقسیم را بطور دیگر ذکر کرده اند [۴] که

[۱] بنا بر اینکه هر دو صحیح باشد مطابق ضبط برهان جامع .

[۲] آنچه در شرح اقسام اشتقاق در اینجا ذکر شد منقول است از دائرة
المعارف بستان .

[۳] نفایس الفنون

[۴] رجوع شود بکشف الظنون وحاشیه سید نعمة الله بر شرح جامی .

نقل آنها در اینجا تطویل بلا ضائل است .

تذیه ^۳ فرق ما بین علم صرف و اشتقاق این است که در علم اشتقاق گفته‌گو میشود از تناسبی که میان دو کلمه از حیث ماده موجود است مانند سوختن و سوخت و در علم صرف بحث میشود از تناسبی که ما بین دو لفظ از حیث هیئت و کیفیت بناء موجود است مانند سوخت و دوخت . بعبارة اخري مدلول ماده الفاظ از علم لغت معلوم میشود و تناسبی که ما بین آنها موجود است اگر تناسب جوهری و مادی باشد از علم اشتقاق معلوم میشود و اگر بحسب شکل و صورت باشد از علم صرف - پس رتبه علم اشتقاق بعد از لغت و قبل از علم صرف است .

بلی اغلب در مولفات ادبی ابواب مخصوص بعلم اشتقاق را جدا گانه ننوشته اند بلکه در ضمن ابواب و مباحث صرف مباحث اشتقاق را آورده اند - و همین امر باعث اشتباه بعضی شده است که ما بین این دو علم را فرق نگذاشته اند .

۴ - علم خط : علمی است که بواسطه آن شناخته میشود کیفیت تصویر الفاظ و نقوش کتابت مانند اینکه هاء غیر ملفوظه در جمع به (ها) کجا نوشته میشود مثل (لاله ها) و کجا حذف آن ممکن است مثل (سایه در جمع سایه) - یا اینکه واو معدوله در کدام از کلمات نوشته میشود مثل (خواندن - خواهش) - یا آنکه در کجا خوار نوشته میشود و در کجا خار و همچنین درخواستن و برخاستن - و مثل اینکه تنوین منصوب در همه جا بصورت الف نوشته میشود مگر در تاء

مدورم مانند (عجالة - نسبة) و همزه مانند (جزء فجرة) . و صاحب نفایس الفنون خطاطی بمعنی خوشنویس را هم داخل این علم شمرده است [۱].

۵ - علم نحو: علمی است که بواسطه آن شناخته میشود احوال کلمه و کلام از حیث اعراب و بناء - و بیشتر مورد استعمال این علم در لغت عربی است و در فارسی خیلی کم و بندرت یافت میشود مثل اینکه بکوئیم علامت اضافه و وصف کسره است مانند (آب حوض - مرد نیک) و معدودی از نظائر آن .

۶ - علم معانی: علمی است که بیان میکند حالات لفظ از حیث مطابقة کلام بامقتضای مقام مانند بحث در مجاز عقلي (اسناد شیئی بغير ما هو له) مثل:

﴿ نظامی ﴾

از آن سرو است این کاخ دلاویز که تا جا کرم کردی کویدت خیز
و مانند اینکه در کجا موجبات ذکر مسند الیه موجود است
چنانکه کوئیم (خدا رزاق است) و در کجا مقتضی جذف آن در
کار است . مثل:

﴿ حافظ ﴾

صبح است و راله میچکد از ابر بهمنی ساقی ز جای خیز و بده جام یکمنی
[۱] سبک تعلیم و خوشنویسی خط کنونی فارسی و عربی مطابق عقیده نگارنده
بفن نقاشی و صنایع مستظرفه خیلی نزدیک است .

۷- علم بیان: علم باموری است که میتوان بوسیله آنها مطلبی را بطرق مختلفه در وضوح و خفا ادا کرد - مباحث تشبیه و استعاره و کنایه و حقیقت و مجاز داخل در مباحث این علم است .

۸- علم بدیع - علمی است که بواسطه آن وجوه کلام بلیغ شناخته میشود - صنایع بدیعیه خواه لفظی باشد و خواه معنوی بسیار است که در کتب مخصوصه بدین علم مسطور است .

۹- علم عروض - از بحور و اوزان شعر گفتگو مینماید - بحث در تقطیع با فاعیل و تعیین بحور مختصه و مشترکه و تفکیک دوائر در عهده این فن است .

۹- علم قافیه - معرفت احوال اواخر ابیات است مانند اینکه قافیه چیست؟ و حروف تأسیس و دخیل و قید و ردف و روی کدامند؟ و در قافیه رعایت کدام از حروف و حرکات لازم است؟ و عیوب قافیه چیست؟ و امثال آنها .

۱۰- قرض الشعر یا نقل الشعر - علمی است که در آن بحث میشود از حالات کلمات شعریه نه از جهت وزن و قافیه بلکه از حیث خوبی و بدی و شایستگی و عدم شایستگی آنها - بعقیده بنده اهمیت این علم در عالم شاعری زیاده از عروض و قافیه و امثال آنهاست - زیرا جهت عمده که رعایت آن بر شاعر (و همچنین بر دبیر) لازم است رعایت صحت استعمال الفاظ و ادای معانی است متأسفانه در این زمان کمتر رعایت اینگونه از ضروریات علم ادب میشود و هر کس رطب

و یابی بهم بیافد و از ادبیت بلافد آنرا ادیب اریب مینامند.
 باری خطاهائی که در شعر اتفاق می افتد گاهی لفظی است باینمندی
 که لفظی صحیح یا بمورد خود واقع نشده است و گاهی معنوی بطوری
 که معنی رکاکت دارد یا چیزی از آن فهمیده میشود که مراد متکلم
 نیست و مقام مقتضی نبوده است - و در ضمن چند مثال مطلب روشن
 می گردد .

* بهرامی گفته است *

* چکوئی کر همه حران چنو بوده است کس نیز ا *

* نه هست اکنون و نه باشد و نه بوده است هر کیز ا *

* بکاه خشم او کوهر شود همرنگ شو نیز ا *

* چنو خشنود باشد من کنم زانفاس قرمیز ا *

در این شعر بیرون از تشبیه بارد و استعارت ر کیک و ترکیب
 نامهرب دو عیب است یکی زیادت یاء هر کیز و قرمیز و دوم زیادت
 الف اشباع [۱].

* خاقانی گوید *

زان عقل بدو گفت که ای عمر عثمان هم عمر خیامی هم عمر خطاب
 که صاحب المعجم (ص ۲۷۰) برای تشدید مخفف مخصوصاً در
 کلمات نازی که از زیادات قبیح است شاهد آورده است .

[۱] المعجم فی معاییر اشعار العجم تألیف شمس الدین محمد بن قیس رازی در
 اوائل مائه هفتم هجری (ص ۲۶۷) .

* مسعود سعد *

کمانم از پی آن تیر و ار قامت تو وزو مرا همه درد و غم است قسمت و تیر
مرا نشانه تیر فراق کرد و هکَر ز کسی شنید که باشد کمان نشانه تیر
لفظ (هکَر ز) را بمعنی هرگز استعمال کرده است و حال آنکه
در صحیح لغت دری هکَرز نیست و مستعمل هرگز است [۱].

* رافعی گوید *

معطی نشود مردم ممسك بتعاطی احور نشود دیده ازرق بتکحل
مرادش این است که شخص ممسك بتکلف بخشنده کی بخشنده نشود
چنانکه صاحب چشم ازرق بتکلف سرمه سیه چشم نکردد - و همانا
پنداشته است که تعاطی باب تفاعل است از اعطا و حال آنکه تعاطی در
لغت عرب جرأت و اقدام است و از اعطا مشتق نیست و بدان تعلقی
ندارد و اگر کفقی معطی نشود مردم ممسك بنسخی راست بودی و لکن
او خواسته است که بجانست معطی و تعاطی بجای آرد.

* بلفرج [۲] گوید *

دیدار خواست چشم زمانه ز قدر تو در کوش او نهاد قضا لن ترانیا

[۱] المعجم (س ۲۷۷)

[۲] ضبط این کلمه بدینصورت مأخوذ از المعجم طبع ادوارد برون انکلیسی و
تصحیح میرزا محمد قزوینی است و شاید مانند بلعجب و بنهوس که صورت کتابش
همین است و بل بمعنی صاحب و بسیار است نه آنکه در اصل ابولعجب باشد (مأخوذ
از حواشی هدایت برافقه المصدر).

چون جواب زمانه نه قدر او میدهد لن ترانی درست نباشد الا
آئنده تصحیح آنرا وجهی توان گفت یعنی قضا زمانه را از عدم
امکان آن دیدار بدین عبارت اعلام داد که موافق لفظ قرآن بود و
در زبان عوام است که چون از کسی چیزی طلبند تا بنکرند و انکس
ضت کنند و گوید نمی توان دید گویند آیت لن ترانی میخواند [۱]

﴿ عمان سامانی [۲] گوید ﴾

هر چه باشد تو علی را دختری ماده شیراکی کم از شیر نری
و در این شعر دو عیب هست یکی آنکه تعبیر (هر چه باشد)
در موقع مدح و ستایش موهم خلاف مقصود است و دیگر آنکه لفظ
(ماده) رکیک است و اگر (شرزه شیرا) گفته میشد رکاکتی نداشت
و همانا شاعر خواسته است که در مقابل تر ماده آورده باشد .

﴿ مثال تازی ﴾

ابو تمام گوید :

کریم متی امدحه امدحه والوری معی و اذا مالته لمته وحده
صاحب بن عباد [۲] بر ابو تمام عیب گرفته است که در مقابل مدح

[۱] المعجم

[۲] میرزا نورالله عمان سامانی از شعرای زمان ناصرالدین شاه است و این شعر
از کنجینه الاسرار اوست « خطاب بحضرت زینب علیها سلام الله » .

[۳] اسمعیل بن عباد طالقانی ملقب به (صاحب) از اعظم علمای ادبیت است

(متوفی ۳۸۵)

ملائمت صحیح نیست بلکه صواب این است که در مقابل مدح ذم یا هجاء بیاورند. دیگری نیز در همین شعر بر ابو تمام عیب گرفته است که تکرار لفظ (امدحه) خوب نیست زیرا دو حرف (حاء - هاء) از حروف حلق هستند که در لغت عرب ثقیل شمرده میشود. ادبای قدیم در این امر خیلی دقت و احتیاط میکردند حتی اینکه سعی میکردند طوری شعر بسازند که در موقع تقطیع هم لفظ رکبکی در نیاید مانند (ای تاج دولت بر سر تو نور عزت رهبرت) و در ابراد مضامین و الفاظ کاملاً رعایت مقتضیات وقت و حالات را میکردند. مسعود رازی برای اینکه موقع را نشناخت گرفتار حبس شد - بیهقی در ضمن وقایع سال ۴۳۰ میگوید ادری رضی الله عنه (سلطان مسعود بن محمود غزنوی مراد است) بجهش مهرکان نشست روز سه شنبه بیست و هفتم ذوالحجه بسیار هدیه و نثار آوردند و شعرارا هیچ نفرمود و بر مسعود رازی خشم گرفت و او را بهندوستان فرستاد که گفتند که او قصیده گفته است و سلطانرا نصیحتها کرده در آن قصیده و این دو بیت از آن قصیده است:

مخالفان تو موران بدند مار شدند برار از سر موران مار گشته دمار
 مده زمانشان زین بیش و روزگار مبر که اردها شود از روزگار یابد مار
 این مسکین سخت نیکو نصیحتی کرد هر چند فضول بود و شعرارا
 باملوك این نرسد [۱].

نگفته نماند که موقع ناشناسی غیر از ترس و عدم جرأت بر اظهار حقایق است و شاعر یا منشی بایستی در موقع خود جسور و بی پروا بوده حقایق را بهر نحوی که باشد با نهایت جرأت و شجاعت ادبی اظهار نماید - بالاخره ادیب باید شجاعت ادبی هم داشته باشد (موارد را باید از یکدیگر امتیاز داد) و موقعی را که بی‌هقی ذکر میکنند مصادف با زمانی بوده است که آتش فتنه سلاجقه در خراسان رفته رفته بالا گرفته و سلطان مسعود را نگران ساخته است و معنی لغوی (قرض و قرض) هر دو با شرحی که ذکر شد بی تناسب نیست رجوع بلفظ شود.

۱۱ - علم انشاء - انشاء در لغت بمعنی شروع و ایجاد

و وضع است و در اصطلاح علمی است که بواسطه آن شناخته می شود کیفیت استنباط معانی و تألیف آنها و تعبیر از آنها بلفظی که لایق مقام باشد [۱] و در انشاء تمام علوم دخالت دارد و شخص منشی از هر فنی استمداد میجوید.

بعضی چنین گفته اند که (علم انشاء یعنی انشاء نثر علمی است که در آن گفتگو میشود از کلام نثر از حیث اینکه دارای فصاحت و بلاغت است و مشتمل بر آداب معتبره نزد ادباً در عبارات پسندیده که لایق مقام است - و این علم استمداد از جمیع علوم دارد مخصوصاً حکمت [۱] علم یعرف به کیفیت استنباط المعانی و تألیفها مع التعبير عنها بلفظ لایق بالمقام وهو مستمد من جمیع العلوم بجواهر الادب ص ۱۰

عملی [۱] نظامی عروضی [۲] در صدر مقاله اول از چهار مقاله تعریف بالنسبه جامعی در ماهیت دبیری ذکر کرده است و آن این است (دبیری صناعی است مشتمل بر قیاسات خطابی و بلاغی منتفع در مخاطباتی که در میان مردم است بر سبیل محاورت و مشاورت و مخاصمت در مدح و ذم و حیل و استعطاف و اغراء و بزرگ گردانیدن اعمال و خرد گردانیدن اشغال و ساختن وجوه نذر و عتاب و احکام و فائق و اذکار سوابق و ظاهر گردانیدن ترتیب و نظام سخن در هر واقعه و بروج اولی و احرری ادا کرده آید [۳]. تعریف چهار مقاله شامل اغلب اقسام نثر است چنانکه شرح آن در این وجیزه بیاید.

۱۲ - علم محاضرات - محاضره در لغت تقریباً بمعنی

محاوره و حاضر جوابی است (المحضره ان یجیب الواحد صاحبها بما یحضره من الجواب و منه قولهم فلان حسن المحاضره - اقرب الموارد) و در اصطلاح عبارت است از اینکه برای دیگری کلامی بیاورند که مناسب مقام باشد از جهة معانی وضعیه یا از جهت ترکیب مخصوصی

[۱] علم الانشاء ای انشاء النثر یبحث فیه عن المنثور من حیث انه بلیغ و فصیح و مشتمل علی الاداب المعتمده عندهم فی العبارات المستحسنه و السلاقة بالمقام وله استمداد من جمیع العلوم سیما الحکمة العلمیه کشف الظنون ص

[۲] ابوالحسن احمد بن عمر بن علی سمرقندی معروف بنظمی عروضی از شعراً و نویسندگان قرن ششم هجری و تاسمه ۵۵۰ قطعاً در حیات بوده است

[۳] چهار مقاله عروضی ص ۱۴.

که آن کلام دارد [۱] بعبارة آخری علم محاضر عبارت است از مناسب گوئی و حاضر جوابی و حسن محاورت و بدیهه گوئی هم داخل همین فن است - این علم در ضمن علوم ادبیه اهمیت بسزائی دارد و شخصی که دارای این ملکه است هر نزد همه کس مطبوع و مقرب واقع میشود - این فن از هر فنی بیشتر باعث جلوه و رونق کلام و متکلم است و از همین جاست که اغلب اساتید باستان در تحصیل این ملکه بسیار سعی می کرده و دیگران را فوق العاده بر این امر توصیه مینموده اند و بعضی از ادبای قدیم ما [۲] مخصوصاً در خدمت پادشاهان هیچ چیز را بهتر از بدیهه گفتن نمیدانند و میگویند بدیهه طبع پادشاه خرم شود و مجلسیها بر افروزد و شاعر بمقصود رسد و آن اقبال که رود کی از آل سامان ذید به بدیهه گفتن و زود شعری کس ندیده است - و نیز گویند [۳] شاعر باید که در مجلس محاورت خوشگوی بود و در مجلس معاشرت خوشروی برای یافتن این ملکه اولاً باید شخص صحیح الطبع و جید الرویه و بالاخره دارای طبع سلیم و سلیقه مستقیم باشد و ثانیاً در انواع علوم متنوع و از آداب و رسوم کاملاً مطلع باشد و اشعار و کلمات اساتید قدیم و جدید را بسیار مطالعه کند و همواره در نظر بگیرد و آثار منتخبه آنان را از بر داشته باشد .

[۱] مأخوذ از کشف الظنون .

[۲] مانند نظامی عروضی در چهار مقاله ص ۳۵

[۳] چهار مقاله ص ۳۴

صاحب چهار مقاله علاوه بر انواع علوم ادب از قبیل : عروض قافیه - نقد الشعر و امثال آنها گوید (شاعر بدین درجه نرسد الا که در عنفوان شباب و در روزگار جوانی بیست هزار بیت از اشعار متقدمان یاد گیرد و ده هزار کلمه از آثار متأخران پیش چشم کند و پیوسته دواوین استادان همی خواند و یاد همی گیرد که در آمد و بیرون شدن ایشان از مضایق و دقایق سخن برچه وجه بوده است تا طرق و انواع شعر در طبع او مرتسم شود و عیب و هنر شعر بر صحیفه خرد او منقش گردد [۱])

هر چند صاحب چهار مقاله رعایت این شروط بر شاعر لازم دانسته است ولیکن باید دانست که اینگونه دقایق را رعایت کردن بر عهدۀ هر ادبی فرض و هر متکلم نویسنده را موجب مزید رونق و طراوت سخن و نگارش است - باری برای تقریب بذهن چند مثال ذکر میکنم : روزی طغانشاه بن الب ارسلان بایکی از ندیمان خود موسوم به (احمد بدیهی) نزد میدباخت اتفاقاً امیر دو مهره در شش گاه (خانه شش) داشت و احمد بدیهی دو مهره در يك گاه (خال خانه) و نوبت ضرب با امیر بود شاه چنانکه رسم بازیگرهاست احتیاط کرد و دوشش خواست اتفاقاً دو يك آمد - امیر بسیار در خشم شد بطوریکه اغلب ندیمان ترسیدند - ابوبکر ازرقی در همان مجلس این دو بیت را ساخت و مطربان خواندند و بالمره رفع دلتنگی و غضب از امیر طغانشاه شد و بر

سر نشاط آمد و ازرقی راصلۀ فراوان داد [۱].

✽ گر شاه دوشش خواست دو يك زخم افتاد ✽

✽ تاظن نبری كه كعبتين دادنداد [۲] ✽

✽ آن زخم كه كرد رأی شاهنشاه ياد ✽

✽ در خدمت شاه روي بر خاك نهاد ✽

و همچنین مانند این رباعي که امیر معزی گفته است در م. ق. م. که سلطان سنجر سلجوقی کمان گروه [۳] در دست داشته و باعلاء الدوله امیر علی فرامرز استهلال میکرده و شاه ماه را دیده است .
ای ماه چو ابروان یاری کوئی یانی چو کمان شهریاری کوئی
نعلی زده از زر عیاری کوئی بر کوش سپهر کوشواری کوئی
امیر معزی (متوفی ۵۴۲) بواسطه این رباعي تقرب حاصل کرد
و ملکشاه را [۴] خوش آمد واسی از اسبهای خاص بوي عطا کرد -
مجدداً معزی فی البدیهه این رباعي را انشاد کرد :

چون آتش خاطر مرا شاه بدید از خاك مرا بر زبر ماه کشید
چون آب یکی ترانه از من بشنید چون باد یکی مرکب خاصم بخشید
و این رباعي بیشتر سبب تقرب و احترام او نزد شاه گردید و

[۱] چهار مقاله ص ۴۹

[۲] در بعضی تذکره ها بجای داد (داو) با او ضبط شده است و کعبتين دو جسم مکعب است که از يك تاشش بر آن نقش کنند و بدان نرد بازند .

[۳] کفانی که در آن گلوله نهاده رها کنند غیاث اللغات

[۴] سلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی جلوس (۴۶۵) وفات (۴۸۰)

بیش از پیش مورد مراحم ملوکانه واقع گشت - و مانند این حکایت
که صاحب مجمع الفصحا ذکر میکنند [۱]:

گویند وقتی سلطان محمود غزنوی در میدان اسب سواری و کوی
بازی از اسب افتاده، چهره اش خراشیده شد - حکیم عنصری این
رباعی را در معذرت گفته. سلطان اسب را بوی بخشیده بود.

شاه ادبی کن فلک بد خورا کاسیب رسائید رخ نیکو را
کر کوی خطا رفت بچو کانش زن و راسب غلط کرد بمن بخش او را [۲]
گویند اسب را بوی بخشید و او بعد از تصاحب اسب این رباعی
را گفته:

رفتم بر اسب تا که زارش بکشم [۳] گفتا بشنو نخست این عذر خوشم
نه کاه و زمینم که جهان بر کیرم فی چرخ چهارم که خورشید کشم
حمد الله مستوفی در تاریخ کزیده [۴] این دو رباعی را نسبت
بمعزی و این قصه را عیناً نسبت باو و سلطان سنجر سلجوقی میدهد.

و همچنین است رباعی که عنصری مرتجلاً انشاد کرده است در
موقعی که سلطان محمود غزنوی در حالت مستی ایاز را ببریدن زلفین
خویش امر داده و ایاز اطاعت کرده است و بعد از زوال مستی در

[۱] ص ۳۶۶ ج ۱

[۲] در بدیع این شعر را برای حسن طلب شاهد میآورند

[۳] تا زجورش بکشم در بعض تذکرها ضبط است و درباره (بجرمش)

[۴] ص ۸۲۵

هنگام صبح شاه پشیمان و سخت تنگدل شده است - حکایتش در چهار
مقاله نظامی عروضی بتفصیل مذکور است [۱] :

کی عیب سرزلف بت از کاستن است چه جای بغم نشستن و خاستن است
جای طرب و نشاط و می خواستن است کاراستن سر و زییراستن است
و ممکن است قصه قبعثری و حجاج را که در کتب ادبیه [۲]
مستور است بمناسبتی داخل این باب دانست .

خلاصه : امثله تازی و پارسی در این باب بسیار است و کتب
مخصوص این موضوع تألیف شده است نظیر (محاضرات الادبا و محاورات
الشمرأ تألیف راغب اصفهانی [۳]) .

این نکته را باید در نظر داشت که مناسب کوئی بمعنائی که
ذکر شد غیر از مطابقه کلام با مقتضای حال است که در هر جا و بر هر
متکلم بلیغ ادبی لازم است و فن محاضره یکنوع مزیت و فضیلت مخصوصی
است که در پاره از اشخاص ادیب ذاتاً یا در اثر ممارست زیاد حاصل
میشود و داخل علل قوام کلام ادبی نیست .

(تکمیل)

دسته از علوم هست که برخی از ادبا آنها را مستقلاً جزء

[۱] مقاله دوم ص ۴۰ طبع برلین

[۲] مانند مطوّل در ایراد کلام برخلاف مقتضای الظاهر

[۳] حسین بن محمد بن مفضل از مشاهیر علمای ادبیت و حدیث و نظم و نثر و فائش

(۵۶۵) روزات ص ۲۴۹

علوم ادبیه شمرده اند و بعضی آنها را داخل در آنچه ذکر کردیم دانسته اند - مشهور از آنها بقرار ذیل است :

۱- علم تاریخ و قصص - عبارت است از معرفت

احوال گذشتگان و وقایع ایام و شرح حالات و تولد و وفات اشخاص از قبیل : سلاطین و امرا و رجال بزرگ و دانشمندان و رسوم و آداب ملل و طوائف عالم .

۲- علم انساب - علمی است که بواسطه آن روابط

خویشاوندی مابین قبائل و طوائف شناخته می شود بطوری که اصول و فروع مرسته و نژادی از یکدیگر انفکاک پیدا کند .

۳- علم مسالك و محالك - معرفت اسامی و احوال

بلدان و بقاع .

بعضی این علم را از مقدمات علم انساب و تاریخ شمرده و آنها را یکسره از مقدمات فن محاضرات دانسته اند .

۴- علم احاجی و اغلوطات - احاجی جمع احجیه

واحجیه در لغت بمعنی کلمه مغلق مشکل است - اُغلوطه در لغت بمعنی کلام یا مسئله مشکلی است بطوریکه شخص را باشتباه می اندازد [۱]

در این علم بحث میشود از الفاظ و ترکیباتی که بحسب ظاهر مخالف با قواعد قیاسیه هستند و تطبیق آنها با قوانین مقررہ میسر نیست [۱] و علم لغز نیز داخل در همین علم است .
 بعضی علم اجاجی و اغلوطات را از فروع لغت و نحو و صرف دانسته اند [۲] .

۵ - علم امثال - عبارت است از معرفت اقوال سائره و اطلاع از خصوصیات آنها و اینکه منشأ پیدایش هر مثل یا شبه مثل چیست و مضرب و مورد استعمالش کجاست ؟

۶ - علم دواوین - معرفت اشعار مدونه و تراکیب مصنوعه را علم دواوین نامیده اند .
 این علم و علم امثال را صاحب نفایس الفنون در تعداد علوم چهارده گانه ادبیت (بنا بر عقیده خودش) شمرده است .
 بعضی عده دیگری از علوم را هم داخل علوم ادبیه شمرده اند که در ضمن مطالب آتیہ اشاره بدانها میشود .

عقیده نگارنده راجع بعلوم ادبیه

هر کس راجع بعلوم ادبیّه و تعداد آنها چیزی میگوید - عقیده :

[۱] علامه زمخشری جاراله محمود بن عمر (متوفی ۵۳۸) کتاب محاجات را در این فن تألیف کرده است .
 [۲] کشف الظنون .

حقیر در اینمورد این است که : شخص ادیب ماهر بواسطه یکنوع احساسات و ادراکات ممتاز که مخصوص باوست برای ایجاد کلامی چند مرحله را می پیماید - نخستین در دریای فکر و اندیشه فرو می رود و بجستجوی لالی افکار بدیع درین بحر پهناور غوطه ور میشود تا گوهرهای گرانبهائی بچنگ میآورد - بعد از آن آنها را در عالم تفکر زیر و رو کرده بنظم و ترتیبشان می پردازد - سپس معانی متصور خویش را از عالم مجرد خیال بعالم الفاظ تنزل میدهد و دراین مرحله بادیه پیمای دشت وسیع الفاظ می گردد و دست بلغات و کلمات می اندازد و برای افکار تازه خویش الفاظ مناسبی انتخاب مینماید - پس از فراغت از انتخاب الفاظ مفرد متوجه ترکیب و جمله بندی میگردد و دراین مرحله تمام همش مصروف این است که تمام مقصود خود را در کسوت الفاظ و جمل درآورد بطوریکه هرچه مراد اوست درضمن جمله پرورانده شود -- بعد از آن جمله ها را نظم و نسق ادبی میدهد بطوریکه هر مطلبی بجای خودش ذکر شده باشد و دراین مقام کاملاً رعایت مقتضای حال و مقام را درعهده می گیرد. - بعد از تمامیت بنیاد ادبی کلام بآرایش و پیرایش آن می پردازد و جمال سخن را بازبورهای لفظی و معنوی آراسته میسازد تا هرچه بیشتر برزیبائی و مطبوعیت آن افزوده دلکش و دلنشین باشد بطوریکه چشم و گوش بیننده و خواننده را مقنون و مجذوب ساخته از راه شیرینی و لطافت عبارات ذهن او را برای درک معانی حاضر گرداند و بالاخره از طریق چشم و گوش مقاصد خود را تحویل

خواننده و شنونده و افکار خویش را در آنان نفوذ میدهد .

پس می بینید که متکلم یا نویسنده ادیب بلیغ سر زانو را هدف دل ساخته مراحمی را می پیماید و منازلی را میسپرد تا امتاع پر قیمتی را بدست آورده در معرض نمایش این و آن قرار میدهد - و چندین بار از این پهلوی بدان پهلوی میغلطد تا معنای مجرودی را از عالم علوی عقل گرفته در نشاء منقلب لفظ جای میدهد و در لفافه عبارات پیچیده بدست سامعین و قارئین میسپارد و در حقیقت مجردات را بامادیات ارتباط میدهد (از اینجا است که شعرا تالی آید میشوند و این است که صف کبریا پیش و پس بسته و پس شعرا باشد و پیش انبیا) .

شخص ادیب ماهر در هر مرحله که می پیماید محتاج بقرینه مخصوص و دانشهای زیادی است که بوسیله آنها در کار خویش استادی و مهارت پیدا میکند - مثلاً در عالم تعقل محتاج بعلم عقلیه مخصوصاً علم منطق و مبادی شعر است [۱] - در عالم استخدام الفاظ که می آید در هر مرتبه بعلمی حاجت دارد : در مرتبه الفاظ مفرد بعلم لغت و صرف و اشتقاق - در مرتبه الفاظ مرکبه بعلم نحو - معانی - بیان - در مرحله آرایش کلام بعلم بدیع . در صورتیکه بخواهد کلام منظومی بسازد با علم عروض - قافیه - قرض الشعر و امثال آنها سر

(۱) علم مبادی شعر عبارت است از علمی که در آن گفتگو میشود از مقدمات تخیلیه که از آنها ترغیب یا ترهیب حاصل میشود و این مقدمات بحسب اقوام و السنه مختلف میشود .

و کار دارد - و در نثر نویسی محتاج بعلم انشاء میشود - در کتابت محتاج بعلم خط است . - و بالاخره در عالم الفاظ محتاج بعلم لفظیه است .

و نظر باینکه وجهه سخنش مخصوص بشخصی بادسته دون شخصی و دسته دیگری نیست بلکه با هر کسی سر و کار پیدا میکنند باید از تمام علوم بقدر لزوم بهره مند باشد تا بتواند در هر موقعی بمناسبت مقام سخن بگوید یا چیزی بنویسد و اینجاست که بقول صاحب چهار مقاله چنانکه شعر در هر علمی بکار رود هر علمی در شعر همی بکار رود - پس وظیفه شخص ادیب کامل سنگین و بسیار است و هر اندازه که دائره علم و اطلاعی بسط داشته باشد مهارت او بیشتر و دائره ادیبیت او وسیعتر خواهد بود .

چیزی که هست این است که در قسمت بندی علوم بایستی آنها را از یکدیگر تفکیک نمود و حریم وحد هر علم یا صناعتی را از دیگری جدا ساخت تا علوم مخلوط بهم نشوند و هر عالمی وظیفه خود را بداند و بحریم دیگری تجاوز ننماید . - از اینرو باید علومی را داخل علوم ادبیه شمرد که قوام اساسی علم ادب بسته بآنهاست و سایر علوم را جزء مقدمات یا فروع دانست . - و گرنه ادب و علم ادب را با مفهوم عام وسیعی میتوان شامل اکثر بلکه جمیع علوم دانست .

پس از تمهید مقدمه فوق میگوئیم که ارکان علم ادب علومی هستند که ساختمان ادبی کلام بلیغ بآنها پایدار و استوار میشود مانند : لغت

صرف - معانی - بیان - عروض - و امثال آنها و اما علم منطق و مبادی شعر از مقدمات علم ادب است و همچنین علم انساب و تاریخ و مسالك و ممالك و علم دواوین که از مقدمات فن محاضره است و علم احاجی و اغلوطات از فروع لغت و نحو و صرف است [۱] - و اما علم امثال در اینکه برای شخص ادیب در هر زبانی اطلاع بر امثال و اقوال سائره از هر جهتی لازم است شکی نیست و اما در اینکه خود در عداد علوم ادبیه دیگر علم مستقلی است جای تردید است زیرا قسمتی از خصوصیات امثال مربوط بوقایع و روایات و قصص است و قسمتی مربوط بتشبیها و استعارات و کنایات و قسمتی راجع بعلم اعراب و تصریف و لغت و نظائر آنها. - و اما علم قرأت [۲] که بعضی داخل در علوم ادبیه شمرده اند هر چند در ادبیات فارسی بکار میرود ولیکن چندان دخیل در کار نیست - و بر فرض لزوم داخل در نحو و صرف و لغت است. - و علم استیفا [۳] که صاحب نفایس الفنون در علوم ادبیه شمرده است برای منشی گری بمعنای عرفی و دفتر داری لازم است و محرّر یا منشی ادیب که مقصود ماست خیلی فرق دارد (زین حسن تا آن حسن فرق است زرف) والله العالم بحقایق الامور .

[۱] کشف الظنون .

[۲] معرفت قراآت مختلفه قرآن و وجوه آنها و علم تجوید داخل در این

علم است .

[۳] علم محاسبه و کمیت خرج و دخل و صادرات و واردات .

بیش ازین تطویل کلام در اینجا جائز نیست - عجله ازین موضوع صرف نظر کرده مختصراً اشاره مینمائیم باصطلاح جدید در علم ادب و ادبیات و در این مقصود کمک میجوئیم از کتاب نفیس تاریخ آداب اللغة العربیه (ص ۲۷۷ ج ۲) مورخ محقق مرحوم جرجی زیدان [۱] در تحت مبحث الادب والانشاء عند الافرنج .

ادب و ادبیات باصطلاح جدید اروپائیان

مقصود اروپائیان از علم ادب (Littérature) و غایت تحصیل ادبیات نزد ایشان همان مهارت یافتن در دوفن نظم و نثر است ولیکن نه تنها در عبارت و اسلوب فصاحت و بلاغت بلکه بالتضمن روح انتقادی .

مراد از روح انتقادی این است که شاعر یا منشی باید در کلیه حوادث طبیعی و نواقص اجتماعی و عیوب رجال و سلاطین و امرا و اولیای امور بنظر انتقاد و تأمل نگریسته اعمال و احوال آنها را در تحت نظر دقیق نقاد در آورد و آنچه بنظرش میرسد برای اصلاح اخلاق ملی و تشکیلات عمومی و اداری با بیانات شعری و عبارات لذت بخش بیان نماید بطوریکه محرك عواطف بشری گشته در نفوس اثر کاملی بپوشد و مقاصد و مکنونات خاطر خویش را بدین وسیله در لوح قلوب سامعین و قارئین مرئوس سازد . - تنها هایه مزیت و فضیلت

[۱] تولد (۱۸۶۱) م وفات (۱۹۱۴) میلادی .

یکنفر شاعر و منشی بر شاعر و منشی دیگر قوت همین روح انتقادی است و بس .

مقصود اصلی ادبای امروزی اروپا از تألیف کتب رمان و روایات تمثیلی (درام [۱]) چیست؟ تنها مرادشان این است که از اوضاع مشهوده انتقاد کنند و در ضمن حکایت یا نمایشهای اخلاقی و سیاسی مردم را با اعمال و اوضاع خوب یا بد متوجه سازند و فضایل و رذایل اخلاقی را پیش چشم ایشان مجسم سازند تا باین واسطه با اعمال خوب و شایسته راغب و از کردارهای ناستوده گریزان بشوند .

پس یگانه مقصود نهائی شاعر یا منشی در نظم و نثر و خطابه و تمثیل نزد اروپائیان همانا انتقاد ادبی یا سیاسی یا اخلاقی جامعه و افراد است بدون مراعات استرضای خاطر احدی از سلاطین و امرا و غیرهم و یا کسب معاش از این طریق یا حمله مغرضانه بکسی یا طلب شهرت و اظهار فضل و غیره از اغراض سوئی که احياناً بعض متادین قلم و نطق خود را فدای انجام دادن آنها میسازند .

باید فی الجمله تصدیق کرد که در ادبا و شعرای قدیم ما کمتر این روح بوده و بر فرض وجود هم سطوت جابرانه و تغلب زمامداران مطلق العنان آثار آنها را بالمره محو و نابود ساخته است و از روی انصاف آن شعرا و نویسندگان از اینجهت قابل ملامت نمیباشند - آری بیم از قتل و حبس و شکنجه و غارت حکومتهای مستبد و

انحصار طریق حیات بتملق ایشان مجال حریت قول و استقلال فکر
 بهیچکس نمیداده است. - مع ذلك می بینیم که جسته جسته بعض
 عرفا و شعرا و نویسندگان قدیم ما با گوشه نشینی و مناعت طبع در لباس
 عرفان و موعظه و داستان سرائی جنبه انتقاد را از دست نداده مقصود
 خودشانرا ادا و زبان و قلم را صرف اصلاح هیئت اجتماعی نموده اند.
 - بر سبیل اتفاق پاره از آثار ایشان از قبیل: کلیله و دمنه . هزار
 افسانه (الف لیل) که مشتمل بر نکات اجتماعی و اندوزهای حکیمانه
 است بیادگار باقی مانده .

در شعرای اسلامی نیز اشخاص آزاد فکری پیدا شده اند که
 بی پروا با صراحت لهجه در ضمن منظومات حکمتی عادات زشت و آداب
 سخیفه هیئت جامعه را طرف حمله و انتقاد قرار داده عقاید خودشانرا
 اظهار کرده اند و گاهی هم در وضع حکومتها دخالت کرده سلاطین و
 امرا را مورد نصایح سودمند قرار داده اند .

مثلاً عمر خیام نیشابوری [۱] بدون هیچ ملاحظه و بیمی رباعی
 و سالوسی را نقادی کرده زاهدان خشک را طرف انتقاد قرار داده است:
 ای زاهد شهر از تو پرکار تریم با اینهمه مستی ز تو هشیار تریم
 تو خون کسان خوری و ما خون رزان انصاف بده کدام خونخوار تریم
 و در بیان جهالت و نادانی عامه این رباعی نیز بخیم منسوب
 است :

گاوي است در آسمان و نامش پروین يك گاوه كر نهفته در زیر زمین
چشم خردت کشا و چون اهل یقین زیر و زبر دو گاوه مشق خر بین
ابو العلاء معری [۱] در ضمن شعراي اسلامی عرب بحدی در
منظومات خودش بانتشار آراء فلسفي و اجتماعي پرداخته که بعضی نام
شاعر را از او برداشته فیلسوف و حکیمش نامیده اند و برخی نسبت
کفر و زندقه باو داده اند. - در انتقاد حکومت و حکام میگوید:
یکفیک حزناً ذهاب الصالحین معاً ونحن بعدهم فی الارض قطان
سأس الانام شیاطین مسلطه فی کل مصر من الوالین شیطان
و اشعار ابو العلاء در این مقام کمتر از اشعاري نیست که ویکتور
هوگو [۲] در خطاب بسلاطین گفته است [۳] و همچنین ابو العلاء در
جای دیگر بر حال ملت دلسوزی نموده تصوّر حکومت جمهوری میکند
و می گوید :

ملّ المقام فکم اعاشر امة امرت بغير صلاحها امراؤها
ظلموا الرعية واستجازوا کيدها فعدوا مصالحها و هم اجراؤها
غير از آنها هم در شعرا و ادبای اسلامی نقادین بوده اند که از
ذکر آنها صرف میکنیم .

[۱] احمد بن عبدالله بن سلیمان از مشاهیر شعرای عرب است که دارای مشرب
فلسفه بوده (۴۴۹ — ۳۶۳) .

[۲] Victor hugo

[۳] مضامین این اشعار در تاریخ آداب اللغة العربیه جرجی زیدان ص ۲۷۹

ج ۲ نقل شده است

چیزی که هست این است که هیچکدام از این انتقادهای مطابق روح عقیده اروپائیان نیست و مقصود ایشان از نقد ادبی یا ادب انتقادی کاری است که شکسپیر، Shakespear، و دانته، Dante، و هوگو، Hugo، و روسو، Rousseau، و ولتر، Voltaire، و امثال آنها در ضمن تألیف رمان و نمایشها و مقالات ادبی خودشان کرده اند. - زیرا می بینید مقصود اینگونه نویسندگان از تألیفات تنها تصویر حقایق و انتقاد از عادات زشت عمومی یا طرز اجتماعات و قوانین و اصول حکومت بوده است - اغلب برای فهماندن يك نکته اخلاقی یا سیاسی کتاب رمان بزرگی تألیف کرده اند و بالاخره مقصود خودشانرا بهر نحوی که بوده است فهمانده و اثرش را گرفته اند (چنانکه تألیفات ولتر و روسو و منتسکیو در انتقاد هیئت اجتماع و قوانین و اصول حکمت فرانسه در قرن هیجدهم و رساندن محاسن طرز حکومت و قوانین انگلیس باعث انقلاب کبیر فرانسه و برقراری حکومت شوروی در آن مملکت گردید [۱]).

ولی چنانکه اشاره شد مقایسه عصر ادبای قدیم ما با عصر کنونی روا نیست و دوره های آنها با یکدیگر تفاوت فاحشی دارد - خیلی فرق است مابین دوره که سلاطین در قلوب رعایا رتبه خداوندی و مالک الرقابی داشتند و حکومت مطلقه استبدادی در وجود عامه مردم سرشته شد بود با دوره که بسا خونها در راه آزادی فکر و عقیده ریخته شده

- افراد جامعه دارای حقوق مختصر کشته اند و قرائح افراد در صایه اینگونه افکار تربیت و نشو و نما یافته است .

ن گفته نماند که يك قسمت نقادی در شعرا و ادبای ما بسیار رائج بوده (و هنوز هم در تابعین سبك قدما این مسلك یافت میشود) و آن عبارت است از همان (نقد الشعر) که بطور عموم در نظم و نثر داشته اند و باستعمال الفاظ بیمورد یا معانی ناپسند یا عدم اصول عروض و قافیه شدیداً اعتراض داشته و آنرا عیب کامل میدانسته اند و جسته جسته از بعض قدما یا متأخرین ما یکدسته نقادیهای دیگر یافت میشود که خالی از تجدد و ابتکار و بی شباهت بنقادی های اروپائیه نمی باشد . - مثلاً کتاب یخجالیه [۱] در انتقاد از سبك نثر نویسی و تاریخ شعراي آتشکده آذر در مقام خود اهمیت ادبی شایانی دارد و کتاب مقویم [۲] در انتقاد طرز تقویم نویسی طرز مطبوعی دارد - و کتاب رویای صادقه [۳] در انتقاد حکام و امرا و اشخاصی که در لباس روحانیت ریاست عامه داشته اند خالی از اهمیت نیست . (و از جمله مؤلفاتی که بالنسبه مشتمل بر روح انتقادی است که کتاب موش و

[۱] تألیف آقا محمد علی مذهب اصفهانی در زمان محمد شاه قاجار (متوفی ۱۲۶۳) .

[۲] تألیف میرزا حبیب الله خان افشار متخلص بنظام در زمان ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳)

[۳] تألیف اسد الله خان تلکرافچی اصفهانی در زمان ناصرالدین شاه قاجار

کریه عبیدزاکانی [۱] و کلثوم نه نه آقا جمال خوانساری [۲] را باید شناخت اولی زهد ریائی و صید عوام و دومی حرفهای زنانه و مسلک نسوان را در حقیقت انتقاد کرده است (و کتاب کلیله و دمنه که ذکرش بعد ازین خواهد آمد در اشمال بر جهات اخلاقی و تدابیر سیاسی و نصایح سودمند در عالم خود بی نظیر است و همچنین مرزبان نامه و سایر کتب اخلاقی ما که اغلب معروف و مشهور است - ولیکن باز کاملاً مطابق مسلک ادبای امروزی اروپا نیست .

تاریخ ادبیات

باید دانست که لغت نیز در تحت ناموس نشو و ارتقاء متواضع است و قرن بقرن بلکه سال بسال و روز بروز طریق کمالی می پیماید و سیر تکاملی دارد و کلمات و حروف و صورت ترکیب در هر زبانی مبدأ تکوینی دارد و احوالی را داراست که بایکدیگر مختلف است . - لغات عالم بواسطه اختلاطی که مابین ملل موجود میشود و عوامل دیگر از قبیل وجود عادات و آداب و شرایع در هر عصر تغییری می

(۱) عبیدزاکانی از شعرای معروف ایران است که اغلب حقایق را بصورت مطایبه بیان کرده است و اشعار جدی خوب هم دارد - قسمت مختصری از دیوانش نزد حقیق موجود است .

(۲) آقا جمال خوانساری متوفی (۱۱۲۵) پسر مرحوم آقا حسین خوانساری و پدر و پسر هر دو از علمای معروف هستند .

یابد و ممکن است در اثر تغییراتی که در زبان راه پیدا میکند لهجه تغییر کند یا لغات مستحدثه پیدا شود یا لغاتی از بین برود - بالاخره لغات اهل عالم يك سير طبیعی دارد و انقلاباتی بر آنها غارض میشود و عیناً حکم ملّت و نژادی را دارد که در بدو امر سرزمینی را محل خود قرار میدهند و رفته رفته زیاد میشوند و آداب مخصوصه اختیار مینمایند و دوره ترقی و انحطاطی دارند و هر لحظه بوسعیت سلطنت و حکومت و نفوذ خویش میافزایند و احوال مختلفه پیدا میکنند و کم یابیش در عالم زندگانی خودشانرا ادامه داده بالاخره بالمرّه از بین میروند و اثری از آنها باقی نمی ماند یا اینکه در صفحه تاریخ عالم آثاری بیادگار باقی میگذارند .

وقتی که در ملل عالم و آداب و شرایع آنها دقت کنیم می بینیم که اندك اندك یکنوع حرکت نهانی دارد که بعد از اقتضاء مدتی بروز کرده منتهی بیک انقلاب سیاسی یا اجتماعی میگردد و لغت هم در هر دوره تابع انقلابات گذشته انقلاب پیدا میکند و مقصود از نهضت علمی یا سیاسی و اخلاقی همین است که بدان اشاره شد . و گاهی هم در میان کشمکش ها و انقلابات لغت زنده حیات خود را خاتمه داده مطلقاً محو و نابود میگردد .

(تاریخ لغت) عبارت است از تاریخ پیدایش و عصر ترقی و انحطاط و حوادث و احوالی که بر آن عارض شده است از بدو تکوّن تا عهد زوال آن .

این مطلب را هم باید دانست که هر ملتی تاریخ عمومی دارد که حاوی شرح کلیه احوال و اوضاع آن ملت است. - و تاریخ عمومی مشتمل است بر تاریخ سیاسی و تاریخ اجتماعی و تاریخ اقتصادی و تاریخ علمی یا ادبی و امثال آنها .

مثلاً (تاریخ سیاسی) عبارت است از شرح روابط سیاسی و جنگها و فتوحات و اقسام حکومتها و آنچه ازین قبیل باشد .
در (تاریخ اجتماعی) گفتگو میشود از عادات و اخلاق عمومی و وضع رفتار افراد ملتی با یکدیگر و انقلاباتی که منجر بتغییر عادات و شرایع و اخلاق آنها میگردد .

و در تاریخ اقتصادی صحبت از ثروت و زراعت و صناعت و منابع مکنت و امور مالی میشود. - و سایر اقسام تاریخ را از قبیل تاریخ نظامی و غیره بر آنچه گفتیم قیاس باید کرد و از آنجمله تاریخ ادبی یا علمی است .

تاریخ ادبی یا علمی عبارت است از شرح احوال ملتی از حیث آداب و علوم و علت پیدایش و تنزل و ترقی علمی و فکری آنها بطور عموم. - این معنی شامل موضوعات مختلفه مهمی میشود مانند خط و زبان و علوم و آداب و شرح احوال شعرا و نویسندگان و علما و حکما و ریاضی دانان و اطبا و غیرهم از دانشمندانیکه در راه علم و ادب بذل مساعی نموده خود را بدرجات عالی رسانده اند و از برکت وجود آنان دیگران بهره مند گشته اند - و نتایجی که از افکار

و مؤلفات آنها عاید جامعه شده است و آثاری که از وجود اینگونه اشخاص در صفحه روزگار بیادگار باقیانده است :

پس در حقیقت تاریخ ادبیات هر قومی تاریخ هر چیزی است که قرائح و افکار موجد آنها بوده است. - عبارتة اخرى تاریخ عقول افراد هر ملتی و تأثیر آن در نفوس و اخلاق و آداب ایشان تاریخ ادبیات آن ملت است [۱] - از اینجهت وظیفه تاریخ ادبیات بسیار مهم بوده مشتمل بر شعب و فروع بسیاری میشود - کلیه احوال هر علمی با ذکر تاریخ ایجاد آن و کیفیت ارتقاء و انحطاط و انقراض و تعیین مقدار ترقی آن در هر ملتی نسبت بهر دوره از وظایف لازمه تاریخ ادبیات آن ملت است .

مطابق عقیده صحیح و بقول مورخ شهر جرجی زیدان [۲] تاریخ عمومی در صورتیکه مشتمل بر تاریخ ادبیات نباشد بجز شرح و تفصیل يك سلسله جنك وجدال و فتح و شکست و خونریزی و غارت چیز دیگری ندارد مفسر تاریخ عمومی و معرف احوال هر دوره تاریخ ادبیات است - با صرف نظر از تاریخ ادبیات اطلاع بر حقیقت تمدن و کنه سیاست ملتی امکان پذیر نیست - علل اصلی تمدن و ترقی و تنزل و سقوط و اسباب واقعی پیشرفتهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و اسرار قومیت هیچ قومی بدون پی بردن بتاریخ ادبیات آنها معلوم

[۱] تاریخ آداب اللغة العربیه ص ۱۰ ج ۱

[۲] تاریخ آداب اللغة ص ۹ ج ۱

نمیشود - بگانه علت واقعی رشد اجتماعی یا تزلزل اساس قومیت و ملیت و اقتدار یا انقراض هر جمعیتی همانا افکار و عقول آنهاست. - با قطع نظر از تاریخ ادبیات باید از هر قسم نتیجه و فائده که از تاریخ منتظریم صرف نظر کرد و هیچ ثمره اخلاقی یا سیاسی را متوقع نبود.

راست است که تاریخ گذشته آئینه مستقبل است ولیکن در صورتی که متضمن تاریخ ادبیات باشد.

خلاصه: تاریخ ادبیات دارای مفهوم وسیعی است و تنها شرح احوال چند نفر شاعر یا نویسنده را نمی توان تاریخ ادبیات حقیقی دانست.

نهایت امر اینکه مؤلفین در این موضوع مذاقهای مختلف دارند - بعضی فقط بتاریخ ادبیات بمعنی خاص [۱] قناعت می کنند و برخی ادب بمعنی عام را [۲] موضوع بحث قرار میدهند ولی تنها بتراجم شعرا و علما اقتصار کرده از آثار آنها یاد نمیکنند و برخی فقط بشرح آثار علمی و ادبی میپردازند و ذکر از شرح احوال علما و ادبا نمی کنند - چنانکه اشاره شد تاریخ ادبیات وقتی جامع الاطراف است که شامل تمام قسمتها باشد و در هر مورد چیزی فروگذار نشود.

[۱] ادب بمعنی خاص عبارت است از همان علوم ادبیه مشهور

[۲] ادب بمعنی عام علاوه بر علوم ادبیه شامل سایر قسمتهای علمی هم میشود

برای تکمیل و تأیید مطالب گذشته مقاله ذیل را بعنوان
(ارتقاء ادبیات و لغات) عیناً در اینجا نقل میکنیم [۱]

زبان و ادبیات دو چیزند که مانند موجودات حیّه قابل ارتقاء
و نشو و نما بوده و مانند آنها مراحل مختلفه طفولیت و جوانی و
پیری را پیموده بسمت انقراض و فنا یا تفرع سیر مینمایند .

وقتی که زاده حیوان یا انسانی را با خود او مقایسه کنیم می
بینیم با کمال شباهتی که آن مولود با والد خود دارد امارات اختلاف
و تغییر از تمام اعضاء او مشهود است و این اختلاف و تغییر روز بروز
قوت یافته پس از مرور مدتی - بیست پست مثلاً - وجه شباهت معدوم
و پست بیستمین از جدّ خود بکل متمایز میگردد و البته تغییر و
اختلاف در طی قرون و ادوار عظیم تر شده ممکن است روزی این
دو فرد بکلی بایکدیگر تباین حاصل کنند .

بهمین وجه دو لغت که از یک ریشه اشتقاق یافته و با اصطلاح
علماء دو خواهر از یک مادر باشند بزودی - خیلی سریعتر از موجودات
حیّه - تغییر حاصل کرده بتدریج از یکدیگر دور میشوند و بسا هست

[۱] این مقاله مأخوذ است از روزنامه ایران شماره ۱۵۵ مقاله السنه و

ادبیات و جناب آقا میرزا عباسخان اقبال آشتیانی نیز آنرا نقل کرده اند ولی باید
دانست که بیشتر مطالب این مقاله مأخوذ است از کتاب تاریخ آداب اللغة العربیه
جرجی زیدان ص ۳۷ ج ۱ و حکم ترجمه را دارد

که در صورت ظاهر دوزبان مختلف بشمار میروند ولی حقیقه همان طور که در موجودات زنده حد فاصل و سرحد ثابتی برای تغییر انواع **Espèces**، از اختلافات **Variétés**، نیست در لغات نیز حد فاصلی برای تشخیص لهجه ها **Langues**، از السنه **Dialectes**، وجود ندارد و علت این مسئله همانا تغییرات لاینقطعی است که بلغات عارض میشود و از همین جهت در تعیین عدد السنه علما را اشکال و اختلاف دست داده و در احصاء آنها همه باید دیگر توافق ندارند یعنی عده لغات والسنه را از چهار هزار تا شش هزار گفته اند .

از طرفی دیگر تغییری که در لغت حاصل میشود موجب ارتقاء آن شده و بوسائلی آنرا قابل بقاء و حیات مینماید .

بحث در تاریخ لغت یعنی تحقیق در خصوص نمو و تجدد و تفرع آن شاملی سه نظر است :

اولاً - بحث در تکوین آن متضمن تکوین اسماء و افعال و حروف و توالد صیغ مستنفه و تغییرات معموله و غیره - و این بحث را فلسفه اللغویه **Philologie**، گویند .

ثانیاً - بحث محتویات و ثروتهای لغت یعنی بحث در علوم و

ادبیات آن باختلاف اعصار و ادوار و این بحث را « تاریخ ادبیات »

نامند . - اگر بتحقیق در تاریخ هر يك از ظواهر ملتی (مانند ادبیات و لغت و قوانین) نظر کرده شود واضح میگردد که این ظواهر در طی نمو و ارتقاء و تفرع خود تغییراتی و بطور خفیه بسمت نموی

سیر مینمایند . این سیر پس از انقضای مدتی مدید ظاهر شده نتایج آن بشکل انقلابی بروز میکند . انقلاب مزبور که در ادبیات و لغات بنهضت تعبیر میشود غالباً از اختلاط ملل بایکدیگر واحتكاك افکار ایشان باهم حاصل میگردد و یا آنکه ظهور پیغمبری صاحب نفوذ و مقنن یا فیلسوفی بزرگ و نابغه از اهل رزم و سیاست سبب اختلاط ملل واحتكاك افکار را فراهم آورده در نتیجه نهضت ادبیات و لغات را موجب میشود چنانکه ظهور پیغمبر ما (ص ع) در جامعه عرب تولید نهضتی کرده در لغت و ادبیات ایشان انقلابی ایجاد نمود و حدوث انقلاب کبیر فرانسه سبک ادبیات را در اروپا بر گردانده اصطلاحات جدید و الفاظ تازه در لغات اهالی آن بوجود آورد .

عواملی که در ادبیات موثر است

با اینکه می بینیم تمام ملل عالم کم یا بیش ادبیات دارند و ادبیات آنها هم تقریباً شبیه یکدیگر است زیرا همه نظم یاثر دارند — در اشعار آنها حماسه و رثاء و غزل و مدیحه و در نثر شان خطابه و تاریخ و امثال آنها موجود است وجه امتیاز آنها از یکدیگر چیست؟ علت اختلافی که در سبک ادبیات ملل عالم مشهور است مثل اینکه یونانیها بیشتر در ادبیات متوجه کمدی « Comédie » درام « Drame » تراژدی « Tragédie » هستند — فارسیها اغلب مایل اشعار غنائی و غزلسرائی « Lyrique » و مضامین عرفانی و

فلسفی شده اند - هندیها در ادبیات خودشان نازك کاریها واستعارات وتشبیهات غریبه و قصه گوئی از زبان حیوانات مثل (کلیله و دمنه) دارند در شعرای فارسی زبان سبك های ممتاز از یکدیگر وجود دارد مانند سبك هندی و سبك ترکستانی سبك عراقی و همچنین سبك عارفانه وعاشقانه و حکیمانه و طرزهای دیگر - رومیهای قدیم در صنعت خطابه از تمام ملل جلو تر بوده اند قوم عرب با آنهمه فضل و تقدیمی که در ادب دارند آثاری از قبیل شاهنامه فردوسی و داستان ایللیاد « Iliade » از خود باقی نگذاشته اند و بالاخره جهانی که ادبیات اقوام عالم را از یکدیگر ممتاز مینماید چیست؟

نه فقط اختلاف مابین ادبیات ملّتی با ملّت دیگر محسوس است بلکه در يك ملت هم نسبت بدوره های مختلف و همچنین در اشخاص يك دوره ادبیات تفاوت پیدا میکند مثل اینکه می بینیم شعرای زمان سامانیها و غزنویها در اشعار خودشان حماسه سرائی و رزم آزمائی یا فراغت حال و آسودگی خاطر را نشان میدهند - از ابتدای قسنه مغول ببعد در اشعار روح انکسار و تواضع و مطالب پیچیده عرفانی آشکار است - در زمان صفویه مدایح ائمه دین و ترغیب به تقوی و دیانت و مرثیه سرائی برای اهل بیت علیهم السلام رواج دارد - در زمان قاجاریه روح دیگری در ادبیات ایرانیه پیدا شده است - بالاخره هر دوره اختصاصاتی را دارا است که عصر دیگر ندارد.

آیا علل این اختلافات که مابین ادبیات ملل عالم و همچنین

در ادبیات يك مآتي نسبت بعصر های مختلف دیده میشود چیست ؟
تصور میکنم جواب این سؤال با در نظر داشتن اموری که بطور کلی ذیلاً اشاره بآنها میکنیم واضح خواهد شد .
ادبیات عموماً با اموری مربوط است و کاملاً در تحت تأثیر آنهاست که اثر آنها امتیازاتی بادیات میدهد و هر کدام را بجهت ممیزه مخصوص میسازد .

بالاترین چیزی که در ادبیات مؤثر است (محیط) میباشد .
در اینجا لازم است عین آنچه را که جناب ملك الشعرا [۱] در تحت عنوان (تاثیر محیط در ادبیات) نگاشته اند نقل

کنیم : زیرا در این مورد مخصوصاً حق مقام را ادا کرده اند
محیط يك ملت یعنی کلیه موثرات طبیعیه از قبیل آب و هوا و غذا و محل و عوارض منتسبه بآن - از قبیل نشر افکار دینی ، افکار علمی و افکار سیاسی و حوادث تاریخی و نتایج مربوطه بآن - از قبیل غلبت ها و مغلوبیت ها ، مهاجرت ها و اختلاطها و غیره این جمله که ما آنرا بمحیط مادی و معنوی تلخیص مینمائیم : تنها موثر ادبیات بشمار آمده و همواره روح اشعار و آثار ادبیه و موسیقی و اخلاق معاشرتی و محاورات عمومی و افکار ادبی يك ملت را مشخص

[۱] محمد تقی خراسانی ملقب بملك الشعرا متخلص به بهار صاحب مجله دانشکده که اکنون حیات دارند و بعقیده من اولین شاعر طهران هستند

و معلوم مینماید .

در ممالکی که مناظر دلکشای طبیعی ، آبشارهای غریب و غریب ، جنگلهای سبز ، ییلاقات همیشه بهار ، گلکشت های رنگین ، بندرت یافت میشود شاعر بیشتر شاهکار های طبیعی خود را در وصف همین مناظر دیر یاب بکار برد . اگر کاهکام یکی از مناظر دلکشای طبیعی مصادف شود روحش بحرکت آمده و برای اینکه هواره حقیقت آن منظره را برای یادگار در قلب خود نگاه بدارد و نمونه واقعی نام و تمامی از آن را برای هموطنان خود بتحفه بیاورد وصف آنرا بانهایت دقت بدون اغراق مثل همان چیزی که در مقابل اوست برشته تحریر در میآورد .

و در کشوری که سرتاسر معرض تأثیرات آزاد طبیعت بوده و جز جمال طبیعت ، تکامل نعمت و زهد چیزی پیدا نیست . آن ملتی که در بحبوحه وفور نعمت و رفاهیت و فرح طبیعی زیست کرده قحطی ندیده تشنگی نکشیده در زیر ایوانهای یخی زندگی نکرده و بالهیب های دوزخی عمر نگذرانیده دچار طوفانها و سیل های سهمگین و خشم طبیعت نشده است - شاعرانش در وصف جمال طبیعت و شگفتی های آن زحمت بخود راه نداده و در معرفی چیزی که همه روزه در برابر آنان حاضر و آماده است اصرار نورزیده و در میان شاهکارهای ادبی چنین ملت مترفهی از وصف يك گل سرخ يك درخت نارنج و يك افق پراشعه و رنگارنگ و چیزی که خالی از اغراق

و مثل يك نابلو ساده از اصل موضوع بصدق و راستی حکایت نماید دیده نشده و بالعکس درین ملت بیشتر اغراقات شاعرانه و شگفتی های تصویری و استعجابات و همی و سرگذشت منظره های آسمانی و بهشتی و غیر قابل فهم بکار میرود .

يك شاعر سویدی وقتی كه میخواهد از يك چمن با صفائی حکایت کند میگوید :

« صحرا همه سبز بود جا بجا گل های سفید ریزه و درشت از لای سبزه ها سر کشیده و بما تماشا میکردند - آب اینقدر صاف بود كه صورت انسان در آن منعكس میشد - نسیم بقدری بود كه شاخه های نازك درختان را حرکت داده و سینه ما را در موقع تنفس خنك میکرد »

ولي يك شاعر هندی یا ایرانی در همان موقع - هشت بهشت و انهار شیر و عسل و پهن شدن آسمان سبز رنگ جای سبزه بر روی صحرا و پراکنده شدن ناهید و مشتری جای گل و شکوفه بر سبزه زار - و بر پا ایستادن عروسان فرخاری و پسران ترکی عوض درخت در صفوف خیابانها را برای فهماندن چگونگی همان چمن سبز و پر گل و پر درخت برای شما حکایت خواهد کرد . - چه كه شاعر سویدی كه جز ابر غلیظ و مه های نمناك و برف و یخ و برودت شبهای سیاه و خمودت روز های زرد و كبود چیزئی ندیده است - فقط از دیدن يك مرغزار باطراوت همان لطف منظره را میجوید و میگوید كه عین واقع است - و تا آن اندازه از آن منظره

تعجب نموده و آنرا در نزد خود گرامی و مهم فرض مینماید که در موقع حکایت محتاج باغراق و تهیه وسایل و هومی برای استعجاب مستمع نخواهد بود اما شاعر چینی یا هندی چگونه شما را از چیزی متعجب کند که روزی صد بار خود او و شما آنرا دیده اید - اینست که ناگزیر از يك عالم و همی غیر مرئی كهك طلبیده و بدان وسیله شما را بشکفتی و تحسین مجبور مینماید - یعنی چیزهائی میکویید که نه او و نه شما هرگز آنرا ندیده و نمی توانید به بینید .

تکمیل تمام مصنوعات و مخلوقات طبیعت در هندوستان ناچار نمود که افکار فلاسفه و شعرا و قصه سازان هند به اورای طبیعت یعنی بجائی که نمیدانند و ندیده اند معطوف شده و خیالات و همی دقیقی که حل کردن معانی آن نیز از مقدرات فکر يك انگلیسی دور است همواره پیشرو ادبیات آنان گردد - این تأثیر بود که ادبیات آسیا را ایجاد نمود. - و آزاد نبودن نمو طبیعت و نقصان سرمایه های طبیعی در سرزمین اقوام لاتن آنها را بتفحص و جستجوی همان چیزی که از آن بی بهره بوده اند وادار ساخته و احتیاج آنها بخیلی از مادیات افکار ادبی آنان را بطرف حل کردن همان مادیات و طبیعیات مفقوده یا منقوصه محیط خود سوق داده و ادبیات اروپائی را ایجاد ساخت .

محیط در ادبیات موثر است - ملت مغلوب که

مجبور بوده است بتأثیرات خفت ناك و پست مغلوبیت تن در داده و از

- فکر انتقام و جبران بد بختی نیز منصرف شود چنین ملتی شعر حماسی و رزمی نداد - تمجید شجاعت و زور آزمائی و ساختن سرگذشت پهلوانان و فاتحین در اشعار او نیست - برعکس خاطره های تیره روزی عاشق و بد بختی ناس ، ظلم ظلام ، صبر صابرين ، قناعت رجال ، ازوای ابدال ، بی قدری دنیا ، پرسش و انتقام روز جزا ، دلگشائی و زهد بهشت ، آسایش مرد بعد از مرگ ، ریشه و پایه سخنان وی است .

يك شاعر عاشق در يك ملت مغلوب و متملق بیشتر از بیوفائی معشوق و مرگ عاشق سخن رانده و يك شاعر عاشق در يك ملت فاتح و متکبر بیشتر از شبهای وصل و لذت دیدار یار و صداقت معشوق بحث مینماید - این همان محیط است که در فکر این دو شاعر دو مضمون مغایر و مخالفی را پرورانیده و در حقیقت اوست که غالبیت و مغلوبیت را تا اعماق حیات معیشتی و حیات ادبی این دو شاعر تأثیر داده و نتیجه این تأثیر عمیق را از نوک خامه های آن دو بشکل دو غزل بیرون فرستاده است .

ادبیات فارسی - در عصر سامانیان و غزنویان و سلجوقه

دارای روحی علیحده و در عصر مغول دارای روح دیگر و در اواخر صفویه و اوایل قاجاریه دارای روح جداگانه بوده و امروز روحی دیگر دارد و هیچکدام از این حالات باهم شبیه نیستند .

﴿رود کی شاعر قرن سوم میگوید﴾

شاد زی با سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد
ز آمده شادمان نباید بود وز گذشته نکرد باید یاد
ابر و باد است این جهان و فسوس باده پیش آر هر چه بادا باد
نیک بخت آنکه او بداد و بخورد شور بخت آنکه او نخورد و نداد

شاعر در عصری بوده است که فتوحات سامانیان درجات اعلائی
خود را طی نموده و روز خوش و راحت و طرب و داد و دهش و تقسیم
غنائم رسیده بوده است - این است که بکامرانی و وصل بی فکری
و عدم تردید و تزلزل و بخشش نوید داده و توصیه مینماید - و چنان
کاملاً بعصر و محیط خود راضی و خوش است که نه گذشته را قابل
تذکار دانسته و نه آینده را شایان انتظار می شمارد - و نیز میگوید:
بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی
ریک اموی و درشتیهای آن پای ما را پرنیان آید همی
در اینجا نیز یقین بر مهربانی معشوق داشته و از دوری و سختی
راه نیز اندیشه ندارد - و فرخی در عصر محمود غزنوی میگوید:
از همه شهر دل من سوی او دارد میل بپنده نیست پس این کبر که اندر سراوست
اینجا عشق خود را بمعشوق باعث فخر و اخوت معشوق می شمارد
- و در جای دیگر میگوید:

﴿مر کبان دارم خوشرو که براهم بکشند﴾

﴿کودکان دارم نیکو که برایشان نگرم﴾

❖ سیم دارم که بدو هر چه بخواهم بدهند ❖

❖ زر دارم که بدو هر چه به بینم بخرم ❖

ولی سعدی میگوید :

آدم تا غنان شه کیرم زخم از دست خو برویان داد

ملکا کرنو داد من ندهی جان شیرین خود دهم برباد

دیگر گوید :

❖ ایند ریغا کر شی در بر خرابت دیدمی ❖

❖ سرگران از خواب و سرمست از شرابت دیدمی ❖

و در جای دیگر :

بنشینم و صبر پیش کیرم دنباله کار خویش کیرم [۱]

سعدی با اینکه هنوز مرز مغلوبیت های اسفناک عصر خود را

بخشیده بوده است معذالك بوی آنها را استشمام نموده - در جائی می

خواهد از دست معشوق بیادشاه تظلم کند و آخرین چاره خود را

مثل همه مغلوبین مرك تصور کرده - جای دیگر آرزو میکنند که

آیا ممکن است شی او را مست و خراب در آغوش بکشد؟ بالاخره

صبر کردن و پی کار خود رفتن را بر تعقیب مقصود ترجیح میدهد.

پس از سعدی شعرای مغلوب مغول خود را سگ یار و غلام حلقه

بگوش، کدای خاک رام، فرش کوچه و نقش سراچه خوانده

[۱] افصح المتکلمین سعدی شیرازی متوفی (۶۹۱) این شعر را از لیلی و مجنون

نظامی متوفی (۵۹۸) اقتباس و تضمین کرده است.

معشوق را قاتل تیغ بدست سفاک و خود را کشته شمشیر تیز و غیره نام میدادند .

شعب بی انتهای موسیقی که قسمتی از اسامی آنها هنوز در میان ما متداول است بکلی پس از فتنه مغول از بین رفته و فقط بعضی دستگاه ها و مخصوصاً دستگاه حزن انگیز شور و شعبات آن باقی مانده . انتهی کلام

نویسنده مذکور بعد از اینکه از شرح تأثیر محیط عموماً خاصه در ادبیات فارغ میشود شروع باین قسمت میکند که تغییرات محیط باعث تغییرات وجنبش های قریحه و فکری و صنعتی حتی اختلافات قیافی و عضلاتی خواهد شد و اموری را که باعث اختلاف و تغییرات محیط میشوند میشمارد در درجه اول - هوای اقلیم بسبب حرکت محوری زمین . - در درجه دوم - مذهب که تبدیلات آن منشأ تبدلات در طرز زندگانی يك ملت یا يك جماعت میشود . - در درجه سوم - زبان و تعلیم و دروس . - در درجه چهارم - قضایای سیاسی و اقتصادی . و در ذیل هر عنوانی شرحی مینسکارد که از نقل آنها در اینجا صرف نظر کرده تفصیلات را محول به (علم محیط و اقلیم) « Mésologie » مینمائیم و بذکر یارۀ از امور دیگر که با ادبیات ربط دارند می پردازیم :

از جمله عواملی که در ادبیات موثر است (نثر اد) میباشد -

اقوام و ملل عالم از حیث نژاد مختلف هستند مانند نژاد آری و سامی -

و هر نژاد اصلی شعب و فروع دارد که در افکار و احساسات با یکدیگر متباین هستند - بعضی از نژادها دارای هوش و ذکاوت فطری و بعکس برخی کودن و بلید میشوند. - این نوع اختلافات باعث میشود که اقوام عالم در علوم و ادبیات یکسان نباشند و در توجه بعلم و آداب و در سبک ادبیات متغایر باشند. - مثل اینکه می بینیم یونانیها بیشتر بتحقیقات در امور عقلی و ایرانیها بمطالب ذوقی و عرفانی مایل هستند .

احتیاج - هم از اموری است که منشأ ایجاد و پیدایش یا ترقی علوم و آداب میشود . این قضیه تقریباً حکم مسلمات را پیدا کرده است که (احتیاج ما در هر اختراعی است)

همانطور که حس احتیاج در حیات انفرادی تأثیر دارد و انسان را بابیجاد و نگاهداری چیزی وامیدارد - در حیات اجتماعی نیز دارای تأثیر عظیمی است - احساس حاجت ملتی را باختراع و مهارت یافتن در یکدسته از علوم و آداب مجبور میسازد - مثلاً تقدّم رومیان در فن خطابه بواسطه این بوده است که در محاکم قضائی برای اثبات دعاوی و حقوق خودشان محتاج بایراد نطقهای بلیغ و موثر بوده اند .

از جمله اموریکه موجب اختلاف و تغییرات ملتی در علوم و ادبیات میشود (زمان) است . - میدانیم که هر دوره و هر زمانی

مقتضی چیزی است - هر عصري مناسب با امري است که در آن عهد وجود ميگيرد يا تنزل و انحطاط پيدا ميکند - اختلاف زمان و مقتضيات هر دوره موجب تغاير و اختلاف طرز علماء و ادبا و نويسندگان مي گردد. افکار و تصورات شاعر يا نويسنده که در دوره انقلاب واقع است البته با خيالات و احساسات شاعر و نويسنده ديگر که عهد و آرامش و آسايش را درک ميکند خيلي فرق دارد.

ادبيات هر ملتي کاشف احساسات آن

ملت است - در صورتیکه احساسات ملي دچار تشویش و اضطراب باشد و ممکت گرفتار هرج و مرج و عموم افراد دلگرفته و دایوس و قرائح افسرده و پرمرده و دسته اسير و عده مقتول و خانه ها خراب و شهرها ويران و زن و مرد از غني و فقير و وضع و شريف بي خانمان و حيران و سرگردان (مثل دوره فجايع خيز مغول) آيا از زبان چنين ملتي چه تراوش مي کند؟

البته غير از فاله های جانکداز و اظهار تأثرات الم خيز و گرفتاري و مذات و بيدچار کی چیزی نخواهيد شنيد. - شعرا و نويسندگان هم زبان ملت و حاكي از احساسات ملي هستند و از زبان و قلم آنان همان بيرون مي آيد که در نهاد ملت مکنون است - بالاخره زاده های افکار آنها از فرزند های همان دوره و محکوم بحکم همان عهد است. بعکس - در صورتیکه آسايش عمومي و رفاهيت خاطر سر تا سر

مملکت را فرا گرفته و قدرت و نفوذ ملی و دولتی بسرحد کمال
رسیده باشد و مردم همه در عیش و نوش و عشرت و شادکامی باشند -
از زبان عموم اعنی شعرا و دبیران ترنات نشاط بخش و سخنهای روح
افزا و حرف بزرگواری و بلند پروازی و استغنا و عربدهای مستانه با
مناعت و شهامت آمیخته مسموع میگردد. آری ادبیات آئینه سر تا
پایانهای احوال هر دوره و هر ملتی است .

اختلاف در استعداد

آنچه تا کنون راجع بعلل اختلاف اقوام و ملل عالم و افراد
يك ملت در دوره های مختلف ذکر کردیم از قبیل : نژاد ، محیط
و اقلیم ، احتیاج ، دوره هر کدام بمقام خود صحیح و مطابق واقع است
و دانشمندان در این باب نیز همین طور سخن رانده اند ولیکن اگر
بخواهیم در تعلیل جهات اختلاف کاملاً بحقیقت نزدیک شده باشیم
بعقیده ما بایستی يك نکته دیگر را هم در نظر گرفت و آنرا در
عالم تعلیل ظاهری جزء علت تامه اختلاف قرار داد و آن این است
که :

افراد بشر همانطور که بحسب صورت ظاهر و شکل با یکدیگر
مغایرت دارند بحدی که در ملیونها جمعیت دو نفر نخواهید یافت که
در تمام جزئیات شکل و اندام و صوت و رفتار و حرکت و سکون و
غیره از جهات صوری و خلقی با یکدیگر شبیه باشند - در معنی و باطن

نیز از یکدیگر نهایت امتیاز را دارا هستند. - عبارت جامع کلیه افراد نوع انسان با یکدیگر در معنی و صورت، ظاهر و باطن فرق دارند - هر فردی بجهت مشخصه مخصوص است - استعدادات و قوای ذاتی که در اشخاص نهفته است بتمام جهات یکسان نیست - تمایلات عواطف، احساسات، قرائح و افکار، هوش و ذکاوت، قوت نفس، سرعت انتقال، بزورگواری و مناعت طبع بالاخره سرفاسر مواهب روحیه ما بین اشخاص جهان بالسویه قسمت نشده است بلکه (هرکسی را بهرکاری ساختند) و مقدر است که از هرکسی چکار آید - هر دل هوایی و هر سری سودائی دارد درخت مقل نه خرما دهد نه شفتالود.

بالاخره ذاتیات قابل تغلف و اختلاف نیست .
در اینجا سوء تفاهم نشود که ما منکر اثر تعلیم و تربیت هستیم - حاشا و کلاً !

مقصود ما این است که عوامل خارجی در حدود اختصاصات فطری اشخاص تأثیر دارد - یکدسته از اخلاق و سجایای ذاتی در افراد انسان یافت میشود که حکم بلندی و کوتاهی قامت را دارد و تصرف در آنها محال و مخالف فاموس طبیعت است .

راست است که محیط، احتیاج، نژاد، دوره، تعلیم و تربیت، شرایع وادیان و القاءات مذهبی و نظایر آنها در وجود بشر از حیث رفتار و کردار و علوم و افکار عوامل موثری هستند و انسان چیزهای

آموختنی را در این دبستانها می آموزد - ولی روح کلام اینجاست که این تأثیرات فقط بسرحد محیط دائرة استعدادات محدود است و فطریات و ذاتیات اشخاص در تحت قانون لازمی است که قابل تغییر و انقلاب نیست .

عوامل خارجی استعدادات باطنی را زنده میکنند - موثرات برونی و دائع درونی و نهانی را آشکار میسازند - مرییان صوری و ظاهری احساسات و قوای باطنی و معنوی را بروز میدهند نه اینکه چیزی بر ذاتیات اشخاص بیفزایند یا از آنها بکاهند .

تعلیم و تربیت در نهایت لزوم است برای اینکه قابلیت ها محو نشود ، چراغهای استعدادات خاموش نکردد ، افشاندنهای دست طبیعت بسرحد رشد و نما برسد ، نهالهای بار آور نخشکد ، بالاخره افکار حیات بخش نمیرد .

خلاصه : ما مطالب خودمان را در این چند کلمه تلخیص می

کنیم که « نفوس [۱] و مزاجها و ساختمانها

عنصری افراد نوع انسان مختلف است و

قوای ظاهری و باطنی انسان تماماً تابع مزاج

[۱] مراد از نفوس نفوس ناطقه و مراد از مزاج مزاج شخصی است نه

مزاج نوعی .

و نفس اوست « و از این جهت در نهایت اختلاف است .

نکته نکذرم که در اینجا جای بسی حرف است مثل اینکه کسی بگوید « مزاج در تحت تأثیر محیط و نفوس و تمام قوی تابع مزاج است بالاخره انسان فرزند محیط است . » - ولی جای تحقیق در این مطالب اینجا نیست .

باری: جمل معترضه ما را از مطلب دور کرد از خوانندگان پوزش میطلبم - مقصود این بود که اشخاص در ظاهر و باطن باهم تفاوت دارند این همان اختلافی است که ما بین دو برادر در يك خانواده از هر حیث موجود است و دو درخت را در يك آب و خاک از یکدیگر جدا میسازد و از این جهت است که در افراد يك ملت و يك آب و خاک و يك دوره اختلاف در سبك ادبیات مشاهده می شود. آیا چیزی که سبك اشعار عمر خیام و معزی و عمیق بخارائی و چندین نفر شاعر دیگر را در يك عصر ازهم امتیاز میدهد چیست؟ مضامین و سبك شاعری ناصر خسرو علوی با قطران تبریزی و شعرای دیگر در يك عهد برای چه تفاوت دارد؟ .

خواجه نصیر طوسی - سعدی شیرازی - از معاصرین خودشان بچه لك اینهمه امتیاز دارند؟ .

اینها نیست مگر بواسطه امتیازاتی که در قرائح و استعدادات این اشخاص بود و در موقع بروز هر کدام از آنها را بجهتی مخصوص

- ساخته است .

اغلب نوابغ علمی و ادبی (مانند سایر نوابغ دنیا) در عصری ظهور کرده اند که علل ظاهری در کار نبوده است و وجود آنها تمام نوامیس و قوانین طبیعی را که بنظر سطحی علل واقعی هستند زیر پا گذاشته و هر يك بنوبه خود کوب درخشنده بوده اند که آسمان علم و ادب دنیا را منور ساخته اند . و طلوع این اختران فروزنده یز در انقلابات علمی و ادبی دخالت عمده دارد .

علاوه بر عواملی که بطور کلی اشاره بدانها شد امور دیگری نیز در ادبیات دخالت دارند که در عالم تعلیل ظاهری بی ربط از واقع نیستند و در طی مطالب گذشته مندرج شده است - مثلاً در اثر انقلابات سیاسی و تغییرات حکومتی و سلطنتی در هر ملتی یکنوع انقلاب علمی و ادبی وجود میگیرد - چنانکه ادبیات ایران بعد از هر دوره انقلاب سیاسی تغییرات فاحشی پیدا کرده است - برای اثبات مطلوب عهد اسکندر کبیر - فتح اعراب - دوره بنی عباسی - دوره مغول - و آثاری که تابع آن انقلابات شده است . - بس اتفاق می افتد که در سلاطین و وزرا و درباریان اشخاص بانقوذی روی کار می آیند که دانش پرور و ادب دوست هستند و تشویق و ترویج آنها باعث میشود که اشخاص عالم و ادیب بسیار پیدا میشوند و بازار علم و ادب رواج میگیرد اندك اندك منجر بنهضت علمی و ادبی بزرگی می گردد .

و همچنین اختلاط ملق با ملت دیگر موجب تغییر در علوم و صنایع و آداب آنها میشود مانند اینکه جنگهای صلیبی و آمیزش اروپائیان با مسلمین باعث شد که اروپائیان از تمدن مسلمین منتفع شدند و از آنها سرمشق گرفتند رفته رفته کار بجائی رسید که تجدّد علمی و ادبی و صنعتی اروپا ایجاد کردید و آنچه مسلمین در آغاز تمدن از ارسطوها و افلاطونها گرفته بودند باریج چندین برابر از نوک قلم فارابیها و ابن رشد ها و ابن سیناها تحویل اروپائیان دادند . -
اطالۀ کلام بیش ازین در این مورد بخصوص موجب ملالت خاطر و تحسر و افسوس است .

و باید دانست که عوامل مذکور نه تنها در ایجاد و تکوین ادبیات موثرند بلکه در ترقی و انحطاط و دوام و زوال آنها نیز اثر دارند -
پس بکلمۀ جامع میتوان گفت ادبیات مطلقاً از حیث وجود و فنا و ترقی و تنزل در تحت تأثیر اموری چند واقع است .



شعر - نظم - نثر

برای اینکه در مطالب آینده روشن باشیم و محتاج باطلۀ کلام نشویم ابن مقدمه را نیز در اینجا ذکر میکنیم که شعر چیست؟ و اقسام آن چند است؟ و فرق مابین

نظم و شعر چیست . .

نظم — در لغت بمعنی تألیف و ضمّ کردن چیزی است بچیزی [۱]

و جواهر منظوم عبارت است از جواهری که در یک رشته جمع و پهلوی یکدیگر چیده شده باشد. — و در اصطلاح بمعنی کلام موزون مقفی است مانند قصائد و غزلیاتی که از شعرا خوانده و شنیده ایم .

نثر — در لغت پراکندن است [۲] — و در اصطلاح کلامی

است که مقید بوزن و قافیه نباشد مانند عبارات مکتوبات و منشأفی که مردم بیکدیگر مینویسند .

نظم و نثر هم در معنای لغوی و هم در معنای اصطلاحی قسیم و ضدّ یکدیگرند .

اقسام و اجناس نظم فارسی — جنس نظم از حیث

اسلوب ظاهری منقسم میشود بچند قسم که درالسنه و افراء مشهور است :

قصیده — غزل — رباعی — مسمط — قطعه

[۱] النظم التألیف و ضمّ شیء الی آخر — نظم اللولو آلفه و جمعه فی

سلك قاموس .

[۲] نثر الشیء نثره و یثیره نثراً و ثاراً رماه متفرقاً قاموس

— دو بیتی — مثنوی — ترجیع بند — ترکیب بند .

قصیده — ابیاتی چند است بر يك وزن و يك قافیه مشتمل بر مقصود و مطلوب مشخصی از قبیل مدیحه ، حماسه ، هجاء ، رثاء ، بّشکوی و امثال آنها در صورتی که بیت اول مصّرّع باشد [۱] — و بعضی گفته اند که حدّ اقل عدد ابیات قصیده بیست و يك است و حدّ اکثرش محدود نیست بعضی از شعرا قصیده دویست بیتی و بیشتر هم گفته اند .

اسانید سخن مخصوصاً در قصیده سرایی رعایت (حسن مطلع و مقطع و لطف تخلص و ادب طلب) [۲] را هیچ وقت از دست نداده اند — قصاید مدحیه اغلب بدعای مدوح ختم می شود که در السنه شعرا به (شیطه) معروف است و در اینجا باید کاملاً حسن مقطع را مراعات کرد بطوری که از عیوب لفظی و معنوی مبری باشد و در حسن تخلص بداعت و لطافت معنی و جزالت

[۱] مصّرّع بیتی باشد که عروض و ضرب آن در وزن و حروف قافیه متفق باشند المعجم ص ۳۹۰ — مانند این مطلع های شیرازی (کشت عطار باغ باد صبا خاک شد مشک خیز و ناله گشا .)

[۲] حسن مطلع و مقطع و طلب را در منابع بدیعه شمرده اند

لفظ مطلوب است - تفصیل و شرح این مطالب در عهده بدیع است -
محض استطراد این چند مثال در اینجا ذکر میشود:

از مطالع پسندیده مطلع قصیده فرخی سیستانی است [۱]
با کاروان حله برقم ز سیستان با حله تنیده زدل بافته ز جان
و از ابتدا آت ناپسندیده بلفرج راست [۲]

ای سر افراز عالم ای منصور وی بصدر تو اختلاف صدور
از مقاطع لطیف شریطه قصیده انوری است :

تا محل همه چیز از شرف او باشد جاودان بر همه چیزیت شرف بادو محل
پای اقبال جهان سوی بداندیش تولنك دست آسیب فلك سوی نكو خواه توشل
روز بدرفته و روزت همه فرخنده وعید وز قضا بستمد با دخل ازل وجه امل
و از مقاطع ناپسندیده مقطع قصیده ازرقی است [۳] :

[۱] علی بن جولوغ متوفی (۴۲۹) .

[۲] ممدوح را بنام خوانده است بصفت ندا و نشاید که ممدوح را گویند ای
فلان مگر در چیزی که در آن صفت مدحی باشد چنانکه ای پادشاه عالم و ای صدر
جهان و مانند آن المعجم ص ۳۷۹

[۳] صاحب المعجم در اینجا مینویسد « درین دعا دو عیب است یکی * معنوی
یکی لفظی اما معنوی آنست که گفته است همیشه در بطالت باش و هرگز مباد که نه
پهل و بیکاری مشغول باشی و چنانکه وجوه مدایح باید که بچیزی از فضایل نفسانی
باشد عمده ادعیه ممدوح باید که بر حصول سعادات نفسانی بود و عیب لفظی آنست که
گفته است مباد گوش تو و مباد دست تو و این جنس سخت ناپسندیده است و باید که

همیشه تابود صد فروتر از سیصد همیشه تابود پنج برتر از پنجاه
 بدست و طبع تو نازنده باد جام و ادب بفر و نام تو پاینده باد افسر و کاه
 مباد گوش تو بی بانگ رود سال بسال مباد دست تو بی جام باده ماه بماه
 ظهیر فاریابی [۱] مداح قزل ارسلان در شیرینی حسن تخلص
 معروف است - و از امثله حسن تخلص این دو بیت مختاری [۲] است
 دی باز در تفکر آنم که باد را با تاب سنبل سمن آرای تو چه کار
 کر نیز کرد زلف تو کرد بسوزمش از وصف آتش سر شمیر شهر یار
 صاحب کتاب المعجم فی معانی اشعار العجم (شمس الدین محمد
 بن قیس رازی که سابقاً ذکرش شده است) از تخلصات زشت این
 شعر ازرقی [۳] را شاهد آورده است .
 اگر تو تیغ جفا را دلم نشانه کنی بجان خواجه فاضل نکویمت که مزین

بقیه از صفحه قبل

شاعر مجید و کاتب فاضل نظم و نثر خویش را از الفاظ ذوات و جبین که چون
 آنرا از قرینه جدا کنی قبیح باشد یا که دارد و اگر ازین جنس ضرورت افتد میان
 لفظ دعا و ذکر ممدوح فاصله دارد چنانکه گوید مجلس بی می مباد و گوشت بی سماع
 مباد « مقصود من فقط نقل عبارات صاحب کتاب بود و گرنه در این مورد بنده عقیده
 دیگری دارم و الله العالم .

(۱) ظهیر الدین فاریابی طاهر بن محمد مداح قزل ارسلان و معاصر خاقانی
 (متوفی ۵۹۸) مجمع الفصحا .

(۲) عثمان بن محمد مداح سلاجقه کرمان در غزنین وفات یافته است (۵۴۴) . مجمع الفصحا

(۳) حکیم زین الدین هروی ملک الشعراء طغانشاه بن مؤید (متوفی ۵۲۶) مجمع الفصحا

خلاصه : قصیده مخصوصاً باید دارای آغاز و انجام و حسن سیاق و نظام ادبی باشد هر چند در سایر اقسام نظم هم رعایت این مطالب شرط است .

غزل - در لغت بمعنی حدیث کردن با زنان [۱] و معاشقه با ایشان است و مغازله نیز عشق بازی و محادثه با زنان است - و در اصطلاح عبارت است از ایاتی چند بر يك وزن و قافیه که بیشتر مشتمل بر مضامین معاشقه و تصویر احوال عشاق و جمال معشوق باشد و دو مصراع مطلعش نیز مانند مطلع قصیده در حروف قافیه موافقت داشته باشد - و گفته اند که عده ایات غزل از هفت تا سیزده است و در صورتیکه از سیزده تجاوز کند و به بیست و يك نرسد (تغزل) نامیده میشود .

وجه تسمیه غزل در اصل همین است - گاهی در ضمن ایات غزل مضامین عرفانی و اخلاقی نیز گفته میشود ولی چون غلبه با همان مغازله است مجموعاً آنها را غزل میگویند .

مقتضب یا محدود

مرسوم است که شعرا در قصائد خودشان مقدمه قبل از رسیدن

[۱] مغازله النساء محادثتهن و الاسم الغزل محرکه قاموس اللغة

بمقصود (از قبیل مدح، مرثیه، هجو، حماسه [۱] الخ) شروع بچیز مناسبی از قبیل اغازله با محبوب و بهارزه و خزانیه و طلوعیه و غروبیه شرح احوال محب و محبوب و عاشق و معشوق و وصف دمن و اطلال و باغ و بوستان و خزینه و امثال آنها می کنند که کاملاً با مقام مناسب باشد برای اینکه حواس شنونده را از کلیه شواغل منصرف سازند تا فکرش برای فهم مقصود و درک مراد آنها مهیا و آماده شود سپس با حسن تخلص و استطراد ملیحی شروع بمقصود میکنند - در السنه بعضی از شعرای متأخرین این نوع از مقدمه به تغزل معروف است ولیکن بیشتر از ارباب ادب و عارفین با اصطلاح این نوع از مقدمه را مطلقاً نسیب و تشبیب خوانده اند و در اصطلاح هر قصیده که این نوع از مقدمه را نداشته باشد محدود یا مقتضب [۲] گویند و وجه این تسمیه محتاج بتفصیل و بیان نیست .

نسیب و تشبیب

معنای لغوی نسیب و تشبیب نزدیک بیکدیگر است زیرا معنای

(۱) حماسه بفتح حاء شدت در امر و شجاعت است و حماسه نزد شعرا این است که

شخص خود را بشدت و شجاعت وصف کند - محیط المحیط

(۲) اقتضاب در لغت بمعنی بریدن است

آنها مغالزه با زمان و حکایت حال عاشق با معشوق و توصف جمال محبوب است - و در اصطلاح بیشتر از شعرای مقلق [۱] هر غزل که در اول قصاید بر مقصود شعر تقدیم افتد از شرح محنت ایام و شکایت نکایت فراق و وصف دمن و اطلال و نعت ریا و ازهار و غیر آن آرا (نسیب و تشبیب) خوانده اند [۲] - و برخی مابین آنها فرقی قائل شده اند باینطور که غزلی که مشتمل بر وصف محبوب و مغالزه مابین عاشق و معشوق باشد و در مقدمه قصاید واقع شود آرا (نسیب) گویند - و در صورتی غزل را (تشبیب) خوانند که حکایت حال واقعه خارجی باشد مثل اینکه شاعر حقیقه عاشق کسی باشد و حسب حالی بگوید مانند اشعار کثیر [۳]، مجنون [۴]، قیس بن ذریح [۵] (از شعرای عشاق عرب که اخبار آنها در کتب ادبیه از قبیل اغانی

(۱) اطلق الشاعر انی بالقلق ای بالامر العجیب - محیط المحيط.

[۲] المعجم ص ۳۸۴

[۳] کثیر بن عبدالرحمن (متوفی ۱۰۵) معشوقه اش عزه بوده و کثیر بتعصب در تشبیب معروف است

[۴] مجنون بنی عامر قیس بن ملوح و معشوقه اش لیلی دختر مهدی بن سعد بوده است - در اسم مجنون و اصل قصه او اختلاف بسیار است چنانکه بعضی گویند اصل قصه مجنون جعلی است.

[۵] قیس بن ذریح رضیع حسین بن علی ع س بوده و معشوقه اش لبنی بنت حباب کعبیه است.

وعقد الفريد والشعر والشعراء وتزين الاسواق مسطور است. - وهمچنين است وحشی باققی [۱] از شعراي فارسي. - محض نمونه چند شاهد ذكر مي كنيم: كثير عزه

ومشي الي بعيب عزه نسوة جعل الاله خدودهن نعالها
ولوان عزه خاصمت شمس الضحى في الحسن عند موفق لقضى لها

﴿مجنون ليلي﴾

واني لينسيني لقاءك كلما لقيتك يوماً ان ابثك مايا
وقالوا به داء عياء اصابه وقد عامت نفسي مكان دوايا

﴿قيس بن ذريح﴾

يقولون لبني فتنه كنت قبلها بخير فلاتندم عليها وطلق
فطاوعت اعدائي وعاصيت ناصحي و اقررت عين الشامت المتعلق

﴿وحشی باققی﴾

(در صورتیکه واقعاً شخص معینی را در نظر داشته باشد)

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید داستان غم پنهانی من گوش کنید
قصه بیدر و سامانی من گوش کنید گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید
آخر این قصه جانسوز نگفتن تاکی
سوختم سوختم این راز نهفتن تاکی

(۵) وحشی باققی از اهل بافق از توابع کرمان مداح شاه طهماسب بزرگ صفوی است وفات او را صاحب قاموس الاعلام (۹۹۲) نوشته است .

- روزگاری من و دل ساکن کوئی بودیم ساکن کوی بت عریده جوئی بودیم
 عقل و دین باخته دیوانه روئی بودیم بسته در سلسله سلسله موئی بودیم
 کس در آن سلسله غیر از من و دل بند نبود
 يك گرفتار ازین جمله که هستند نبود الخ

ممکن است اشعاری را که نظامی از زبان خسرو و شیرین و فرهاد و
 لیلی و مجنون ساخته است بتکلف تاویل و تنزیل از این قبیل شمرد
 و شواهدش بسیار است .

مقدمات ادبی که در فرامین و پاره از مکتوبات دیگر بمناسبت
 نامقصود مینویسند در اصطلاح (تشبیب سخن) نامیده میشود .

صاحب المعجم مینویسد (ص ۳۸۷) (بعضی اهل معنی فرق
 نهاده اند میان نسیب و غزل و گفته اند معنی (نسیب) ذکر شاعر
 است خالق و خلق معشوق را و تصرف احوال عشق ایشان در وی و
 غزل دوستی زمان است و میل هوای دل بر ایشان و بافعال و اقوال
 ایشان) .

رباعی - که بعضی آنرا (ترانه) یا (دو بیت) نیز خوانده اند

عبارت است از دو بیت (چهار مصرع) بر يك وزن - که غیر از مصرع
 سوم در قافیه با هم متفق باشند بعبارة اخیری بیتی مصرّع و بیتی مقفّی [۱]

[۱] سابقاً معنی مصرّع نوشتیم - مقفّی آنست که ضرب و عروض در حروف مختلف
 باشند مثل : نام نیکی کر بماند ز آدمی به کز او ماند سرای زر نگار .

باشد و ممکن است که هر چهار مصراع در قافیه متفق بشوند — و بتقریب [۱]
گویند که وزن رباعی (لاحول ولا قوة الا بالله) است .
وزن رباعی وزنی است بغایت مطبوع و مقبول و برای هر قسم مضمونی
مستعد و مهیاست و رباعی خوب گفتن در حقیقت بحر را در کوزه
کنجاندن است و از اینجهت خیلی دقت و استادی لازم دارد که
کاملاً خالی از حشو و زوائد بوده مطلب بزرگی در عبارت کوچکی
تأدیه شود .

رباعی یا دوبیتی از مخترعات شعری فارسی است و صاحب المعجم
چنین پنداشته است که رودکی مخترع این جنس از شعر است و عقیده

[۱] بنا بر تحقیق اوزان رباعی بیست و چهار است و ارباب فن عروض برای
ضبط اوزان رباعی دو شجره وضع کرده اند یکی موسوم به (شجره احزب) و دیگری
موسوم به (شجره اخرم) — اوزان رباعی مستخرج از بحر هزج است (اجزاء
بحر هزج چهار بار مقاعیلن مقاعیلن است) بدین طریق که ابتدا مصراعهای رباعی یا
مفعول باشد که آنرا احزب گویند یا مفعولن که آنرا اخرم خوانند — در صورتیکه
صدر مفعول باشد جزو دوم مقاعیلن سالم است یا مقاعیلن مقبوض یا مقاعیلن مکفوف —
در صورتیکه صدر مفعولن باشد جزو دوم مفعولن باشد یا مفعول احزب یا فاعیلن اشتر —
و چون جزو دوم مقاعیلن یا مفعولن باشد جزو سوم مفعولن باشد یا مفعول در صورتیکه
جزو دوم مقاعیلن یا فاعیلن یا مفعول باشد جزو سوم مقاعیلن یا مقاعیلن باشد — و قافیه
مقاعیلن و مفعولن فع ابتر باشد یا فاع ازل و قافیه مقاعیلن و مفعول فاعول اهتم یا فعل
محبوب باشد . پس مجموعاً ۲۴ میشود . مأخوذ از المعجم و معیار الاشعار .

دارد که در اوزانی که بعد از خلیل بن احمد [۱] اختراع شده است هیچ وزنی بدل زدیکتر و در طبع آویزنده تر از این وزن نیست — راجع بسبب استخراج و منشأ اختراع این وزن چیزی مینویسد که ملخص آن این است که :

رودکی روزی از ایام اعیاد در یکی از گردشگاههای غزنین می کشت و تماشای مردم و احوال آنها را میکرد. در ضمن بیکدسته از کودکان برخورد که مشغول گردو بازی بودند — در آنمیانہ کودک ده یازده ساله با نهایت ملاحظت و صباحت منظر موقعی که یکی از کردکان از چال [۲] بیرون افتاد و بقهقري هم بجایگاه باز غلطید از سر ذکای طبع و صفای قریحت گفت :

غلطان غلطان همی رود تابن کو

شاعر این کلمات را مطبوع یافت و پس از رجوع بقوانین عروضی از فروع بحر هزج این وزن را استخراج کرد والله العالم. و بعد از آن مینویسد (ص ۹۰) « و بحکم آنکه ارباب صناعت موسیقی بدین وزن الحان شریف ساخته اند و طرق لطیف تألیف کرده و عادت چنان رفته است که هر چه از آن جنس بر ابیات تازی سازند آنرا (قول) خوانند و هر چه بر مقطعات پارسی باشد آنرا (غزل) خوانند

[۱] خلیل بن احمد مخترع فن عروض (متوفی ۱۸۰ هـ)

[۲] در عبارت المعجم کوگوز نوشته وگو بفتح کاف وگوز بفتح کاف فارسی کردکان و معرب آن جوز است .

اهل دانش ملحومات این وزن را (ترانه) نام کردند و شعر مجرد آنرا (دو بیتی) خواندند برای آنکه بناء آن بر دو بیت بیش نیست و مستعربه آنرا (رباعی) خوانند.

عربها دو بیتی را از فارسیها گرفته اند [۱] و در قدیم مابین آنها معمول نبوده است.

برخی از ادبا مابین رباعی و دو بیتی فرق میگذارند باینکه هر کاه چهار مصراع بر یکی از اوزان مخصوصه (بیست و چهار وزن از فروع هزج) مثل لاحول و لا قوه الا بالله باشد آنرا (رباعی) مینامند و اگر بر این اوزان نباشد آنرا (دو بیتی) میگویند.

مثال رباعی: خیام

این چرخ جفا پیشه عالی بنیاد هرگز کره کار کسی را نکشاد
هر جا که دلی دید که داغی دارد داغ دگری بر سر آن داغ نهاد

مثال دو بیتی: باباطاهر [۲]

دل عاشق به پیغمبی بسازد خمار آلوده با جامی بسازد
مرا کیفیت چشم تو کافی است ریاضت کش ببادامی بسازد

مثنوی - آنرا در اصطلاح (مزدوج) نیز خوانند عبارت

[۱] علم الادب تألیف اب لوئیس شیخو ص ۴۲۰ ج ۱

[۲] باباطاهر عریان همدانی از اجله عرفا و دانشندان در زمان دیاله بوده و

در (۴۱۰ هـ) وفات یافته است مجمع الفصحا

است از ابیاتی که هر کدام مستقلاً مصرع باشند و هریک را دو قافیه لازم است مانند شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی :

فردوسی

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
سیاه اندرون باشد و سنک دل که خواهد که موری شود تنکدل
نظامی (در مخزن الاسرار)

جام سحر در گل شبرنگ ریخت جرعه آن در دهن سنک ریخت
ز آتش و آبی که بهم در شکست پیه درو کرده یاقوت بست [۱]

قطعه - چند بیت است که دارای مطلع مصرع نباشد

- و بعضی اساتید معتقدند که باید عدد اشعار قطعه از دوازده بیت تجاوز نکند و هر قدر که شاعر بتواند مطلب خود را در کمتر از دوازده بیت پیروراند بهتر است . - و اغلب این شعر جنس درمورد حکمت و پند و تاریخ و اندرز و تقاضا و هجو و مراسلات منظوم بکار میرود مانند :

سعدی (متوفی ۶۹۱)

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سبزی بر آورند غلامان درخت را از بیخ

[۱] معنای این دو بیت مخصوصاً تشریح شود و در معنی نسخ بجای پیه پنبه نوشته

شده است .

به پنج پیضه که سلطان ستم روا دارد زنند لشکر یانش هزار مرغ بسیخ
ابوالمفاخر رازی

(معاصر محمد بن ملک‌شاه ۵۱۱-۴۹۸) در ری بسلطان مسعود

بن محمد بن ملک‌شاه فرستاده

ای خسرویکه سائس حکم تو برفلک برتر ز طاق و طارم کیوان نشسته است
لطفت با ستین کرم پاک میکند کردی که بر صغیفه دوران نشسته است
بر تخت ری توسا کن و از حکم نافذت در ملک چین بمرتب خاقان نشسته است
شاه سپاه تو که چو مورند و چون ملخ برگردد دخل و دانه و دهقان نشسته است
باران عدل بار که این خاک سالهاست تا بر امید وعده باران نشسته است
و گاه باشد که در آغاز یا اثناء قصیده چند شعر کاملاً بسته و
مربوط بیکدیگر است و شاعر در ضمن آنها مطلبی را که یک
بیت کنجایش ادای آن را نداشته است بیان میکند - این چند بیت
را نیز شعرا قطعه میخوانند مانند:

ظہیر فاریابی (متوفی ۵۹۸)

خود از برای سر زره از بهر تن بود تو جنگجوی عادت دیگر نهاده
در بر گرفته دل چون خود آهنین وان زلف چون زره را بر سر نهاده
امیدی رازی [۱]

بر آن سرم که اگر هجتم کند یاری ز بار منت دوان کند سبکباری

[۱] امیدی طهرانی از شاگردان ملا جلال دوانی و معاصر شاه اسماعیل صفوی
است مجمع الفصحاء.

- اکر کنی ز برای یهود کناسی و گر کنی ز برای مجوس کلهکاری
 در این دو کار گریه آنقدر کراهت فی در این دو شغل خسیس آمثابه دشواری
 که در سلام فرومایگان صدر نشین بروی سینه نهی دست و سر فرود آری
 این نوع از قطعات در قصاید خیلی ملیح واقع میشود - وقتی
 که شاعر استاد میخواهد قطعه مستقلی بگوید نخست معنی و لفظ وقافیه
 معنی را در نظر میگیرد که عمده توجهش بآنهاست نظیر بیت القصیده [۱] بعد از آن
 تتبع و مناسبت آنها وزن و قافیه قطعه را انتخاب میکند مثل اینکه اول مصراع ماده
 تاریخ را درست میکند و بعد از آن يك قطعه بوزن و قافیه آن میسازد.

مسمط - مسمط در لغت بمعنی رشته نظم و نوعی از قلابه

است [۲] - و تسمیط در اصطلاح شعرا این است که ابیات هم وزن
 يك قصیده را تحت تحت و دسته دسته کنند بطوریکه مصراعهای آخر

[۱] بیت القصیده آنست که در ابتدا يك معنی را شاعر در نظر میگیرد و آن
 را نظم میکند و بناء قصیده را بر آن میگذارد و ممکن است در قصیده اش شعر بهتر
 از آن باشد و عامه شعرا بیت القصیده شعری را میگویند که بهترین ابیات قصیده
 باشد و قول اول اصح است - مثل گفته شرف الدین شغروه (ای چو دریاسخی
 چو شیر شجاع چون قضا چیره و چو پرخ مطاع تا آنجا که میگوید کر نکردم
 وداع معذورم نیست برمکیان طواف وداع بنای قصیده را بر عین نهاده است برای
 اینکه نمیخواسته است عذر وداع را باین عبارت بخواهد که (نیست برمکیان طواف
 وداع) المعجم ص ۳۹۷.

[۲] السط بالكسر خیط النظم و قلابه اطول من المنقحه قاموس

لختها در قافیه موافق باشند و سایر مصراعهای هر دسته در قافیه بایکدیگر موافق و با مصراعهای آخر مخالف باشند - مثل اینکه در لخت اول پنج مصراع [۱] متفق القوافی بیاورند و مصراع ششم در قافیه با آنها مخالف باشد و همچنین در لخت دوم پنج مصراع بیاورند که قافیه آنها بایکدیگر موافق باشد و مصراع ششم با آنها مخالف ولی مصراعهای ششم لازم است که در قافیه متفق باشند. - و هر لختی ممکن است که بیشتر یا کمتر ازین مقدار مصراع داشته باشد و تسمیه به (مُحَمَّس) و (مُسَدَّس) و (مُثَمَّن) از روی تعداد مصاربع است. - بلی بر سبیل تفنن ممکن است که تمام مصراعهای يك لخت متفق القوافی باشند. - باری این جنس از شعر را (حسمط) گویند زیرا ما بین منظومات رشته کشیده شده است که بنای شعر بر آن است.

این جنس از شعر مخصوص پارسیان نیست بلکه در عرب هم معمول است. مسمطات منوچهری [۲] مشهور است محض نمونه لخت اول از مسمط راییه خزانیه ذکر میشود:

خیزید و خز آرید که هنگام خزان است باد خنك از جانب خارزم وزان است

[۱] مصراع در لغت لنگه در است و وجه تسمیه این است که همانطور که دو لنگه در بایکدیگر باید کمال تناسب را داشته باشند دو مصراع بیت نیز لازم است کمال مناسبت داشته باشند و بعضی در وجه تسمیه غیر ازین گفته اند رجوع بکتاب عروض شود.

[۲] ابوالنجم احمد بن یعقوب و فائش را در (۴۳۲) یا (۴۴۰) نوشته اند

آن برك رزانت كه از شاخ رزان است گوئي بمثل پيرهن رنگ رزان است
دهقان بتفكر سر انگشت كزان است

كاندر چمن و باغ نه گل ماندونه گلنار [۱]

مثال تازي از امرؤ القيس [۲]

و مستلثم كشت بالرمح ذيله اقامت بغضب ذي سقاسق ميله
فجعت به في ملتقى الحى خيله تركت عناق الطير تحجل حوله
كان على اثوانه نضح جريال

ترکیب بند - ترجیع بند

صاحب المعجم ما بین آنها فرق نگذاشته و هر دو را ترجیع نامیده است و مینویسد «ترجیع آنستکه قصیده را بر چند قطعه تقسیم کنند همه در وزن متفق و در قوافی مختلف و شعرا هر قطعه را از آن (خانه) خوانند - آنکه فاصله میان دو خانه بیتی مفرد سازند و آن بیت را (ترجیع بند) خوانند پس اگر خواهند همان بیت را ترجیع بند همه خانه ها سازند و در آخر هر قطعه [۳] و اول مابعد

[۱] در بعض نسخ بجای گلنار گلزار نوشته شده است .

[۲] امر والقيس بن حجر كندی از مشاهیر شمرای جاهلیت و فاش در حدود

(۵۶۰ م) و این اشعار را بعضی بغیر او نسبت داده اند .

[۳] مراد از قطعه درین عبارات معنی اصطلاحی آن نیست بلکه معنی لغوی مراد است

آن بنویسند و اگر خواهند هر خانه را ترجیع بندی علی حده گویند
و اگر خواهند ترجیع بندها بر يك قافیت بنا نهند تا قطعه مفرد
باشد .

ولي بعض دیگر مانند صاحب جامع الصنائع فقط آن قسم را
(ترجیع بند) مینامند که يك شعر در فواصل قسمتهای قصیده مکرر
شود و سایر اقسام را (ترکیب بند) گویند - ظاهر تسمیه همچنین
می فهماند که يك بند ترجیع شود مگر اینکه در وجه تسمیه چیز
دیگری بگوئیم [۱] والله اعلم .

این جنس از شعر در اشعار اساتید از قبیل جمال الدین عبدالرزاق
اصفهانی [۲] و پسرش کمال الدین اسماعیل [۳] و خاقانی [۴] و عبیدزاکانی
(از زاکان قزوین و از شعرای مائه هشتم هجری معاصر سلمان ساوجی)
بسیار یافت میشود .

از ترجیع بند های خوب معروف ترجیع بند هائف اصفهانی است
(سید احمد متوفی در یلده قم ۱۱۹۱ هـ) و ابتدای آن این است .

[۱] ترجیع بمعنی تودید صوت است در حلق و ترجیع در اذان بمعنی تکریر
شهادتین است و این معنی مأخوذ است از رجوع بمعنی برگشتن - و اگر بگوئیم
وجه تسمیه در ترجیع بند تکرار بیت نیست بلکه انصراف و رجوع باول و از سر گرفتن
مطلب است شامل ترکیب بند باصطلاح متأخرین هم میشود

[۲] جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی متوفی (۵۸۸) .

[۳] کمال الدین اسماعیل متوفی (۶۳۵)

[۴] متوفی بنا بر اصح (۵۹۵) .

ای فدای تو هم دل و هم جان ای نثار رخت همین و همان الخ
و بند ترجیعش این است :
که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو
و از ترکیب بندهای بسیار خوب مطبوع ترکیب جمال الدین
محمد عبد الرزاق است در نعت پیغمبر (ص ع) و ابتدای آن این
اشعار است :

ای از بر سد رم شاه راحت وی قبه عرش تکیه کاهت
نی طاق نهم رواق بالا بشکسته ز کوشه کلاهت
مه طاسک کردن سمندت شب طره پرچم سپاهت الخ
آنچه مشهور از اجناس نظم است همان است که ذکر شد -
ولی هر نوع تفنن در نظم ممکن است مثل اینکه قصیده بگویند که
تمام مصراعهای اول با هم متفق القوافی باشند و مصراعهای دوم قافیه
دیگر داشته باشند و بیشتر این نوع از تفننات بصنایع بدیعیه
زدیک است .

نثر

نثر - کلامی است که مقید بوزن و قافیه نباشد و اقسام
اولیه نثر سه است [۱] .

محادثه - خطابه - کتابت

محادثه - عبارت از عبارات منشوری است که در محاورات معمول است و مردم برای تفهیم مقاصد و رفع حوائج و تأذیه مافی الضمیر بایکدیگر بکار میبرند و مکمله میکنند .

خطابه - عبارات فصیح موثری است که شخص بلیغ بنیه الشافی راجع بامر مهمی بجماعی القاء میکند .

کتابت - عبارت از رسائل و مرقوماتی است که برای تفهیم مقاصد یا حفظ مطالب و اغراض دیگر نوشته میشود .

نثر مرسل و مسجع

در هر يك از اقسام سه گانه سابق الذکر نثر ممکن است کاتب و متکلم ملتزم تقفیه او آخر فقرات بشود و ممکن است که التزام سجع نشده باشد - در صورت التزام آنرا (نثر مسجع) - و در صورت عدم التزام آنرا (نثر مرسل) خوانند - بنا بر این اقسام نثر شش تا میشود .

اقسام مشهور نثر بنا بر اصطلاح اروپائیان [۱]

اقسام مشهور نثر بنا بر اصطلاح اروپائیان چهار تا است :

تاریخ - قصص - فصاحت - رسائل

تاریخ - حکایت حوادث عالم و نتایج آنهاست بطوریکه

قضایای واقعیه بخوبی از عبارات مفهوم گردد. - مثل تاریخ بی‌هقی

قصص - نوشتن احادیث مخترعه و نقل افسانه‌ها و داستانهای

جعلی است که برای تعلیم و تفهیم مطالب اخلاقی یا اغراض دیگر مرتب میشود - مانند کلیله و دمنه و رمانهای اخلاقی و سیاسی و مذهبی و غیره .

فصاحت - عبارات و جمل موثری است که برای اقناع مستمع

و تلقین مقاصد و اغراض عمده از قبیل مقاصد سیاسی و فصول مذهبی و دعاوی حقوقی شخص ناطق ادا میکند و بکار میبرد. - فصاحت بسته شکل وجود میگیرد که آنها را اقسام فصاحت باید دانست :

۱ - فصاحت حواعظ دینیه - در موقع وعظ و

تعلیم و تشریح قوانین و اصول مذهبی - که واعظین و متکلمین زیر

دست در منبرها دارند .

۲- فصاحت سیاسی - از برای تعلیم و بیان جهات

سیاسی - مانند نطقهای سیاسی نافذ با اثری که خطبا و ناطقین بزرگ در مجامع و محافل عمومی ایراد میکنند - و اغلب اتفاق افتاده که اینگونه نطقها مقدمه انقلاب و نهضت سیاسی عظیمی را فراهم ساخته است .

۳- فصاحت محامات - از برای اثبات دعاوی حقوقی

و جزائی که وکلای بلیغ ماهر در محاکمات قضائی بکار میبرند .

رسائل - مکاتبات و مراسلاتی است که مابین طبقات مردم

معمول است .

فن رسائل باعتبار موضوع بسه قسم منقسم میشود [۱] :

۱- رسائل اهلیه یا شوقیه - و آن عبارت است از

مراسلاتی که مابین خویشان و دوستان مبادله میشود مشتمل بر اشتیاق ملاقات ، شکایت از جدائی استعطاف ، ارسال هدایا ، احوال پرسی و امثال آنها .

۲- رسائل متداوله - عبارت از مراسلات معمولی

[۱] جواهر الادب احمد هاشمی ص ۴۰ .

- عمومی است از قبیل مکانبات اداری و تجارتی و معاملات معهوده بین الناس - مانند بیع و نکاح و صلح و امثال آنها و از قبیل رقعۀ تهنیت ، تعزیت ، وصیت ، شفاعت ، تقاضا ، دعوت و نظائر آنها که طرز نوشتن و جواب فرستادن و حفظ القاب و مناصب هر کسی و بالاخره مقتضیات و رسوم و آداب هر مقامی را شخص دبیر باید مراعات کند .

۳- رسایل علمیہ - عبارت است از مقالاتی است که در مطالب علمی و مسائل ادبی نوشته میشود [۱] .

آنچه در اینجا از اقسام نظم و نثر گفتیم فقط برای استطراد بود و گرنه تحقیق علمی در علم نظم و نثر و اصول نظم و انشاء و مواد و خواص و طبقات و محاسن و عیوب آنها محتاج بتألیف جدا گانه است اکنون جای آنست که بتعریف (شعر) و اقسام آن پردازیم

شعر

بعضی احتمال داده اند که لفظ شعر اصلاً عبری نباشد بلکه معرب شیر باشد و شیر در لغت عبری بمعنی سرود و آواز است و (شور)

[۱] لانا سمیت بالرسالات لان اصحابها یرسلونها الی من اقترحها علیهم و یسلک فیها صاحبها مناهج الاسترسال و المخاطبات البلیغه جواهر الادب احمد هاشمی

مصدر آن است - و مبداء شعر در هر ملّی سرودهای ساده طبیعی و مذهبی و ملّی و عشقی و غیره بوده است و رفته رفته تکمیل شده و وسعت یافته است. - و در فارسی میگویند غزلی سرود پاسرائید و در تازی گویند **افشل شعرأ** [۱] و انشاد بمعنی سریدن است .

در صورتیکه لفظ شعر عربی و بمعنی فهم باشد مقصود فهم عمومی است بلکه مراد یکنوع الهامات لطیف و ادراکات مخصوصی است که یکدسته از برکزیدگان افراد بشر (شعرا) دارند طبقه شعرا از هر چیزی علاوه بر آنچه عموم مردم می فهمند دقایق و لطایف دیگری احساس میکنند که مخصوص بآنهاست - از محسوسات و آثار طبیعی خارجی نکات و رموزی را می بینند و ادراک میکنند که فهم عموم از درک آنها عاجز است و آنچه را که شاعر می فهمد میتواند با بیان رسای شیرین بدیگران بفهماند - شاعر در حقیقت دو چشم دارد - دریک چشم بادیگران شریک است و دریک چشم از آنها ممتاز و همچنین زبانی دارد که دیگران از آن محرومند . - مثلاً هر کسی کل زرگس را می بیند ولی بیماری زردی و رانجوری ، تنکيه کردن بعصا ، چشم مست ، سرگرانی مستی ، قدح می ، چند درم پای قدح نهادن ، دیده بر آسمان

[۱] جرجی زیدان باین استعمال ضبط شعر را با موسیقی بیان میکند ولی باید دانست که مابین انشاد و انشاء عرفاً فرق موجود است .

دوختن ، تاج بر سر نهادن آن را - و در جای دیگر : چشم دریدگی و گستاخی ، سرگرانی از غرور چند درم داشتن ، ادب نگاه نداشتن [۱] و غیره آنرا نمی بیند و همچنین اغلب اشخاص ممکن است درازی شبی را طالب باشند و سیاهی شب را ببینند ولی دوختن سیاهی چشم را بر دامن شب برای دراز شدن همه کس تصور نمی کند - و بر فرض اینکه تصور کند قوه این را ندارد که تصور خود را عیناً با بیان دلچسب مناسب بدیگری بفهماند باینطور که :

عاشق شب وصل یار بگزیده خویش از بهر قرار دل غم دیده خویش
تا آنکه دراز تر شود بر دوزد بر دامن شب سیاهی دیده خویش
و همچنین هر کسی کج و راست شدن و چم و خم یافتن بکعبه
درخت سرو را از آرزویدن نامی بیند ولی مانند بودن این حالت
را بحالت چند دختر سبز جامه زیبا صورت خوش اندام که برای
معافه سرها را نزدیک یکدیگر بیاورند و از خجالت عقب بکشند -
تصور نمی کند و بر فرض اینکه چنین معنی بخاطرش بیاید قادر بر این
نیست که آنرا اینطور بیان کند که :

[۱] هر کدام از آنچه ذکر شد اشاره بهضمون شعری است مانند :
بدور چشم تو بیمار شد چنان ترکس که تکیه زد بمصاف آنکه از زمین برخاست
رسید موسم آن کز طرب چو ترکس مست نهاد یای قدح هر که شش درم دارد
شوخی ترکس نگر که پیش تو بشکفت چشم دریده ادب نگاه ندارد
مؤلف

روزی از باغ گذشتی وز رشک نکست ترکس از دیده حسرت نگران است هنوز

حفت بسرو كالقيان تلحفت خضر الحرير علي قوام معتدل
فكأنها والريح جاء يميلها تبغى التعانق ثم يمنعها الحجل
بالاخره قريحه و ذوق شاعرانه بكنوع چیزهای رقیق دقیقی
را می فهمد و عین آنها را می فهماند که دیگران ندارند و به فرص
داشتن قوه تفهیم آنرا ندارند احساسات نازك شاعرانه از مواهب طبیعی
و ودائع الهیه است که بدسته مخصوصی عطا شده و ما آنها را شعرا
مینامیم. - این الهامات بر ذهن شاعر هم در هر وقتی نمیشود و
و همچنین کلمات و جملی که در یکوقت از قلم و زبان شاعری تراوش
میکند ممکن است در وقت دیگر و ساعت دیگر از او صادر نشود -
مثلاً شاید اگر نظامی میخواست خسرو و شیرین دیگری یا فردوسی
شاهنامه آخری یا سعدی غزلهای دیگری بر همان وزنهای و قافیه ها مثل
همین خسرو و شیرین و شاهنامه و طبییات و بدایع بسازند ممکن نمیشد -
زیرا این دسته از خاطرات قلبی و بیانات وافی در شعرا نیز مرهون
اوقات است

شعر - نتیجه انفعالات و تأثرات شخص متأثر است - شعر
مایندۀ عواطف و احساسات رقیقه انسان منفک است - شعر لغت
نفس است - شعر نقوش ظاهره و صور آشکاری است از حقایق مرموزه
غیر مرئی - بالاخره شعر تصویر جمال طبیعت است.

شاعر — صورت بند معانی، ناپیدای نهانی است — شاعر —

جمال طبیعت و مکنونات عالم وجود را با نقوش الفاظ مجسم میسازد — طبیعت را بخیال مصور ساخته عواطف و احساسات درونی را در عبارات و کلمات جلوه گر مینماید .

نقاش — بوسیله رسم اشکال و خطوط رنگ و آمیزی جمال

طبیعت را نشان میدهد . — موسیقی دان بوسیله نغمات و الحان از جمال طبیعت تعبیر میکند . — شاعر — با الفاظ و معانی جمال طبیعت را مصور میسازد .

در تعریف شعر حدود جامع و مانعی ذکر کردن مثل اینکه علم هندسه و نحو را تعریف میکنیم خیلی مشکل است و تنها

(مدرك حقیقت شعر ذوق است و بس)

و از این جهت است که صاحب البیان والتبیین [۱] شعر را سر بسته اینطور تعریف میکند که (الشعر شیئی تجیش به صدورنا فتقدفه علی السنتنا) و حاصل مرادش این است که شعر از هیجان خاطر و سرچشمه قلوب تراوش میکند و بر زبانها جاری میگردد — و این خود تعریف مبهمی است .

اهل منطق شعر را از صناعات خمس [۲] میدانند — و میگویند

[۱] مؤلف این کتاب ابو عثمان جاحظ است (متوفی ۲۴۵ هـ) .

[۲] برهان — شعر — خطابه — جدل — مغالطه

شعر از مقدمات تخیلیه تألیف میشود [۱] - و مخیلات عبارت است از مقدمات خیالیه که موجب انقباض یا انبساط و نفرت یا رغبت میگردد مثل اینکه غسل را برای نفرت دادن طبع امره صفرا تشبیه کنند و برای ترغیب قهور را بشجاعت و جبن را با احتیاط مانند نمایند [۲] - و بالاخره قیاس شعری در اصطلاح ایشان عبارت از قیاسی است که ترکیب یافته باشد از مقدمات خیالیه بطوریکه منشاء انقباض و انبساط باشد .

از آنچه گفتیم معلوم میشود که شعر مشروط بوزن و قافیه نیست - بلی وزن و قافیه بر حسن و طلاوت آن می افزاید و طبع را برای قبول بهتر حاضر میسازد .

و آنچه در تعریف شعر گفته اند که (کلام موزون مقفی است) حقیقه [۳] واضح نیست و این تعریف نظم است - و ممکن است کلام شعر باشد و نظم نباشد بلکه شعر منثور « Vers libres » باشد - و همچنین ممکن است که نظم باشد ولی شعر نباشد . - پس بقول اهل منطق نسبت شعر بانظم و نثر نسبت عموم و خصوص من وجه است [۴]

[۱] منطق شفاى ابوعلی سینا .

[۲] نجات شیخ الرئیس .

[۳] مجازاً اطلاق شعر بر نظم صحیح است .

[۴] عموم و خصوص من وجه این است که دو مفهوم بایکدیگر طورى باشند که گاهی هر دو باهم در وجود مجتمع باشند و وجود هر کدام از آنها بدون دیگری ممکن باشد مثل سیدی و حیوانیت که در حیوان مفید مجتمع و در کاغذ و حیوان سیاه مفترقند .

موسیقی هم در شعر حکم وزن و قافیه را دارد - اثر شعری که با ساز و آواز توأم باشد البته بیشتر از شعری است که ساده خوانده میشود - و کمال تأثیر و مقبولیت شعر در موقعی است که با وزن و قافیه مطبوع و ساز و آواز خوش آهنگ همراه شده باشد. - از این جهت است که در شعری قدیم غالب ملل اشخاصی مانند رودکی و فرخی وجود داشته اند که اغلب اشعار خود را با آواز خوش و نوازی چنگ و امثال آن در حضور بزرگان و سلاطین یا مجامع ملی می خوانده اند - گذشته از اینها اصلاً لهجه شیرین و طرز ادای کلام خیلی در تأثیر معنی دخالت دارد. - و در قدیم چنین مرسوم بوده است که از آواز خوش و فن موسیقی و بالاخره شیرینی لهجه محروم بوده اند شخصی را بنام قوال^[۱] یا راوی و راویه برای اینکار استخدام میکردند مثل راویان یونانی « Rhapsodistes »^[۲].

خلاصه: شعریت شعر بمعنی است نه بوزن و قافیه و معنی شعری گاهی در قالب نظم و گاهی در قالب نثر ریخته میشود - و اموری که موجب مزید تأثیر معانی شعریه میکرد از قبیل وزن و قافیه و نغمات و الحان موسیقی و مناسبت مقام و حالات خواننده و شنونده از حقیقت شعر خارج و جزء تزیینات یا اتفاقات محسوب نمیکردند.

[۱] قوال فصیح جید الکلام قاموس

[۲] مشهورترین رواة قدیم یونان رواة ایلید و تاریخ همدت هستند.

اقسام شعر

بعد از اینکه بالنسبه از تعریف شعر فارغ شدیم، بدین اقسام و انواع آن می پردازیم. شعر را به این اقسام تقسیم کرده اند:

شعر را چند طور تقسیم کرده اند:

ادبای قدیم ما مانند ادبای عرب انواع شعر را بر حسب مقصود و غرض شاعر تقسیم کرده اند به: تغزل و تشبیب، مدح، مرثیه، هجو، حماسه، وعظ و حکمت، مطایبه، وصف، حکایت، تعلیم، عتاب و شکر و امثال آنها از اغراضی که شعرا دارند و معانی و شواهد آنها معروف است [۱].

[۱] بطور لغت و نشر و مرتب مثل: غزلهای سعدی، مدائح غنصری و انواری، مرثیه عمیق و خاقانی و غیره، هجوهای انوری و هجو فردوسی، حماسه نظامی (ملك الملوك، فضيل بفضيل معاني الخ) و عبد الواسع جلی (بر نسبت من است هنرهای من کوا)، مواظ و تنبیها و حکم بوستان شیخ سعدی و مشنوی مولانا جلال الدین بلخی، مطایبات و هزلیات کتورنی و عیند زاکانی، هلاله و طلوعیه و غروبیه و بهاریه و خزانیه و امثال آنها در اشعار اظهر فارابی و جمال الدین اصفهانی و منوچهری و غیره، داستانهای شاهنامه و حکایت بوستان و منطق الطیر

بعضی [۱] اساس شعر را بر سه قسم تقسیم کرده اند (۱) - اشعار

اخلاقی (۲) - اشعار وصفی (۳) - اشعار روایی

اشعار اخلاقی - راجع است بتشریح صفات مدوحه و مذمومه و ترغیب مردم بفضائل اخلاقی و پیروی از اصول پسندیده .

اشعار وصفی - عبارت است از اشعاری که شاعر در آنها نقاشی طبیعی و جسمانی یا روحانی و نفسانی میکند مانند : اشعار رزمی ، بزمی ، وصف شکار ، بیان حالات عاشق و معشوق ، تعریف شب ، ماهتاب ، طلوع ، غروب ، بهار ، خزان و امثال آنها .

اشعار روایی - عبارت است از داستان سرایی و ذکر وقایع تاریخی و شرح احوال تاریخی که شاعر از خود یا از دیگری میگوید . شاهنامه فردوسی متضمن تمام این سه قسمت بحد کامل هست .

اقسام شعر مطابق تقسیم

اروپائیان [۲]

اروپائیان شعر را بر سه قسم تقسیم میکنند : ۱ - شعر قصه‌ای

بقیه از صفحه قبل

شیخ عطار و غیره ، کلشن راز و نصاب الصبیان ، حبشیه مسعود سعد سلمان و خاقانی و مرض درد چشم کمال الدین اسمعیل اصفهانی و امثال آنها .

[۱] دانشکده شماره ۷

[۲] جرجی زیدان

(Epique) ۲ - شعر غنائی (Lyrique) ۳ - شعر تمثیلی
(Dramatique) .

شعر قصصی - عبارت است از افسانه‌ها و روایات تاریخی و شرح وقایع خواه در کلام موزون باشد و خواه در غیر موزون .
شعر قصصی همان شعر روایی است که قبلاً ذکر کردیم .
شعر غنائی یا موسیقی - اشعاری است که حاکی از عواطف و احساسات روحی است - فخر ، حماسه ، حکمت و تعلیم ، مدح ، هجاء ، رثاء ، تشبیه ، وصف مناظر و نظائر آنها تمام داخل در این قسم است .

شعر تمثیلی - فن نمایش است و تئاتر نویسی [۱] .
و آن چنان است که برای تحریک عواطف بشری فضائل و ردائیل اخلاقی

[۱] یونانیهای قدیم باین فن درمابین سایر ملل متخصّص بوده اند و خصوصاً در عصر پرئکلس (قرن پنجم ق م) تئاتر نویسی در یونان رواج و اعمیت یافته و شعرای بزرگی در آن عصر پیدا شده اند و تئاتر نویسان مشهور آن عصر عبارت هستند از شعرای ثلاثه - اشیل (Echile ۵۲۵ - ۴۵۶ یا ۴۵۷ ق م) - سکل (Sophocle ۴۹۵ - ۴۰۵ ق م) اری پید (Euripide ۴۸۰ - ۴۰۶ ق م) و این هر سه از شعرای تراژدی هستند - اریستفان (Aristophane ۴۴۵ - ۳۷۵ ق م) از کمدی نویسهای معروف این عصر است . تیاتر نویس فرانسه بیشتر از یونانیها اقتباس شده و بعد از قرون وسطی مابین آنها اهمیت یافته و رفته رفته تکمیل شده است مثل کمدی که در فرانسه قرن ۱۰ میلادی خیلی رونق گرفته است

و غیره را در خارج مجسم میکنند و در صحنه های نمایش حقایق سیاسی و معنوی و اجتماعی را مشهود و محسوس میسازند و مضار و منافع هر چیزی را بالعیان بمردم نشان میدهند - تأثیر این نوع از اشعار در قلوب عموم بیشتر از سایر اقسام شعر است زیرا اثری که از دیدن قضایا در خاطر متمکن میگردد از شنیدن حاصل نمیشود - از اینجهت متفکرین از شعر بیشتر باین قست اهمیت داده اند .

درام (Drame) نیز از حیث اغراض و مقاصد و طرز نمایش انواع واسامی مخصوصی دارد . - دو قسمت تراژدی (Tragédie)

و کمدی (Comédie) خیلی مشهور است .

نمایش مضحك یا تیاتر کمیک (Comique) سه نوع مشهور دارد :

۱ - اخلاقی (Moralité) ۲ - مسخره (Sattie)

۳ - مضحکه (Farce) . - و تنها مقصود از این نمایشها همان تصویر مطالب و تنبیه تماشاچیان است .

و از جمله اقسام شعر تمثیلی درام مذهبی است که بدرام لی تورریک معروف است (Liturgique) [۱] بعضی اقسام مشهور شعر را شش تا شمرده اند [۲] :

[۱] در قرون وسطی فرانسویها مانند یونانیها این قسم نمایش مذهبی را داشته اند و معمول چنین بوده است که در روزهای عید کشیشها در کلیسا مطالبی را از عهد عتیق و جدید و تاریخ حواریون گرفته در اثنای موعظه نمایش میداده اند .
[۲] دائرة المعارف فرید و جدی در لفظ ادب .

غنائی - قصصی - تمثیلی - تعلیمی -

(Didactique) رعائی - شرود (Fugitive)

ومی گوید هر ملّتی که از وحشیّت بتمدن میرسد باین انواع شعر بر میخورد: غنائی - ترنم و سرود است - قصصی - تواریخ و خرافات و عجایب داستانی است - تمثیلی آنست که در ملاعب نمایش داده میشود - تعلیمی شعری است که برای تعلیم مطالب علمی است - رعائی - عبارت است از تصویر عهود قدیمه و زندگانیهای طبیعی ساده - شرود عبارت است از قطعه های کوچکی که متضمن آراء حکیمانه یا نکات ادبیه است .

بنا بر اینکه اقسام اولیه شعر را بیش از همان سه قسم سابق ندانیم (قصصی - غنائی - تمثیلی) اقسام تعلیمی و رعائی و شرود داخل در نوع (غنائی) خواهد شد .

آغاز پیدایش شعر در اقوام

و ملک عالم و احوالی که بر آن وارد شده است

شعر همزاد بشر است - از وقتی که بشر در عالم وجود قدم نهاده شریک عواطف و احساسات بوده است - انسان از آغاز خلقت دارای

انفعالات و تأثرات بوده ، غم و شادی ، رغبت و نفرت ، امید و آرزو ، ملالت و مسرت ، ترس و بیم ، دوستی و عداوت ، شوق و ییزار ، بالاخره حالات نفسانی داشته است . - بشر از آغاز خلقت تا انجام در تمام ادوار حیاتش محکوم عواطف قلبی و احساسات معنوی است .

بشر - همان بشری که در غار ها و جنگلها بسر میبرد - همان آدمی که با پوست و برگ درختان لباس برای خود فراهم میساخته - همان انسانی که با میوه های جنگلی و احیاناً با گوشت بعضی حیوانات تغذیه میکرده - بالاخره همان بشری که در عداد سایر حیوانات و بتعبیر بعضی در ظلمت وحشیت و بربریت شب و روز میگذرانده - دارای ذوق طبیعی و عواطف روحی و ادراکات و عواطف فطری بوده است . - مظاهر فرح انگیز میدیده بلیات و مصائب گوناگون می کشیده است . - روشنائی را دوست میداشته ارضلمت و تیرکی وحشتناک میشده و میپراسیده است - از هوای شفاف ، فضای فرح زای صاف درخندگی کواکب فروزنده آسمانی ، یرنو افکنی خورشید جهانتاب ، مناظر دلگشا ، دشتهای وسیع سبز و خرم ، صدای آبشار ، نغمات مرغان و بلبلان خوش الحان ، نسیم ملایم عطر آمیز ، کلهای رنگا رنگ ، الوان گوناگون ، نواهای موزون ، هوای نشاط انگیز فصل بهار خلاصه از دیدار جمال طبیعت و تماشای مظاهر زیبا و تجلیات روح افزای طبیعی : لذت میبرده و حالت طرب و نشاطی در او وجود میگرفته است . - و بالعکس از دیدن مناظر زشت ، خلقتها مهیب ،

صداهاى هولناك ، مظاهر غمب و عداوت ، ظلمتهاى دهشت آميز
حالت نفرت ورعبي در او حادث ميشده و از آنها ميكريخته است .
بارى : احساسات و عواطف روحى و انفعالات و تأثرات قلبى از
وجود بشر غير قابل انفكاك است . بعد از آنكه اين مقدمه معلوم
شد حال ميگوئيم : بديهى است كه اين نوع از عواطف و ادراكات
بطورى از انسان نمودار و جلوه گر ميشود . - آيا نماينده اين تأثرات
در بشر چيست ؟ - البته يا كردار است يا گفتار - زيرا انسان مقاصد و مكنونات
خود را يا بوسيله الفاظ بطريق مكالمه آشكار ميسازد يا بواسطه اعمال خارجي .
اولين نماينده احساسات بشر در چنين حالاتي : شعر ، تغنى ، رقص
است .

در (شعر) بواسطه الفاظ - در (تغنى) بوسيله آهنگ صدا -
در (رقص) بواسطه حرركات و سكنات حالات و عواطف روحى نشان
داده ميشود .

پس (شعر و موسيقى و رقص زادگان

يك مادرند) و فرزندان يك حالت - اين هر سه مولود
عواطف اند و مادر طبيعت آنها را بيك شكم زائيده است - همان
معلمى كه شاعرى را بيشر آموخته است رامشكرى و وجد را نيز باو
ياد داده . آدمي زاده در دبستان طبيعت از عشوه و ناز كل و نوای بلبل

و آواز برگها و چم و خم شدن نونهالان دشت و چمن و صدای خوش آیند جریان آبهای روان هم صنعت شعر را آموخته است هم فن موسیقی و رقص را - از این جهت است که ارسطو رقص را از فنون جلیله [۱] دانسته و میگوید شعر و رقص دو شاخه از يك ریشه اند .
- و بعضی میگویند که « رقص شعر متحرک است » .

خلاصه : از بدو خلقت این سه چیز بیکدیگر آمیخته بوده است و اثبات تقدم زمانی بعضی بر بعضی خیلی مشکل است [۲] . - و جای تردید نیست که این سه چیز از قدیم ترین آداب ملل عالم است و شعر بمعنی حقیقی مخصوصاً از موسیقی بمعنی عام جدا نبوده است .
در اقوام قدیمه (مانند یونانیها و مصریهای قدیم [۳]) چنین مرسوم

[۱] رقص که منظور ماست نه رقص لهو و لعب و خلعت است زیرا این قسم از رقص جزو قبايح اعمال شمرده میشود و تعریف رقص بوجهه فلسفی این است که (رقص حرکت فطری است که از تراکم قوای حیوانی در جسم پیدا میشود زیرا تزیید قوی بدرجه میرسد که قابل تحمل نبوده برای تخفیف راهی میطلبد و بنا بر این حرکتی که طفل میکند نیز داخل در رقص است) و لغویین رقص را طور دیگر تعریف کرده اند که شامل وجهه فلسفی آن نیست .

[۲] شاید بعضی احتمال بدهند که رقص طبیعی تر و از این جهت قدیمتر از موسیقی و شعر باشد ولی جای تردید است .

[۳] و همچنین هیاکل اورشلیم و بابل و معابد بعل و زردشت و ژوپیتر و زهره و غیرها تماماً منبع این سه چیز بوده است (الهلال شماره ۱ سنه ۳۴)

بوده است که در معابد و مجامع مذهبی برای اظهار نخشع و عبودیت و ابراز عواطف دینی رقص میکرده اند و با آهنگهای غنائی شعر میخوانده اند ..

وزن شعر

جای این سؤال باقی است که آیا اشعار اولیه دارای وزن بوده اند یا نه و بر فرض که دارای وزن نبوده است در چه وقت دارای وزن شده است ؟ جواب این سؤال بطور اختصار این است که تشخیص وزن بمعنی عام شمولی و تمیز موزون از غیر موزون طبیعی بشر است و موزونیت بالذات ملایم با طبع انسانی است - انسان سالم تام و تمام چیزهای موزون را می پسندد و بر ناموزون ترجیح میدهد - وزن چیزی نیست که بدست یاری صنعت برای بشر درست کرده باشند و اندك با آن انس گرفته و در طبع او کوارا شده باشد بلکه التذاذ از موزون مقتضای آفرینش بشر تام الخلقه است - آدمیزاد بالطبع اگر شخصی را به بیند که يك چشمش سفید و كوچك و كرد و چشم دیگرش سرخ و بزرگ و دراز باشد و همچنین يك ابرویش راست و پهن و دارای موهای زرد و ابروی دیگرش کج و باریك و دارای موهای بنفش و همچنین یکدستش سطر و تا سرزانو و دارای ده انگشت و دست دیگرش لاغر و تا وسط پهلوی و دارای پنج انگشت باشد - تعجب می کند و در طبعش کوارا نیست - و بالعکس از تناسب و موزونیت اندام

واعضای شخص متناسب الاعضا طبعاً لذت میبرد و در طبعش گواراست .
 - باری از ذوق طبیعی و حس آزاد بشر طبعاً حتی المقدور چیزهای
 موزون تراوش میکند - پس چگونه ممکن است که بگوئیم اولین مظاهر
 ذوق طبیعی بشر (شعر - موسیق - رقص) دارای وزنی نبوده
 است - نهایت امر اینکه اوزان اولیه اوزان مخصوصی بوده اند که
 رفته رفته بواسطه الفت با تمدن و تصنعات علمی و خروج از حالت طبیعی
 اولیه در مذاقها ناگوار و تبدیل با اوزان دیگری شده است بطوریکه آنچه شعرای
 اولیه از اشعار خودشان با آهنگهای مخصوص میخوانده اند و احساس
 موزونیت از آنها میکرده اند اگر ما بخوانیم شاید خیلی بیمزه و
 خالی از وزن و تناسب تصور کنیم . چنانکه می بینیم اقوام و ملل
 و السنه عالم در اشعار مختلف اند مثلاً چند جمله در زبان و ذوق يك
 ملت شعر مطبوع است و از شنیدن آنها لذت میبرند و در نزد ملت
 دیگر خوش آیند نیست و از آنها احساس موزونیت و مطبوعیت نمی
 کنند و همچنین در الحان موسیقی و از اینجاست که بعض بحور عروض
 مثل قریب و جدید و مشاکل مخصوص زبان فارسی و بعضی نظیر بسیط
 و وافر و کامل مخصوص زبان عرب است و بالجمله زبان و لهجه و
 ذوقیات ملل عالم از تشخیص مطبوع و غیر مطبوع و موزون و غیر
 موزون دخالت تامه دارد و هرچیزی که مثلاً در زبان فرانسه و نزد
 فرانسویها مطبوع است از شعر و موسیقی ممکن است در زبان فارسی
 و فارسی زبانها مطبوع و گوارا نباشد . پس جای استبعاد نیست

اگر بگوئیم که اشعار و غناهای اولیه در نظر شعرا و ملل قدیمه دارای وزن و آهنگ متناسب مطبوعی بوده است که ممکن است ما ادراک آنها را نکنیم و از شنیدن آنها چندان لذت نبریم و این بامدعای ما تنافی ندارد. - مراد ما از (وزن) وزن بمعنی اعم است که ما بین دو لهجه و دو جمله و دو کلمه وجود میگیرد هر چند بامد و قصر حروف و سرعت و بطوء ادای کلمات و تمدید صوت و امثال آنها باشد. - و مدعای ما این است که شعر و موسیقی با آن ربط موکدی که مابین آنها موجود است هیچوقت از این جنس موازنه خالی نبوده است. و هر چند مخصوص بذوق و زبان قوم مخصوصی باشد. ملخص سخن آنکه شعر و موسیقی ورقص از آغاز پیدایش بایکدیگر وجود گرفته اند و قوانین و قواعد مضبوطه نداشته است و متدرجاً از یکدیگر تفکیک شده و هر کدام از آنها فن جداگانه و دارای قوانین و اصول مخصوصه شده است و ارباب این صنایع از هم جدا شده و از یکدیگر دور افتاده اند - معذالك در موقع اجتماع شعر کنونی با موسیقی ورقص کنونی حس میکنیم که طبیعی تر و باذوق ملایمتر میشود.

باید دانست که هر قدر شعر و موسیقی بمروار ایام از حالت اولیه خارج شده است جنبه اصلی و معنوی خود را از دست داده و بیشتر روح تصنع بخود گرفته است - هر قدر بقهقري بر میگردیم می بینیم که روح عواطف و احساسات طبیعی در شعر غلبه دارد بر روح علمیت

و صنعت کاری - دخالت اصول خشك علمی در شعر و موسیقي روحانیت و آزادی و معنویت آنها را گرفته و در عوض محدودیت و تقید بقیود ظاهري و آداب علمی را بآنها داده است - بالاخره بشر هر اندازه که باتمدن ظاهری و براهین عقلی و علوم جافه آشنائی پیدا کرده است از سادگی و بساطت اولیه بیگانه گشته و بهمان نسبت مظاهر ذوق و رشحات طبیعی او نیز تابع تغییرات و تبدلات او شده از عالم آزادی اصلی بیرون آمده بمحیط تمدن و حدود و قیود زندگانی ادبی نزدیک شده است تابعی که برای يك قطعه چندینتی چندین کتاب قانون برای مفردات و مرکبات و وزن و قافیه آن وضع شده است .

باری : بعد از اینکه بشر وضع زندگی و طرز اولی خود را عوض کرده و بتمدن نزدیک شده و حس ریاست و جهانگیری و جنگ و فتح پیدا کرده است شعر هم از حالت صحرا نشینی اولی خارج شده و پا بدائرة شهر و اقلیم و مدنیت نهاده و احساسات قوم در آن اثر کرده حالت مدح ، حماسه ، فخر ، رثاء و نظایر آنها را بخود گرفته است - هر قدر دائرة تمدن وسیعتر شده دائرة شعر هم وسعت یافته است و علوم و صنایع و الفاظ مستحدثه و غیره در آن راه یافته و وضع شعر بکلی عوض شده است و رسیده است بدانچه رسیده است .

در ابتدای امر بشر حالت طبیعی داشته و لغات بحد احتیاج طبیعی و شعر زبان طبیعی بوده است ولیکن هیچکدام بوضع اولی خود باقی نمانده بلکه در اثر توارد حالات و تغییرات بشر لغات نیز تبدیل

یافته و احتیاج موجب وضع لغات جدید شده و عدّه آنها روز بروز زیاد گشته و کلمات شعر هم اغلب تغییر و تبدیل پیدا کرده و عاقبت بزبان علمی و صنعتی نزدیکتر شده است تا بعواطف طبیعی و احساسات معنوی .

کلیات احکامی که ذکر شد نه تنها مخصوص شعر و موسیقی زبان فارسی است بلکه تقریباً در تمام ملل ولسنه عالم جاری است - چیزی که هست این است که فارسیها بذوق سرشار طبیعی مابین ملل عالم ممتازند و زبان فارسی زبان شعری ادبی است و عمده منظور ما همین زبان است .

نظم و عروض فارسی امروزی

در اینکه رتبه طبیعی پیدایش نظم و عروض متاخر از شعر و موسیقی است تردیدی نیست و در زبان فارسی هم همینطور است - و در اینکه فارسیها قبل از اسلام شعر داشته اند تقریباً جای شك باقی نیست چنانکه بعد از این خواهد آمد - وطن قوی می رود که نظم هم قبل از اسلام وجود داشته و آثار آن از بین رفته است . - ولی عروض کنونی را ایرانیها از عربها گرفته و از خود رفته رفته در آن تصرفاتی کرده اند و اوزان مخصوصه بخودشان دارند (مانند بحر مشاکل) .

اول کسی که در مسامین تدوین علم عروض کرده است خلیل

بن احمد است [۱] که دوائر پنجگانه را وضع و بازده بحر اختراع کرده است و بعد از آن دیگران از قبیل اخفش [۲] بحور دیگر را استخراج نموده و فن عروض اندک اندک علم مستقلی شده و بالنسبه وسعتی یافته و اصول و قوانینی پیدا کرده است .

اصل وزن شعر را در عرب بعضی [۳] اعتقاد کرده اند که مأخوذ از توقیع سیر شترها در بیابان باشد و اعراب بیشتر با ناقه و جمل سر و کار داشته اند - و مؤید این احتمال این امر را قرار داده است که رجز اول چیزی است که عرب برای راندن شتر استعمال کرده است - و بعد از حدوث وزن شعر اوزان و بحور عروضی را هر کدام برای حالی از احوال وضع کرده اند مثل اینکه بحر طویل باحماسه و وافر بافخر و زمل باحزن یا فرح مناسبت دارد . - و بعد از اینکه اوزان وضع شده است غناء دارای الحان معین شده است و هر وزنی مخصوص غناء و لحنی شده است مثل اینکه هزج غنای آهسته است که بدان رقص میکنند .

[۱] وفات او را جرجی زیدان در تاریخ آداب اللغة العربیه (۱۸۰) هجری ضبط کرده است و در سابق هم چنین نوشته ایم ولی در این خلکان (۱۷۰) (۱۷۵) و اقوال دیگر نقل شده و مطابق هیچ قولی (۱۸۰) را ضبط نکرده است .

[۲] ابوالحسن اخفش در عروض بحر خب را زیاده کرده (متوفی ۲۱۵ هـ)

[۳] جرجی زیدان .

نظر برابطه اکیدی که فن عروض با علم ایقاع موسیقی دارد [۱]
 بنظر بنده اگر بگوئیم اصلاً این فن بالاخص بعد از اسلام از روی
 موسیقی ایجاد و تدوین شده است چندان از طریق صواب دور نیفتاده ایم
 — زیرا تقطیعات عروضی تقریباً شبیه مقاطع موسیقی است بلکه
 با نظر دقیقی عین یکدیگرند والله العالم بالصواب .

تاریخ پیدایش اقسام شعر

از نقطه نظر آثار و علائم تاریخی میتوان گفت که (شعر)
 ابتدائی همان سرودها بوده است که باچنک و غیره توأم میشده است [۲]
 و اغلب این سرودها مذهبی بوده است که باتغنی و رقص طوائف مختلفه
 در معابد خودشان برای اظهار تخشع و شکر نعمت و ابراز بندگی و
 خضوع برای الهه خودشان میخوانده اند — و يك قسمت هم داستانهای
 مذهبی بوده است که بطل آن افسانها خدایان و ارباب انواع بوده اند .
 — قدیمترین شعری که از ملل گذشته باقی است همین سرودهای مذهبی
 و غیره و همین دسته از اشعار است که ذکر شد مانند ایللیاد و ادیسه
 همرو و داوکاتاهای اوستا [۳] — و اشعار اولیه شعرای قدیم فرانسه

[۱] رجوع شود بمعیار الاشعار منسوب بخواجه طوسی

[۲] بعضی چنین گویند که در یونان قدیم اغلب شعر خواندن مخصوص اشخاص

موسیقی دان ساز زنی بوده است که کور بوده اند والله العالم .

[۳] شرح ایلید و ادیسه و داوکاتا در ذیل کتاب ذکر خواهد شد انشم .

به شانس (Chanson) یعنی آواز و سرود معروف است که آنها را شعرای شمال (Trouvères) و شعرای جنوب (Troubadours) گفته اند.

بعد از آنکه رفته رفته ملل عالم پا بمرحله تمدن گذاشته اند نوع دیگری از شعر وجود گرفته است از قبیل مدح، حماسه، فخر، رثاء و امثال آنها. - و چون تنها کلام را برای تحریک عواطف بشری کافی ندیده اند شروع بتصویر و تجسیم مطالب کرده اند. - پس شعر قصصی مقدم بر شعر غنائی و شعر غنائی مقدم بر شعر تمثیلی است (بهمان معانی که در ابتدای تقسیم شعر بنا بر مذهب اروپائیان ذکر شد).

بی مناسبت نیست که در اینجا قدیمترین منظومه که از ملل عالم باقی است یاد کنیم.

قدیمترین منظومات [۱]

مشهور این است که منظومه ایللیاد و ادیسه (از آثار همر) قدیمترین کتاب شعری عالم است و این منظومه دارای چهار ده هزار بیت است - ولیکن این عقیده بنظر اشتباه میآید زیرا ایللیاد همر در حدود قرن نهم قبل از میلاد نظم شده ولیکن کتاب مقدس براهمه

[۱] این قسمت را عیناً از تاریخ اداب اللغة العربیه جرجی زیدان ص ۵۹ ج ۱ گرفته ایم بدون اینکه از خود اظهار عقیده کنیم و الله العالم.

(Védas) که داخل در نظم موسیقی است بعضی گویند در حدود قرن دوازدهم قبل از میلاد منظوم شده است - و بعلاوه از مصر قدیم آثار نظمی باقی است که بعهد رامسس دوم میرسد (در حدود قران ۱۴ ق م) - سفر ایوب از تمام این آثار چند قرن قدیمتر است - بنا براین در صورتیکه سفر ایوب عربی الاصل باشد ثابت میشود که قدیمترین آثار شعری که در عالم باقی مانده است از عربهاست .

اقسام شعر و نثر در فارسی

بعقیده ما زبان فارسی از تمام اقسام شعر و نثر بهره مند است اما مطابق تقسیم ادبی ایرانی محتاج ذکر نیست و زده همه کس معلوم و واضح است .

و اما مطابق تقسیم اروپائیان آن هم با توجه مختصری واضح خواهد شد - زیرا اقسام مشهور نثر :

۱ - تاریخ (L'histoire) ۲ - قصه (Roman)

۳ - فصاحت (L'éloquence) بتمام اقسام سه گانه :

فصاحت مواعظ دینی - (L'éloquence de la

chaire) فصاحت منابر سیاسی (L'éloquence

(L'éloquence قضائی فصاحت de la tribune)

(du barreau ۴ - رسائل (La lettre) در زبان)

فارسی وجود داشته و دارد مانند تاریخ بیهقی ، هزار افسانه ، بختیار نامه ، مرزبان نامه ، چهل طوطی ، منبرهای وعظ مذهبی و روضه خوانی ، نطقهای مهیج سیاسیون ، و کالتهای شرعی و قانونی که از زمان قدیم تا کنون در زبان فارسی موجود بوده است و همچنین منشآت خواجه نظام الملک و قایم مقام و امثال آنها .

و در وجود اقسام شعر از قبیل : قصصی (Poésie

(Poésie lyrique غنائی épique ou épopéc)

تعلیمی (Poésie didac tique) نیز جای تردید نیست -

زیرا در این قسمتها آثار برجسته از قبیل : شاهنامه اوستا ، آثار شعرائی از قبیل نظامی ، سعدی ، خیام داریم - بلکه اشعار فارسی نظر بپاره جهات در بعض این اقسام بر آثار ملل دیگر تفوق دارد . - تنها چیزیکه شاید بر بعضی مجهول باشد و تصور کنند ادبیات فارسی از آن محروم است قسمت شعر تمثیلی است (Poésie dramatique) - و برای اثبات این قسمت مخصوصاً تراژدی و کمدی (Comédie tragédie) باید اقسام بازیها را در

عروسی [۱] و طرز معرکه کیربھائی که تا چندی قبل در ایران خیلی رائج بوده است در نظر گرفت - زیرا يك يا چند نفر کاملاً اکثر معرکه و بازی میشدند و حرفهای شیرینی میزدند و حرکات مضحکی میکردند که بیشتر متضمن دقایق اجتماعی بود. - و گاهی صورتهای مصنوعی میکذاشتند و بقول خودشان تقلید در میآوردند و خیلی مرسوم بود درویشها در معرکه ها افسانههای اخلاقی و اجتماعی و داستانهای مذهبی میگفتند و در ابتدای معرکه مسخره ها برای جمع آوری مردم حرفها و اعمال خنده آوری داشتند و گاهی تقلید نوکر و ارباب در میآوردند و جسته جسته وضع حکام و روسای عوام فریب مذهبی را مجسم میکردند و بطور تلویح از اعمال آنها انتقاد میکردند - و بعلاوه خیلی از مسخره ها و بذله گویان در دربار سلاطین و رجال راه پیدا کرده و مقرب بوده اند که احياناً از آنها کمدیهای اخلاقی هم بروز میکرده است .

خلاصه اگر وضع معرکه کیری در ایش و قصه سرایان ایران را درمیدانها و مجامع عمومی و حرکات بازیگرها و مسخره ها را در این معرکه ها در نظر بگیریم تصدیق خواهیم کرد که فضای معرکه صد نفری یا بیشتر عیناً صحنه نمایش کنونی است و آنچه شاید بنظر بعضی قابل اعتناء نباشد ریشه همان چیزهایی است که بنظر متفکرین امروزه

[۱] اقسام بازی اسامی مخصوصی دارد از قبیل بازی سرخوانچه ، پرده شاه سلیم ، وغیره و فعلاً چون اغلب آنها موقوف شده است اسامی آنها نیز فراموش شده. و در این اواخر کریم بشر از آکترهای معروف بود .

دنيا خيلي بزرگ و شايان اهميت است - چيزيکه هست اين است که اين امور هم در عداد ساير چيزها وضع ظاهري خود را عوض کرده و بالباسي که مناسب اين دوره است جلوه گر شده يابتهبير ديگر متدرجاً تکميل شده و در تحت اصول و قوانيني درآمده است . -
 ييش از اين نخواستيم سخن دراز شود و گر نه شمه از اوضاع و بازياها و اشخاص بازيگر و حرفها و رفتارهاي آنها را دراينجا مينکاشتم تا مطلب واضحتر گردد . - و همچنين تعزیه (شبيه خواني) که براي عزاداري مذهبي ناچندي قبل بادستگاه مخصوص بسياري درايران خيلي معمول بود و هنوز هم در بعض بلاد و قصبات و قري آثاري از آن باقي است تراژديهايي است که در نوبه خود خالي از اهميت نيست و براي مجسم ساختن وقايع مخصوصاً قضيه کربلا و تهيج حس عصبيت ديني و تشريح مظالم يزيدين معاويه و مطاعن بعضي از بني اميه و غير از آنها و نشان دادن عواقب ظلم و خود سري و بالاخره محسوس کردن يك سلسله از حوادث تاريخي و غيره وضع شده است - و معلوم است که در ابتداي تاسيس خيلي ساده تر از اين بوده است که در اواخر معمول شده و بتدريج وسعت يافته است .

شروع بمقصود

تصور ميکنم بيشتر از اموري که بعقيده ما دانستن آنها ييش از شروع بمقصود اصلي لازم بود در مقدمات گذشته ذکر شده باشد -

و بعد از این نیز در طی مطالب اشاره بپاره از امور دیگر خواهد شد
 انش. - اینک جای آنست که مقدمات را کافی دانسته و سخن را
 کوتاه کرده باصل مقصود اعنی تاریخ ادبیات ایران از ازمئه تاریخی قدیم
 تا عصر حاضر بپردازیم.

تاریخ ادبیات ایران

تاریخ ادبیات ایران طبعاً بدو قسمت مهم تقسیم میشود: دوره
 قبل از اسلام و دوره بعد از اسلام.

دوره قبل از اسلام

- دوره قبل از اسلام بسه قسمت منقسم میشود (۱) - دوره قدیم
 اول (از قدیمترین ازمئه تاریخی تا سال ۳۳۱ قبل از میلاد) -
 (۲) - دوره فترت و انحطاط ادبی (از سال ۳۳۱ ق م تا سال
 ۲۲۶ میلادی) (۳) - دوره قدیم دوم (از سال ۲۲۶ میلادی
 تا سال ۶۵۰ میلادی).

دوره قدیم اول

این دوره شروع می شود از قدیمترین ازمئه تاریخی تا سال
 ۳۳۱ ق م که داریوش سوم بقتل رسیده و دولت هخامنشی که مبدأ

تأسیس آن بدست کورس کبیر تقریباً سال ۵۵۰ قبل از میلاد است بدست اسکندر مقدونی منقرض شده است .

ایرانیها در این دوره اندك اندك بتمدن نزدیک شده و از حالت صحرا نشینی خارج گشته اند و رفته رفته دولتی یافته اند (دولت هخامنشی) که از مقتدر ترین دول روی زمین و آداب و علوم و رسوم مذهبی و اجتماعی داشته اند که سر مشق تمام ملل عالم بوده است - در این عهد صیت اقتدار و تمدن ایرانیان سر تا سر دنیای متمدن را فرا گرفته و تقریباً بر تمام ملل و دول حیه آن عصر فرمانروائی و تسلط داشته اند - در همین ایام بوده است که پرچم قدرت و سطوت و علم عالمگیری و جهانبائی (ایران) گاهی در کنار شط سند و سیحون و زمانی بر فرق رود نیل و دانوب و جیحون در اهتزاز بوده و پنداری مادر کهن سال طبیعت تنها قدرت و همت خود را مصروف پرورش دادن آب و خاک پاک ایران و تربیت نوخاستگان این مرز و بوم ساخته و هر چه از ذخایر گرانبها و ودائع پر قیمت عزت ، شجاعت ، همت ، بزرگواری ، دانش ، افتخار داشته نثار راه آنان کرده است و هنوز خرابه های قدیم ایران دهنها باز کرده و میگوید

از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است صنادید عجم را چیزی که هست این است که آثار این عهد بکلی محو شده و چندان چیز مبسوطی باقی نمانده است که بر جزئیات آداب و علوم آن عصر دلالت داشته باشد و غلبه اسکندر و نااهلی زمامداران بعد چیز

مهمی در دسترس ما نگذاشته است که از روی آنها بخوبی بتوانیم از کلیه اوضاع علمی و ادبی نیاکان خود مان اطلاع صحیحی بدست بیاوریم - ازین جهت ناچار باید متشبت بیکدسته از بقای جزئی و امور تخمینی بشویم که آن هم قابل اهمیت است .

زبان دردوره قدیم اول

باید دانست که بشر از بدو تکون برای اظهار مقاصد و تفهیم و تفهم بتکلم محتاج شده است - طبیعت قوه نطق را بانسان عطا کرده و او را بوضع لغات قادر ساخته است - هوایی که از گلو خارج و بیکی از مخارج دهن مصادف میشود تشکیل حرف میدهد و از انضمام حروف بیکدیگر کلمات و از تألیف کلمات بیکدیگر جمله و کلام درست میشود. - انسان بالطبع برای تأدیة مکنونات ضمیرش خود بخود بقسمتی از لغات متکلم شده است [۱] - و همچنین اصواتی را که از

[۱] عقیده ما در خصوص وضع لغات اولیه همین است نه اینکه یکنفر مثلاً اول فکر کرده باشد و لغتی را وضع کرده بدیگران آموخته باشد مثل طفلی که خود بخود لغتی را برای مقصودی وضع میکند - بلی وضع لغت بطریق دوم لابد در هر زبانی شده است ولی مقصود ما لغات اولیه است نه لغاتی که تدریجاً در زبانی وجود گرفته نظیر زبانهای کنونی دنیا - و تکلم اولی در انسان نظیر اصوات باقی حیوانات است و اینکه در بدو امر چرا فلان لفظ مثلاً برای فلان معنی بزبان او جاری شده است علت طبیعی نهائی دارد و عوامل خارجی دخالت عمده دارند - اختلاف لهجه ها و لغات بواسطه اختلاف طبایع و نژاد ها و آب و هوا و پاره از عوامل دیگر است والله العالم .

حیوانات و غیرها شنیده است حکایت کرده و از اینجا هم یکدسته از کلمات پیدا شده است - و بالاخره جل و کلمات و حکایت اصوات بایکدیگر جزم شده تشکیل زبان مخصوصی داده اند. - و زبان اولی بتدریج و مرور دهور شعب و فروعی پیدا کرده و مادر چند زبان شده است. - و بعد از اینکه افراد بشر از هم جدا شده و اقوامی تشکیل یافته و بتمدن نزدیک شده اند در طی ادوار مدنیت لغات مستحده را وضع کرده اند و همچنین از اختلاط قومی با قوم دیگر لغات دخیله پیدا شده است.

باری برویم بر سر مطلوب خودمان - (ایرانی) اصلاً از نژاد آریین [۱] و از هشت شعبه مردمان هند و اروپائی است [۲]

[۱] لفظ ایران مشتق است از (آریان) و کلمه آریان جمع (اریه) است که بزبان سانسکریت و اوستا بمعنی پاک و نجیب است - بنا براین اریان بمعنی نجیاست - پارسی هم از پارسا بمعنی نجیب و عقیف است - قوم آریین در ابتدای اقامت در فلات ایران اسم خود را ایران گذاشته و آن خطه را (اریانه) یعنی ولایت اریان نام گذاشتند و بدور ایام و تغییرات لهجه (آریان) و رفته رفته ایران و ایران شده است چنانکه بعضی مورخین یونانی در قرن سوم ق م اسم اینجارا آریان نوشته - لفظی که در اوستا برای این خطه استعمال شده است (ایران ویژه) یعنی نخمگاه نجیاست زیرا ایره بمعنی نجیب و ویژه اصلاً (ویج) بمعنی خلاصه و نغم است و بعضی (ایران واج) ضبط کرده اند.

[۲] نژاد سفید پوست بسه قسمت تقسیم میشود : هند و اروپائی که آنرا

(Indo-européen) — این مردمان بیش از چهار هزار سال قبل از میلاد بایکدیگر بقول بعضی در آسیای وسطی و بقول بعضی در سواحل رود ولگا و بقول برخی سواحل دریای بالتیک و بعضی تقریباً در شبه جزیره اسکندیناوی زندگانی میکردند — شعبه آریین در حدود سه هزار سال قبل از میلاد از باقی شعب جدا شده و بطرف جنوب رفته و باز بچند شعبه تقسیم شده اند : شعبه هندی — شعبه

بقیه از صفحه قبل

هندو ژرمانیک (Indo-germanique) نیز میگویند — سامی یعنی بنی سام که اکثر در عربستان و شامات و بین النهرین و آفریقای شمالی مسکن داشته اند و ملل سامی نژاد قدیم کلدانیها و آسوریها و فینیقیها و بنی اسرائیل و یهود و آرامیها و اعراب هستند — حامی یعنی بنی حام که تورات آنها را از اولاد حام بن نوح دانسته — اهالی قدیم مصر و قبطیها و بربرها لیبیا و حبشیها از بنی حام هستند — و هند و اروپائی هشت شعبه میشود — آریایی — یونانی و مقدونی — ارمنی — آلبانی (در شبه جزیره بالکان) — ایتالیائی — سلتی (بومیهای اروپای غربی) — ژرمنی (آلمانی و انگلو ساکسونها و غیره) — لیتوانی و اسلاوی — مردمان هند و اروپائی مردمانی هستند که مساکن آنها از هند تا اقصای بلاد اروپاست یعنی در اروپا کلیه سکنه آن باستانیهای مردمانیکه از نژادهای دیگر در اقلیت اند و در آسیا فقط هندیهای آریایی و ایرانیهای بمعنی اعم یعنی کلیه مردمانی که از شاخه ایرانی آریانها منشعب شده اند .

(تاریخ مشیرالدوله)

- ایرانی - سکائی [۱]. - زبانهای ایرانی و هندی بعد از اینکه از شعب دیگر هند و اروپائی جدا شده اند مدتها بعقیده بعضی مابین رود آمویه و سیحون باهم زندگانی کرده و همزبان و هم کیش بوده اند - بعد از مدتی این دو دسته نیز بواسطه تنگی محل یا جهات دیگر از آسیای وسطی مهاجرت بباختر کرده اند و از آنجا نیز دو دسته شده اند : یکدسته بعقیده برخی از طریق پامیر بطرف هند و دره پنجاب رفته و در آنجا مسکن گرفته اند که بشعبه (هندی) موسومند و

دسته دیگر بفلات ایران آمده اند که بشعبه (ایرانی) معروفند - بعضی احتمال داده اند که مهاجرت بشعبه اریانه های ایرانی بفلات ایران در دو هزار سال قبل از میلاد باشد [۲] و برخی این عقیده را تقویت کرده اند که از قرن چهاردهم ق م شروع و تا قرن هشتم ق م امتداد یافته است [۳].

در اینکه اریانه های ایرانی و هندی مخصوصاً مدتها بایکدیگر همزمان و هم مذهب بوده اند جای تردید نیست چنانکه باشعب دیگر هند و اروپائی

[۱] بعضی گویند که این دسته از اریانه های شمالی بوده اند - داریوش اول در کتیبه های خودش این مردم را (سک) و (سکا) نامیده است . (تاریخ مشیرالدوله) .

[۲] در التیجان .

[۳] تاریخ مشیرالدوله .

زبان مشترکی داشته‌اند ولی حقیقت امر و اینکه چند مدت و چه زبانی بوده است مستور است و آثاری در دست نیست - همین قدر معلوم است که برای تبدیل لهجه و زبانی بلهجه و زبان فرعی دیگر قرن‌ها لازم است - بلی بعضی [۱] بقرینه تاریخ کتاب مقدس هندیها (ودا) و قرائن زبان شناسی حدس زده‌اند که اریانها در حدود ۲۴۰۰ ق م زبان مشترکی داشته‌اند .

از بیانات فوق ربط دیرینه ابرانیها با هندیها معلوم شد و واضح گشت که این دودسته مخصوصاً از حیث زبان و آداب بیکدیگر خیلی نزدیکتر از ارتباط آنها با سایر شعب هند و اروپائی است - چنانکه محدود (۱۳۵۰ ق م) هم مذهب بوده‌اند و بحسب بعضی مابین قرن نهم و چهاردهم جدائی مذهبی میان آنها رخ داده است .

زبانهای آرین (Aryenne)

مادر تمام السنه عالم غیر از زبان چینی و سربانی و عبری و عربی

[۱] زمان انشاء کتاب ودا بقرن ۱۴ ق م صعود میکند و از قرن ۸ ق م یائین تر نمی‌آید و اگر در قرن چهاردهم قبل از میلاد زبان آریانها یکی بود این کتاب بزبان مشترکی نوشته شده بود و بعلاوه مطالعه در تمدن اروپائیها خصایصی را نشان میدهد که مدت‌ها لازم است تا آنها حاصل شود - پس باید هزار سال عقب تر رفت و گفت در (۲۴۰۰) ق م تقریباً اریانها زبان مشترکی داشته‌اند (مأخوذ از تاریخ مشیر الدوله) .

زبان (آرین) است - راجع بمرکز اولی این زبان هر کس برای خود چیزی بتخمین گفته است - چیزیکه هست این است که کلمه آرین چنانکه اشاره باشد بلفظ ایران خیلی مناسبت دارد . چنانکه اشاره شد بعضی گویند که زبان آرین ابتدا (تقریباً در حدود سه هزار سال قبل از میلاد) در وسط آسیا در میان قومی زراعت پیشه متداول بوده است - بعد از تفرق آنها هر کدام بسمتی از کره ارض باز بهمان زبان تکلم کرده اند و تدریجاً بواسطه تأثیر آب و هوا و عوامل دیگر در لغات آنها تغییر پیدا شده است - از اینجهت باز دیده میشود که یاره از لغات آنها شبیه یکدیگر است مثل اینکه: در فارسی (پدر) و در فرانسه (پر) (Père) و در انگلیسی (فدر) (Father) و در سانسکریت (پتری) و در شکالی (پیترا) و در لاتینی (پتر) (Pater) گفته میشود .

از زبان اصلی (آرین) مطابق شجره السنه که بعض اروپائیان رسم کرده هفت شاخه یاریشه بزرگ جدا میشود که یکی از آنها زبان اریا (ایرانی) است . - و آن هفت شعبه بزرگ عبارت هستند از

۱- سلتی (Celtique) ۲- اسلاوی (Slave)

۳- اریا (Aria) ۴- سانسکریت (Sanskrit)

۵- یونانی قدیم (Grecque) ۶- لاتین (Latin)

۷- توتونیک (Teutonique) . - و هر کدام از اینها

نیز ما در چند زبان هستند مثل اینکه زبان آریا مبدأ زبان فارسی
پهلوی ، ارمنی ، سگزی ، سغدی ، پاستو
(زبان افغانی) است - و توتونیک مبدأ زبان رومنی و هلندی - ولانی
منشاء زبان فرانسه و انگلیسی - واسلاوی مادر زبان روسی - و
سلی منشاء بریتانی قدیم .

زبان زند و سانسکریت

آریزهای هندی و ایرانی بر سایر شعب هند و اروپائی از حیث
ادبیات مقدم هستند زیرا آثار تاریخی و ادبی آنها از قرن چهاردهم
قبل از میلاد شروع میشود مانند ریگ ودا که یکی از چهار قسمت
کتاب مقدس هندیها (ودا) است [۱] - و این کتاب بلغت سانسکریت
نوشته شده است و این زبان بازبان زند ایرانیان دو برابر خیلی نزدیک
و شبیه بیکدیگرند - و در قرن ۱۴ ق م زبان معمول ایرانیها بازبان
برادرشان هندیها تقریباً یکی و بر فرض تفاوت فرق مختصری مابین

[۱] چهار قسمت کتاب ودا عبارت است از (۱) ریگ (راک) ودا
(۲) ساماودا (۳) یاجورودا (۴) انارواودا - شرح این اقسام در ذیل
کتاب انشه خواهد آمد .

آنها بوده است .

زبان سانسکریت (Sanscrit) - لغتی است که

کتاب ودایی براهمه بدان نوشته شده است - اصل این کلمه مرکب از دو کلمه (سن) بمعنی کامل و (کریت) بمعنی آفریده است - پس این کلمه در زبان سانسکریت بمعنی آفریده شده کامل است . - سانسکریت دو قسم میباشد : یکی سانسکریت خالص اصلی که مشابه زبان گاتهای زردشت است و قسم دیگر سانسکریت مخلوط که سانسکریت تاتاری هم میگویند و شباهت بزبان لاتینی و یونانی دارد [۱] .

زبان زند (Zend) - قدیمترین زبانی که از ایرانها

مخصوصاً باقی است زبان زند است - و آترا (باکتریانی) قدیم (Bactriane) نیز میگویند زیرا (باختریان) در مشرق ایران بدان تکلم میکردند - اصطلاح زند از اروپائیان است .

زبان زند زبانی است که کتاب اوستا (Avesta) بدان نوشته شده و کتاب اوستا کتاب مذهبی زردشتیان و از قدیمترین آثار ادبی و مذهبی ایرانیان است .
فصول مختلفه اوستا در زمان ساسانیان جمع آوری شده و چند قسمت است :

۱ - یاسنا مشتمل بر آداب مذهبی مثل ادعیه که در مقابل

آتش خوانده میشود - گاتاها (گاتها) یعنی سرودهای مذهبی جزو (یاسنا) است. - (۲) ویسپرد - که حاوی آداب عبادت

است و این قسمت متمم (یاسنا) است. (۳) وندیداد - دستور العلمهایی است برای غلبه بر دیوان یعنی قوای زشت و بد - و مشتمل است بر قوانین اخلاقی و تزکیه نفس و اخباری که راجع بخلقت عالم است. - (۴) یشیت - سرودهایی است راجع به (آتش سپنتان) یعنی (جاویدانهای مقدس و مجردات عالی خلقت) و همچنین به (یزت) ها که (بعد ها یزد و یزد شده است). - (۵) خرده اوستا (یعنی اوستای کوچک) کتاب دعا و حاوی بعض ادعیه کوچکی است که در ماه ها و روز ها خوانده میشود.

قسمت (وندیداد) تقریباً بالتام باقی مانده و چیزی از آن مفقود نشده است. - و قسمت (خورده اوستا) بعدها در زمان شاپور دوم تألیف شده است.

بعضی [۱] اقسام اوستا را اینطور نقل کرده اند ۱ - وندیداد

[۱] برای این تقسیم و تقسیمات دیگر رجوع شود به (مجله دانشکده) و مقالات مسلسل (مادر نظر دیگران) و در بعضی از کتب زردشتیان اینطور نوشته شده است که: تعلیمات زردشت عبارت است از نخستین (یاسنا) یا (یشیت) که قسمت اولش (گاتا) است و قسمت دومش مناجاتها و

۲ - - ویسپرد ۳ - یاسنا که گاتا جزو آنست ۴ - خرده اوستا
مشمول بر ادعیه كوچك و يكقسمت (یشت) یعنی سرودهای ستایش
- و برخی طور دیگر تقسیم کرده اند - و وجهی را که در اول ذکر
کردیم مطابق نقل محققین است .

باری شکی نیست که زبان زند با سانسکریت خیلی ارتباط دارد
(مخصوصاً قسمت گاتاها) و شاید ارتباط این دو زبان با یکدیگر بیشتر
از ارتباط زبان یونانی با لاتینی و عربی با عبری باشد - این زبان با زبان
سانسکریت از حیث قدمت بقول بعضی [۱] رقابت بلکه در اساس قدمت
بر سانسکریت ترجیح دارد - بهر حال ریشه زبان زند و سانسکریت یکی
است و این دو زبان با زبان فرس قدیم که عمّا قریب ذکر خواهد شد
سه برادرند از زبان مشترك ارینها که در حدود (۳۰۰ ق م) معمول
بوده و از روی تحقیق معلوم نیست که آن زبان اصلی چه بودم است ؟

بقیه از صفحه قبل

عبادتهای مخصوصه است بعد از دو قسمت (یاسنا) قسمت (ویسپرد) است
که عبارت است از مجموعه یزش و نیایش و سرودهایی که پیش از نماز
و تسبیحات ادا میشود - و بعد از گاتها (وندیداد) است که مبنی بر
شریعت آشوئی و پاکی ظاهر و باطن است و دیگر - (خرده اوستا) است
که ادعیه و نمازهایی است که اغلب مخصوص موبدان است و قسمتی
هم آداب دینی زردشتیان است .

[۱] دانشکده ص ۶۶ .

و تاریخ نوشته های مردمان آریایی شاید از (۱۴۰۰ ق م مانند ربك ودا) بالاتر نرود [۱].

زبان زند تقریباً در حدود هزار سال قبل از میلاد

در ایران معمول بوده و شاید تا سال (۵۵۰ ق م) زمان تشکیل دولت هخامنشی امتداد یافته باشد زیرا قدیمترین قسمت اوستا [۲] کاتاهاست

[۱] تاریخ مشیر الدوله .

[۲] محض نمونه این فقره از کاتهای اوستا در اینجا ذکر میشود
نقل از بعضی کتب زردشتیان :

اهیا یاسا ننگها - اُستانز سُتور فد دریا -

منیه اش مزد او پروا رویم - سِپنتا اشا ویسپی

انگ شیوتنا - و ننگهی اش خر توم منگهویا

- خشنه ویساگی اشچا اُر و اُم . یعنی ای خداوند مهربان

با زبانی آرزومندانه پر از احترام نماز ترا ادا میکنم و بنیروی اعمال
پاکی که فرمان تو برپسندیدگی آن جریان یافته است روح خود را بمقام
اعلی علین پرواز داده شادی عظیم خود را در پرستش تو میدانم که تو ای
دانای برتر مطلق فوق همه قدسیانی و برکت اعظم تو را که خود برتر است
استقبال کرده میستایم تا بوسیله آن جهانرا بشارت شادمانی جاودانی دهم .

که از خود زردشت پیغمبر قدیم پارسیدهاست . و در وجود زردشت شکی نیست ولی در زمان وجودش خیلی اختلاف است [۱] آنچه بالاخره جمعی تصدیق کرده اند این است که زردشت معاصر افلاطون « در حدود ۶۱۰ ق م » بوده و پادشاه آنوقت در ایران (ویشتاسب) باو ایمان آورده — ارجاسب شاه توران با ویشتاسب جنگ کرده و در حدود ۵۸۳ ق م ، قشون کشیده و « بلخ » را که بزبان اوستیا « باخدی » یا بخدی است متصرف شده و شهر را غارت و معبد را خراب و مؤبدان را مقتول و خود زردشت را نیز که در آنوقت هفتاد

[۱] در محل تولد زردشت اختلاف است جمعی از روی ادله و براهین ثابت کرده اند که مولدش کنار دریاچه ارومیه آذربایجان است و برخی گویند محل تولد او در اوستا (رغ) است که بزبان پهلوی (رگا) و بزبان امروزی (ری) باشد — و بعضی گویند زردشت در (۶۰۰۰ ق م) و برخی از روی گفته ارسطو (۹۶۰۰ ق م) بوده و بعضی بالاتر ازین و برخی کمتر گفته اند — آنچه فعلا عقیده بسیاری است این است که مولدش نزدیک دریاچه ارومیه و زمانش (۶۵۳ — ۵۸۳ ق م) بوده است — زردشت را بعضی معاصر کشتاسب هکباتی دانند و گویند چند سلسله سلاطین بعد از کیان بوده اند که اسامی آنها محو شده است — و بعضی بوجود چند زردشت قائلند و گویند از زردشت آخری تا میلاد مسیح ۴۰۰۰ سال است — زردشتیان گویند زردشت از طایفه (مهابادیان) است و مهاباد از (مه بود) است که بزبان اوستا روشن ضمیر بزرگ میشود (مه — بزرگ و بود — روشن ضمیر) و رفته رفته مه بود و مهاباد شده و او را جمع بسته اند بمها بودیان یا مهابادیان .

ساله بوده است روی پله های معبد بقتل رسانده است [۱] — بنا بر این زمان زردشت در اواخر مائه هفتم و اوائل مائه ششم قبل از میلاد میشود و مطابق قول محققین ولادت او در قرن هفتم و وفاتش در اوائل نیمه اول قرن ششم ق م است چنانکه ذکر شد و در صورتیکه «کاآ» از آثار مائه هفتم ق م باشد ثابت میشود که لا اقل این زبان در مائه دهم ق م وجود داشته است .

«دارمستتره Darmestetere» از متشرقین قرن نوزدهم میلادی و بعضی دیگر گفته اند که «اوستا» بزبان مدیها [۲] «زبانی که در مغرب ایران معمول بوده» نوشته شده است — و برخی شدیداً این عقیده را انکار کرده مرکز زبان زندرا بطور تحقیق مشرق ایران «باکتریان» دانسته اند ولی جای تردید نیست که زبان مدیها

[۱] دانشکده ص ۳۰۵ .

[۲] شاید زبان مدی مادر مادر زبان کردی کنونی باشد — مدیها قومی بوده اند آریایی نژاد که در حدود قرن (۱۰ ق م) بطرف مغرب ایران آمده و در آذربایجان و کردستان مسکن گرفته اند و در اوائل قرن هفتم ق م سلطنت مدیها را تشکیل داده اند و تا حدود (۱۵۰) سال کلاً آذربایجان و کردستان و غیره سلطنت کرده اند — مد اصلی عبارت از آذربایجان و کردستان و عراق عجم بوده و بعد از آن بقول بعضی اوسعت دولت مدی از رود هالیس تا رود آموچه بوده است — بعضی جغرافیون اخیر بدو مد قائل شده است: «مد بزرگ» یا عراق عجم (کروس) «مدان» کرمانشاهان ، قزوین ، عراق ، اصفهان ، نهاوند ، ری و بالاخره تا دریند بحر خزر) و مد کوچک (آذربایجان) — تاریخ مشیرالدوله .

با فارسیها تقریباً يك زبان بوده و بشهادت استرابون [۱] پارسیها و مدیا زبان یکدیگر را میفهمیده اند - و شاید تفاوت مابین آنها مثل تفاوت مابین زبان فارسی کنونی در دو شهر یا شهر و قریه بوده است. در پایان این مطلب این نکته را خاطر نشان مینمایم که اصطلاح (زبان زند) در زبان اوستا چندان خوب نیست - زیرا لفظ (زند) علم نیست و اصلاً بمعنی ساده کردن و تفسیر الفاظ مشکله است و لفظ (اوستا) مرکب از (آ) حرف نفی و (وسته) بمعنی دانسته است و مجموعاً لفظ (اوستا) بمعنی نامفهوم است (زیرا برای هر کسی مطالب و حقایق آن واضح و معلوم نیست) - اوستا در زمان ساسانیان بلغت پهلوی تفسیر و ضمیمه اوستا شده است - بلکه بعضی معتقدند که بر اوستا دو (زند) یعنی دو تفسیر نوشته شده است - نخستین بار در عصر اوستا تفسیری ساده بزبان خود اوستا بر آن نوشته شده و ضمیمه اوستای اصل شده و رفته رفته بمرور ایام چون زبان اوستا نامفهوم و مخصوص یکدسته از موبدان شده است چنان تصور کرده اند که شرح اوستا خود مقالات و کتاب مستقلی است و مجدداً در زمان ساسانیان زند جدیدی بزبان پهلوی بر هر دو نوشته اند و آن ترجمه را (زند) نامیده اند و آنچه اکنون معروف به (زند) میباشد همان تفسیر

[۱] Strabon ملقب بیدر جغرافیا - در ایالت سیواس عثمانی در سال (۵۰) قبل از میلاد متولد شده و در اواخر عمرش در رم اقامت نموده - مولفات تاریخیه اش مفقود و کتب جغرافیائی او موجود است .

زمان ساسانیهاست (۲۲۶ م - ۶۵۰ م). - و بهر حال کتاب کنونی اوستا بیک زبان و راجع بیک زمان نیست بلکه مرکب از چند زبان است که در قسمت‌ها و زمانهای مختلف در ایران معمول بوده است چنانکه اصل اوستا باقطع نظر از شرح آن نیز در یک زمان تألیف نشده است - مثلاً قسمت (کاتا) بنا بر مشهور متعلق بزردهشت است ولی قسمت (خرد اوستا) در زمان شاپور دوم تألیف شده است و زبان اوستای اصلی بازبان زندی که در زمان ساسانیان نوشته شده است خیلی فرق دارد و بخوبی میتوان قسمتهای قدیم آنرا از قسمتهای جدید امتیاز داد. - بنا براین زبان اصلی اوستا را (زبان زند) نامیدن چندان مناسبی ندارد و این اصطلاح (یا اشتباه) از بعض متشرقین از قبیل انکتیل دوبرون (در قرن ۱۸ میلادی) و پیروان او ناشی شده است [۱].

دخالت لغات تورانی

وسمیتکی در زبان ایرانی

نظر باینکه مملکت ایران درازمنه قدیم محدود بمملکت (تورانی) یا (ترکستان) وسمیتکی [کله - آشور - عیلام] بوده است - در

[۱] دانشکده در ذیل عنوان (زند اوستا غلط مشهور است) ص ۲۱۵

اثر مجاورت و آمیزش با آنها مخصوصاً در دوره تسلط آشوریها و عربها یکدسته از کلمات (بلکه عادات و آداب) آنها داخل زبان خالص ایرانی شده است. - دخول لغات تورانی و سمیتیک [۱] در لغت ایرانی خالص قطعاً قبل از قرن ششم قبل از میلاد است .

دخول الفاظ و آداب آشوری و سمیتیک در کتاب (اوستا) هم اثر کرده - چنانکه می بینیم قسمتی از آنها داخل (اوستا) شده است .

خلاصه

بنا بر اینکه قدیمترین قسمت اوستارا از آثار مائه هفتم قبل از میلاد بدانیم و بگوئیم مهاجرت ایرانیها بفلات ایران از قرن چهاردهم قبل از میلاد شروع شده و تا قرن هشتم ق م امتداد یافته است [۲] میتوانیم تاریخ لغت ایران را (با قطع نظر از دوره که تمام طوائف هند و اروپائی زبان مشترکی داشته اند و این خود دوره محسوب می

[۱] Sémitique یعنی بی سام است و از چند قوم تشکیل می یابد :

آشوری ، ربابی ، فنیقی ، سریانی ، عرب و غیر از آنها از این تبار — در البتجان .

[۲] مطابق عقیده که اخیراً قوت یافته است تاریخ مشیرالدوله .

کردد) از قدیمترین ازمینه تاریخی [۱] قبل از میلاد تا سال سیصد و سی و یک ق م (انقراض دولت هخامنشی) بچند دوره قسمت کنیم :

۱ - دوره ایرانی و هندی - زبان ایرانی ها

با هندیها در این دوره کاملاً بدون اختلاف متحد بوده - این دوره شاید از قدیمترین ازمینه تاریخی تا قرن ۱۴ ق م امتداد یافته باشد.

۲ - دوره اوستا - یاد دوره مخصوص ایرانی

- این دوره تقریباً شروع میشود از قرن چهاردهم قبل از میلاد و تمتد میشود تا اواخر قرن هشتم ق م - در این دوره ایرانیها رفته رفته از برادران هندی جدا شده و مرور قرون و تمدادی ایام در پاره از لغات و تلفظات و لهجه اختلاف پیدا کرده اند و در نتیجه هر کدام لغت مخصوصی ولی شبیه یکدیگر پیدا کرده اند و بالاخره تدریجاً ایرانیها زبان مخصوص جدیدی تشکیل میدهند که قسمتی از اوستا (مانند گائاهای منسوب بزردهشت) بالنسبه نمونه از آثار آن زبان است - زیرا زبانی که این قسمت با آن نوشته شده قطعاً قبل از آن وجود هم داشته است هر چند در قسمت مخصوصی از ایران باشد .

۳ - دوره ایرانی مخلوط - و بتعبیر بعضی

[۱] برای ضبط مطالب اگر از باب مثال مبدأ این تاریخ را از دوهزار سال

قبل از میلاد (قرن بیستم ق م) قرار بدهیم بی مناسبت نیست .

(عصر سمیتگی) - این دوره عصر مخصوصی در مقابل دوره

سابق ندارد بلکه از اواسط دوره دوم یعنی از قرن دهم قبل از میلاد شروع میشود و بنیمه قرن ششم قبل از میلاد یعنی (۵۵۰ ق م) زمان تأسیس دولت هخامنشی در ایران ختم میشود - در این دوره بواسطه تسلط آشوریهها پاره از الفاظ (سمیتگی) و کلمات آشوری داخل زبان خالص ایرانی میشود - بلکه قسمتی از آداب و عادات سامی نیز جزء آداب ایرانیها میگردد - و چنانکه سابقاً اشاره کردیم از دخالت الفاظ و آداب اجنبی در کتاب (اوستا) نیز ظاهر است .

دورهٔ فرس قدیم - از نیمهٔ قرن ششم تا سید و

سی و یک قبل از میلاد - در این دوره زبان فرس قدیم در ایران معمول بوده است - ولی تکوّن این زبان متعلق بقبل از این وقت است زیرا اولین آثار این دوره باین زبان است و معلوم است که قبل از آن معمول بوده .

تبصه ۵ - آنچه ما و دیگران در زمینهٔ آثار و تواریخ قدیمه

مینویسیم بحس و تخمین نزدیکتر است تا بتحقیق و یقین .
پشه کی داند که این دیر از کی است در بهاران زاد و مرگش دردی است

زبان فرس قدیم

زبان فرس قدیم — از مشتقات زبان اریایی و برادر سانسکریت و اوستا و پدر زبان پهلوی و جدّ زبان فارس کنونی است. این زبان در دوره سلطنت هخامنشی (۵۵۰ ق م تا ۳۳۱ ق م) در ایران معمول بوده است. بعضی [۱] چنین حدس زده اند که زبان فرس قدیم مخصوصاً در اواخر دوره هخامنشی مخصوص کتیبه ها و فرامین بوده و زبان متداول عمومی در اواخر آن دوره زبان پهلوی بوده است و لی تصدیق این حدس حتی مطابق مسطورات خود حدس زننده در خصوص زبان پهلوی خیلی مشکل است.

فرس قدیم با زبان زند بسیار مشابهت دارد و هر دو دارای بیست و چهار حرف هستند — چیزیکه هست این است که از زبان زند ساده تر و در تلفظ از آن برای ما آسانتر است.

آثار فرس قدیم

یا کتیبه های دوره هخامنشی

کتیبه هایی از دوره هخامنشی در اثنیه قدیمه ایران باقی مانده است که بزبان فرس قدیم نوشته شده — از روی این کتیبه ها و [۱] از روی مقایسه کتیبه های هخامنشی با قواعد صریح زبان فرس قدیم (تاریخ مشیرالدوله).

اشیا و آثار قدیمه دیگر (از قبیل گلدانها و مهرها) زبان فرس قدیم کشف گشته است.

این کتیبه ها یادکارهای مهم پادشاهان هخامنشی ایران از قبیل: داریوش اول (۵۲۱ - ۴۸۶ ق م) و کوروش موسس دولت هخامنشی (۵۵۹ - ۵۲۹ ق م) - و خشایارشا (۴۸۶ - ۴۶۵ ق م) و غیره است که در جاهای مختلف ایران باقی مانده است. - مثل اینکه در پاسارگاد (مشهد مرغاب پای تخت قدیم سلسله هخامنشی) جای مهمی است که مشهور است به (قبر مادر سلیمان) [۱] و محققین آنجا را قبر کوروش دانسته اند و قسمتی بخط میخی در آنجا نوشته است (ا د م کوروش خشایثی هخامنشی)

یعنی من هستم کوروش (کیخسرو) پادشاه هخامنشی (کیان). - و در نقش رستم [۲] از مقابر شاهان هخامنشی ۹ قبر در سردابی واقع

[۱] قبر مادر سلیمان بقعه است شش طبقه و مدرج هک که از سنگهای بسیار بزرگ ساخته شده است - این بقعه نزدیک قریه (شیخان) از دهات بلوک مشهد مادر سلیمان یا (مشهد ام البنی) واقع است - این بلوک سرد سیر و مشتمل بر شش پارچه ده و در سمت شمال شرقی شیراز تقریباً بمسافت بیست فرسخ واقع است (آثار العجم).

[۲] نقش رستم در طرف جنوب تخت جمشید تقریباً بمسافت سه ربع فرسخ است - کوهی که کتیبه نقش رستم بر آن کنده شده است سابقاً به (تیه شاهی)

است و دخمه‌ها در آنجاست و در دخمه سوم و بالای مقبره داریوش کتیبه هست - و از جمله ترجمه خطوط میخی دخمه سوم این است که: من هستم داریوش پادشاه بزرگ و شاهنشاه حاکم ولایات تمام طوایف و هم دور تر از این ولایات پادشاه این جهان بزرگ پسر ویستیا پسر همخمنیسیا فارسی - و نیز از ترجمه آنها این است که: داریوش پادشاه میگوید این کارها که کردم همه از عنایت اورمزد کرده‌ام - اورمزد برای من حافظ بود تا وقتی که کار را تمام نمودم [۱] - و همچنین در تخت جمشید (پرس پلیس Persépolis) پایتخت جدید هخامنشی که در قرن ششم قبل از میلاد بنا شده (تخت جمشید غیر از استخر است و بنای استخر لا اقل متعلق بدو هزار سال قبل از میلاد میباشد [۲]) آثاری از فرس قدیم هست که عمده آنها را داریوش اول و خشایارشا بیادگار گذاشته اند.

بقیه از شماره قبل

معروف بوده است (زیرا مقبره سلاطین در آنجاست) و اکنون (کوه حاجی آباد) مشهور است (زیرا قریب بقریه حاجی آباد است) - و این کوه غیر از کوه تخت جمشید است و مابین این دو کوه رودخانه سیوند است - قطعه از کوه که نقش رستم بر آن حجاری شده است (آق تپه) مینامند - و لفظ (نقش رستم) از اصطلاحات عوام است (آثار العجم).

[۱] این ترجمه‌ها زیاد است و در کتاب آثار العجم ضبط شده است ص ۲۹.

[۲] تاریخ مشیرالدوله ص ۱۲۹.

و همچنین کتیبه های دیگر مثل کتیبه الوند (نزدیک عباس آباد
 قریب بهمدان) و کتیبه وان (در ارتو قاپو) .
 و در خارج ایران هم از کتیبه های هخامنشی کشف شده است -
 مانند کتیبه که بامر داریوش برای ارتباط دریای مغرب با دریای احمر
 راجع به (کانالی) در تنگه (سوئز) کنده شده است - این کتیبه
 وضع رفتار داریوش را در ممالك تابعه نشان میدهد [۱] .
 باری کتیبه هایی که تا حال کشف شده چه بر بناها و چه بر
 آثار و اشیاء بچهل بالغ است [۲] .

خط و زبانهای کتیبه های هخامنشی

کتیبه های هخامنشی عموماً باستثنای زبان آرامی بخط میخی
 نوشته شده است (ترتیب خط میخی خواهد ذکر شد) . - و بعضی
 فقط بزبان فرس قدیم و برخی بسه زبان: پارسی قدیم - عیلامی -
 آسوری . - و برخی با چهار زبان: پارسی قدیم - عیلامی - آسوری
 آرامی نوشته شده است . - در حقیقت يك مطلب را بچند زبان
 برای فهم عموم اهالی ممالك تابعه و مهمه آن عصر نوشته اند و زبانهای
 دیگر بمنزله ترجمه زبان پارسی قدیم است . - ولی کتیبه که بچهار
 زبان نوشته شده باشد نسبت بآنچه تا کنون کشف شده خیلی

[۱] تاریخ ایران مشیر الدوله .

[۲] تاریخ ایران .

نادر است .

قسمتی از ترجمه دو کتیبه مهم بیستون

و نقش رستم

بیشتر از کتیبه های مهم هخامنشی از آثار داریوش بزرگ (۵۲۱ - ۴۸۶ ق م) میباشد - از آنجمله دو کتیبه بسیار مهم و مفصل است : یکی کتیبه (بیستون) که از حیث جهات تاریخی و تفصیل درجه اول از اهمیت و شهرت را حائز است . - و دیگر کتیبه (نقش رستم) که رتبه آن بعد از رتبه کتیبه بیستون است . اما (کتیبه بزرگ بیستون) به زبان پارسی قدیم و عیلامی و آسوری کهنه شده است .

قسمتی از ترجمه نسخه پارسی (خطوط میخی پارسی را و یسباخ گویند) این است [۱] :

داریوش شاه میگوید این است آنچه من کردم پس از آنکه شاه شدم - بود کمبوجیه پسر کوروش از دودمان ما که پیش ازین شاه بود - از این کمبوجیه برادری بود (بردی) نام از يك مادر يك پدر با کمبوجیه - بعد کمبوجیه برد یارا گشت - با اینکه کمبوجیه برد یارا

[۱] این قسمت از تاریخ ایران مشیر الدوله مأخوذ است و این ترجمه نزدیکتر است بزبان پارسی تا آنچه که در آثار العجم فرصت ضبط شده .

کشت مردم نمیدانستند او کشته شده پس از آن کمبوجیه بمصرف
 مردم بد دل شدند اخبار دروغی در پارس و ماد و سایر ممالک منتشر
 شد. - داریوش شاه میگوید پس از آن مردمی (مغی گئومات) نام از
 (پی سی ی اوو دمه) برخاست کوهی است (ار کا درس) نام از آنجا در ماه و یخن [۱] در روز چهار دهم برخاست مردم را
 فریب داد که من بردیا پسر کوروش برادر کمبوجیه هستم پس از آن
 تمام مردم بر کمبوجیه شوریدند و پارس و ماد و نیز سایر ایالات بطرف
 او رفتند او تخت را تصرف کرد در ماه گرمه پد [۲] روز نهم بود
 که او تخت را تصرف کرد - پس از آن کمبوجیه مرد - بدست خود
 کشته شد - داریوش شاه میگوید این اریکه سلطنت که گئوماتای
 مغ [۳] از کمبوجیه انتزاع کرد از زمان قدیم در خانواده ما بود بنا بر این
 گئوماتای مغ پارس و ماد و ممالک دیگر را از کمبوجیه انتزاع کرد
 بخود اختصاص داد او شاه شد - داریوش شاه میگوید کسی از پارس
 و ماد یا از خانواده ما پیدا نشد که این سلطنت را از گئوماتای مغ
 بازستاند مردم از او میترسیدند چه عده زیاد از اشخاصی که بردیا
 را میشناختند میکشت - از اینجهت میکشت که خیال میکرد کسی
 مرا نشناسد نداند من پسر کوروش نیستم - کسی جرئت نمیکرد چیزی

[۱] ماه آخر زمستان .

[۲] ماه اول بهار .

[۳] این لفظ در ترجمه آثار المعجم (ماکوشی کانا) ضبط شده است .

درباره گئوماتای مغ بگوید تا اینکه من آمدم - از آهور مزد یاری طلبیدم آهور مزد مرا یاری کرد - در ماه باغ یادیش [۱] روزدهم من با کسی از مردم این گئوماتای مغ را با کسانی که سردهسته همراهان او بودند کشتم - درماد قلعه هست که اسمش (سی کئی هواتیش) و در بلوک فی سای است [۲] آنجا من او را کشتم پادشاهی را از او باز ستاندم بفضل آهور مزد شاه شدم [۳] - داریوش شاه میگوید سلطنتی را که از دودمان ما بیرون رفته بود برقرار کردم - آن را بجائی که پیش از این بود باز نهادم بعد اینطور کردم معابدی را که گئوماتای مغ خراب کرده بود برای مردم مرمت کردم - بازار وحشم و مساکنی را که گئوماتای مغ از طوائف گرفته بود بآنها رد نمودم - مردم پارس و ماد و سایر ممالک را بحال پیش برگرداندم - بفضل آهور مزد اینکارها را کردم - آنقدر رنج بردم تا طایفه خود را بمقامی که پیش داشت رسانیدم .

در قسمت اول این کتیبه داریوش نسب خود را ذکر می کند

[۱] ماه اول یا نیز .

[۲] جائی بوده است نزدیک همدان .

[۳] کلمه آهورا مزدا مرکب است از اسم و صفت زیرا (آهورا) بمعنی خداوند روح و حیات است و مزدا در اصل مرکب از دو لفظ (مه) بمعنی بزرگ و (زدا) بمعنی دانای مطلق است و بکثرت استعمال (آهورا مزدا) بمعنی خداوند بزرگ دانا شده است .

باینطریق [۱] : من هستم پادشاه بزرگ داریوش پادشاه پادشاهان پادشاه
 پارس و توابع پسر و پستاشبا نبیره ارشامای هخمنیسیا - داریوش پادشاه
 میگوید پدر من (ویستاشبا) است پدر آن (آرشا) بود پدر او
 (اریارام) پدران (جشپانش) پدران (هخمنیسیا) - داریوش پادشاه
 میگوید که از این سبب ما را هخمنیسیا میگویند که از عهد قدیم
 بدست کسی مغلوب نشده ایم و از پدر تا پسر سلسله ماها پادشاه بوده اند
 - بعد از این قسمت شرح وسعت مملکت خویش را میدهد و واقعه
 بردیای دروغی [۲] را که شرحش ذکر شد بیان میکند و شورشهایی که
 در ابتدای سلطنت او روی داده و یاغیها از قبیل (نقی تیرا) در شط
 فرات و (مارتیا) در اهواز و (فراوارتش) در مملکت ماد و (ستراکما)
 و (وهیازداد) در پارس و غیر از آنها و شرح لشکر کشی خود را
 باطراف برای دفع شورشها و یاغیان ذکر میکند و بالاخره میگوید که
 عمده این شورشها بواسطه دروغگوئ اشخاص رخ داده بود زیرا هر
 کدام در ایالت خود دعوی شاهی کردند و خود را از نژاد شاهان
 خواندند و مردم را فریب دادند .

بالاخره این کتیبه بنصیحت و دعا ختم میشود باینطریق: ای
 آنکه پس از این شاه خواهی بود با تمام قوی از دوزخ بیرهیز اگر
 فکر کنی چه کنم تا مملکتتم سالم بماند دروغگو را بیاز پرس در آرد

[۱] این قسمت بیشتر از آثار المعجم فرصت مأخوذ است .

[۲] لفظ بردیا در ترجمه آثار المعجم (برتیا) ضبط شده است .

— دروغگو و آنکه را بیداد کند دوست مباش از آنها باشمشیر باز
خواست نما — داریوش پادشاه میگوید ای که آثار و تصویرها را می
بینی اگر آنها را محافظت کنی اورمزد یار تو باشد عمر تو دراز گردد
و اگر محافظت نکنی اورمزد دشمن تو باشد .

واما (کتیبه نقش رستم) در اهمیت و تفصیل رتبه آن بعد از رتبه کتیبه
یستون است قسمتی از ترجمه آن این است که : خدای اهورمزد بزرگی است که
این زمین را آفریده که آن آسمان را آفریده که بشر را آفریده که
خوشی را برای بشر آفریده که داریوش را شاه کرده — یگانه شاهی
از بسیاری قانون گذاری از بسیاری — منم داریوش شاه بزرگ — شاه
شاهان — شاه ممالك — شاه این بوم پهناور تا آن دورها — پسر
ویشاسب — هخامنشی — پارسی بسر پارسی — آریایی از نژاد آریایی .
— داریوش شاه میگوید با اراده اهورمزد این است علاوه بر یارس
ممالکی که در تصرف من است و بر آنها حکومت میکنم و بمن باج
میدهند و آنچه فرمان من است اجراء میکنند و در آنجاها قانون
من محفوظ است .

ماد — اثورا — خووج — آریای —
پرثو — مودرایا (یه) — هرای و — آرمین
باختریش — کت پ توك — سوغود —

سپرد - خوار زمیش - یئون - زرنک
 - سکاتی تردریا - هرخواتیش - سگودر
 - ثت گوش - یئوناتک برا - گندار
 - پوتی یا - هیندوس - کوشیا (کوشا) -
 - سکا هوم و رک - مکیا (مچیا) - سکاتیگر
 - خئودا - کرخا (کرکا) - بایروس [۱]

[۱] این قسمت از ترجمه با اسامی ممالک و بلاد مأخوذ است از تاریخ ایران قدیم مشیرالدوله - و اسامی قدیمه این بلاد و ممالک بترتیب الف و نشر مرتب تطبیق میشود با اسامی جدید ذیل : مملکت
 ماد - آسور - خوزستان - عربستان - پارت (خراسان و کرکان)
 - مصر - هرات - ارمنستان - باختر (بلخ) - کابادوکیه (قسمت
 شرقی آسیای صغیر) - سعد (بخارا سمرقند) - مغرب آسیای صغیر
 یا شهر سارد - خوارزم (خیوه) - یونانیهای آسیای صغیر - سیستان
 - سکهای آنطرف دریا - رنج (افغانستان جنوبی تا قندهار) -
 مقدونی - پنجاب هند - یونانیهای سپردار (تراکیه امروزی)
 - کابل و پشاور - سوماتی و عدن امروزی - سند - حبشستان

— سکهای ماوراء سیحون — برقه — سکهای ماوراء سیحون — قرناچنه
 — بابل . — و در کتاب آثار العجم فرصت در ضمن ترجمه کتبه بیستون
 اسم بیست و سه محل را که در تصرف داریوش بوده است باین طریق در
 متن و حاشیه ضبط و معنی کرده است : پارسا (پارس) — اووارا (شوش)
 — بابروش (بابل) — اثرا (محدود بشاهات) — اربایا (عربستان —
 مدرا یا (مصر) — سپاردا (بلغار) — یونا (یونان) — ار منا (ارمنستان)
 — کاتابا (از شهرهای فلسطین) — تهو کا (از شهرهای فلسطین) —
 پارثوا (نزدیک عشق آباد کنونی) — زارانکا (نزدیک سیستان) —
 هاروا (خراسان) — اوا « ؟ » — رازمیا (خوارزم) — با کتریش
 (باختر) — سگدا (سغدیا ماوراء النهر) — ساکا (سیستان یا توران)
 — ثاتا کوش * در کابلستان * — هارا * هرات * — اوانش * سیستان
 حالبه * — ماکا * مکران * — والله العالم — و این نکته را خاطر نشان
 میکنم که سین سانکریت غالباً به (هاء) اوستا و زند تبدیل میشود
 مثل (دس) هندی و (دسه) زند و (ده) فارسی — و همچنین
 (آسورا) در سانکریت و (اهورا) در اوستا — از این جهت است
 که مملکت (سند) در کتبه های قدیم تقریباً (هند) نوشته شده
 و هر دو یکی است .



نمونه از لغات و ترکیبات زبان فرس قدیم (هخامنشی)

بعضی گویند که مجموع کلماتی که از فرس قدیم تا کنون کشف شده است از چهار صد زیاد تر نمیشود - ما در اینجا محض نمونه عده از لغات و تراکیب فرس قدیم را ذکر میکنیم [۱].

آه - بودن	دا - دانا	آورمزد - خدا
ترس - رسیدن	درو کا - دروغ	آور - آقا
کار - کردن	دوستا - دوست	آبی - آب
کارب - گرفتن	کاتو - آتشگاه	آدم - من
کوب - گفتن	کا - کی چه وقت	ایما - این
اکو نو م - من میکنم	کوففا کو و کجا	آوا - آن
تنتی - میفرماید	مز - بسیار	ایدا - اینجا
ترسم - رسیدم	وسپا - اسب	آو - خوب
کو بتائی - میکوبد	هخمنسیا - هخامنشی	اسکا - خشک
		خسیایثیا - پادشاه

واز ترا کیب آن زبان مثلاً این است (آدم کوروش

هخمنشیسیا) یعنی من هستم کوروش پادشاه هخامنشی - و مانند
این کلمه که نخستین مکتوب خوانده شده از کتیبه های استخر
فارس است [۱]: داریائوش، خشایاثیانام، خشایا
ثیا داهیونام، ویشتاسپا هیاپوئرا، هخامنشیا
هیا ایمام، چارام، اگونائوش.

که ترجمه آن اینست: دارا پادشاه بزرگ شاهنشاه ایالتها پسر
کشتاسب هخامنشی است که این عبادتخانه را بنا نموده است.

خط در دوره قدیم

همانطور که بشر طبعاً برای اظهار افکار و خیالات خود بکلمات
و آهنگهایی متکلم شده و اشاراتی بکار برده است - برای نشان دادن
تصورات و محسوسات خود علائمی را وضع کرده و آنچه را که بزبان
میگفته است بطوری در خارج مرتسم میساخته هر چند بوسیله
تصویر اشیاء یا بخطوط درهم و برهم کج و معوج و قلمش انگشتان
و لوح کاغذش صفحه خاك باشد و صورت درخت و مرغ را برای

I<I. III. = IYI. II. I<- . \ . II. III. = I. I<- . Y = < II. < < . \ . < < II. < < . III
 I<- . I<I. II. I<- . \ . III. II. = IYI. \ . = IYI. I<- . \ . Y = = I. = IYI. - IYI. \ . III. - Y = \ .
 < II. II. = - IYI. \ . - Y = < < < . III. \ . III. < II. = I. - IYI. I. -> I. II. III. < = < . III \ .
 III. < I. < II. < - I = - IYI. \ . III. < II. = I. - IYI. I. -> I. II. III. - IYI. II. I<- . \ . < II
 II. Y = = IYI. III. - IYI. \ . III. = I. = I. \ . I<- . III. = IYI. III. \ . Y = = I. = IYI. - IYI. \ .
 III. < I. < II. < - I = - IYI. \ . - IYI. III. - IYI. \ . III. < II. = I. - IYI. I. -> I. II. III. \ .
 < II. III. IYI. < II. - I = \ . < < II. - III. \ . Y = = I. \ . < II. = IYI. III. - IYI. II. I<- . \ .
 < II. II. I<I. - IYI. \ . < II. = IYI. III. \ . II. - IYI. III. - IYI. \ . II. < = < I<- . III. < II. - IYI \ .
 III. II. = IYI. \ . III. II. - IYI. \ . III. < II. = I. - IYI. I. -> I. II. III. - IYI. \ . - I< = IYI. II
 I<- . III. I< = II I<- . \ . III. II. = IYI. - IYI. II. I<- . \ . III. < II. = I. - IYI. I. -> I. II. III. \ .
 II II III IYI. < II. - I = \ . - IYI. = I. = IYI. II I<- . III \ . < < I<- . III \ . III. < II

نورۂ خط میخی پاریسی - از کتاب کوسودبیج (کتابخانه های مغانشی)

نشان دادن آنها بکشد و مانند کودکان خردسال در دیوار را پرنقش و نگار سازد - بالاخره قوه کتابت در ردیف زبان از ودایع آلهیه بشر است و همانطور که نطق از خصائص ذاتیه انسان است کتابت نیز از اعراض ذاتیه او محسوب میگردد. - باری اقوام بشر از قدیمترین ازمنه بعدۀ مخارج حروفی که طبعاً داشته اند یابیدتر و یا کمتر و برای خصوصیتی که در تلفظ بکار میبرده یکنوع علائمی رسم میکرده است - و این نوع از علائم که برای حفظ یافهماندن مکتوبات خود استعمال کرده اند بهر نحوی که باشد خواه بتصویر (مانند خطوط مصری قدیم) و خواه بطریق دیگر (خط) نامیده میشود. - و اینکه از چه تاریخ در بشر ایجاد خط شده و ابتدا در کدام قومی خط معمول بوده است بطور تحقیق معلوم نیست و (کس ز آغاز و ز انجام جهان آگه نیست اول و آخر این کهنه کتاب اقتاده است) - بلی بعضی از روی آثار باقیه و علائم تاریخی گفته اند که مخترع خط فینیقی ها هستند. - بدیهی است که در ابتدای امر خط بهر نحوی که بوده است منظم نبوده و بتدریج نظم پیدا کرده و نزد یکدسته عموماً رواج یافته است. - چنانکه السنه و لهجه های اقوام عالم مختلف است - خطوط نیز مختلف است - مثل اینکه بعضی از چپ بر است و بعضی برعکس و عدۀ ارقام حروف یکی کم و دیگری زیاد، شکل حروف و حرکات و علائم دیگر در برخی بطوری و در بعضی طور دیگر است. - بیشتر علل این اختلاف را اگر همان علل اختلاف السنه

از قبیل نژاد و مقتضیات محیط و غیره بدانیم چندان از حقیقت دور نشده ایم - و یعلاوه می بینیم که یاره از حروف و مخارج آنها در يك زبان نیست مثل مخرج (ضاد عربی) در فارسی و گاهی بعضی از آهنگها بچند شکل نوشته میشود و تقریباً يك طور تلفظ میشود مانند بعض حروف زبان فرانسه. - این امور و جهات دیگر دست بهم داده منشأ اختلاف املاء و وضع کتابت خطوط اقوام مختلفه را فراهم ساخته است.

خلاصه: زیاد از مطلب دور نشویم. - آرنه‌های ایرانی قطعاً از دیر زمانی مانند زبان خط مخصوصی داشته‌اند چیزی که هست آثار آن در اثر انقلابات و تطورات زمانه از بین رفته است راجع بخط اوّلی ایرانیها قبل از دوره هخامنشی اثر تاریخی تا کنون بدست نیامده است - و خطی که زبان خیلی قدیم ایرانیان بدان نوشته میشده است معلوم نیست و نمیدانیم زبان قدیم را تحقیقاً بچه خطی تحریر میکردند.

خط میخی پارسی

قدیمترین آثار خطی که از ایرانیان باقی است (خط میخی) میباشد که در کتیبه‌های هخامنشی دیده میشود - این خط در دوره هخامنشی در ایران معمول بوده و آثار مکتوبه که از قرن ششم قبل از میلاد است باین خط است (مانند کتیبه‌های هخامنشی) و قطعی است که این خط قبل از آن هم وجود داشته و باید گفت که خط میخی

و آرامی در دوره تسلط بنی سام بر ایران (۱۰۰۰ - ۵۵۰ ق م) از مغرب فرات در ایران انتشار یافته است [۱] - چیزیکه هست این است که در دوره هخامنشی تصرفاتی در آن شده و از وضع مشکلی بوضع آسانی تبدیل یافته و بالاخره طرز مخصوصی بخود گرفته است که بنام (خط میخی پارسی) مشهور است و تقریباً برای هر صدائی در این خط علامتی مخصوص وضع شده است و از این جهت خط میخی پارسی بمراتب از خط میخی عیلامی و آسوری سهلتر است - و برای خواندن و نوشتن این خط دانستن چهل و یک علامت یا پایه کافی است [۲].

آنچه بعضی [۳] راجع بخط میخی نوشته اند بطور تلخیص در اینجا نقل میکنیم :

« حروف خط میخی (بضمیمه حروف ش که در کتیبه مادر سلیمان در لفظ کوروش هست) مجموعاً بیست و یک و هر کدام صورت مخصوص و مخرج علیحده دارند - بعضی از این حروف با دو یا سه رقم نوشته میدود (برای مضموم و مفتوح و مکسور) و آنچه فقط یک رقم دارد مثلاً همیشه مفتوح است و مکسور و مضموم نمیشود مگر در کلمه مخصوص که در آنجا معلوم است که فقط مضموم یا مکسور است - و همچنین

[۱] دانشکده .

[۲] تاریخ ایران قدیم .

[۳] فرصت الدوله شیرازی در آثار العجم و کتاب میخی .

آنکه دورقم دارد. - و گاهی از زديك بهم نوشتن یا دور از هم نوشتن کلمات حرکت و سکون معلوم میشود. - و برای کسرء مخصوصاً علامتی داشته اند و بعلاوه در فواصل جمل علامتی میگذاشته اند. - گاهی يك حرف را مثل (ش) چند طور مینوشته اند. - و عموماً خط میخی بسه طرز نوشته میشده است: عراقی، بابلی، طرز دیگر. و اختلاف طرزها مانند اختلاف خط نسخ و نستعلیق است. - بيست و يك حرف خط میخی عبارت است از: ا، ب، پ، ت، ر، ث، ج، خ، د، ر، ز، س، ف، ك، گ، م، ن، و، م، ی، ش و چند حرف است که در آن یافت نمیشود: چ، ح، ذ، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ق، ل باینمعي که در کلمات فرس قدیم هخامنشی این حروف وجود نداشته و از اینجهت در خط میخی آن عصر هم علامتی برای آنها وضع نشده است.

چنانکه در عهد هخامنشی زبان فرس قدیم معمول بوده و رفته رفته تغییراتی در آن راه یافته تا آنکه بالاخره مبدل بزبان پهلوی شده است - خط میخی پاری قدیم نیز رفته رفته پیروی لغت را کرده و تغییر یافته تا آنکه بالاخره این خط از بین رفته و بجای آن خط پهلوی در ایران رایج شده است - و بعضی^[۱] گویند که تا زمان اردشیر بابکان (۲۱۲ - ۲۲۶ میلادی) خط میخی معمول بوده و در زمان او متروک شده و خط پهلوی رواج یافته است - راجع بخط

پهلوي بعد از اين شرح خواهيم داد .

کشف زبان فرس قدیم

و قرائت خط میخی

عده کثیری از مستشرقین اروپا در راه اکتشاف زبان فرس قدیم و قرائت خط میخی بذل مساعي کرده و زحمتهای کشیده اند - شاید اروپائیان تقریباً از حدود قرن شانزدهم میلادی متوجه این کار شده باشند و هر کدام بنوبت خود زحمتهای کشیده اند تا اینکه بالاخره در قرن نوزدهم میلادی کاملاً موفق بکشف زبان و خط قدیم فارسی شده اند. - اولین دفعه کسی که موفق بترانت کتیبه های هخامنشی شده است گروت فند (Grotefend) میباشد - و طریقی که او را باین مقصود رسانیده این بوده است که قبل از اوسیلوستر دوساسی (S. de sacy) یکی از کتیبه های دوره ساسانی را که با ترجمه یونانی همراه بود بوسیله قرائت خط یونانی خواند - این کتیبه مفتاح قرائت سایر کتیبه های ساسانی و همچنین کتیبه های هخامنشی گشت - و گروت فند که از تاریخ قدیم ایران اطلاعی داشت از روی سبک کتیبه ساسانی کتیبه هخامنشی را قرائت کرد و بعد از آن مستشرقین دیگر از قبیل بورنوف فرانسوی (burnouf) و اپرت فرانسوی (Oppert) و دیگران همت گماشتند و در این زمینه تحقیقات کردند تا اینکه

راولن سن انکلیسی (Ravolinson) در قرن نوزدهم میلادی بالنسبه موفق بتکمیل شد و کتیبۀ بیستون را کاملاً ترجمه و منتشر کرد . - از جمله اشخاص دانشمند که از زبانهای اریائی اطلاع داشته و در راه اکتشاف خطوط میخی تخت جمشید و غیره و زبان قدیم جدیت کامل بخرج داده و تحقیقاتش مفید واقع شده است (اسپیکل زرمی) (Spiegel) است که در سال ۱۸۶۷ میلادی در صدد این کار برآمده و از مملکت خود خارج شده و بسیاحت ایران و هندوستان مشغول شده و از زبان زند و سانسکریت بخوای اطلاع پیدا کرده و بالاخره تاحدی بمقصود خویش نایل گشته است [۱] .

شعر در دوره قدیم اول

تصور میکنم مقدماتی که سابقاً در حقیقت شعر گفته ایم مبتنی بر اینککه (شعر) مظهر روح و عواطف انسانیت و مولود احساسات میباشد و از وقتی که مظاهر حسن و لطافت در دنیا وجود داشته و تا وقتی که در مغز بشر جوشش عشق و احساسات وجود دارد و بالاخره از ابتدای آفرینش تا آخرین دقایق حیات بشر (شعر) بمعنی اعم در در عالم بوده و همیشه زنده جاوید خواهد بود - مطلوب ما را اینجا اعنی وجود شعر در دوره قدیم ایران (از ازمئه قدیمی تاریخی تا ۳۳۱ ق م) بخوبی اثبات مینماید . - این مطلب را هم ضمیمه

مطلب گذشته میکنیم که ایرانیها از حیث ذوق سرشار طبیعی و طبع شاعری در طبقه اول از ملل عالم واقعند - و از وجود اخلاقی از قبیل رودکی و فردوسی و سعدی پی بحالت اسلاف میتوان برد - چگونه میتوان گفت که اجداد و نیاکان صدها از امثال اینگونه نوالخ از شعر بی بهره بوده اند. - و بعلاوه چنانکه قبلاً ذکر شد نزدیک بصواب این است که جدائی آرینها ایرانی از آرینها هندی از قرن چهاردهم قبل از میلاد شروع و تا قرن هشتم ق م امتداد یافته است و از طرف دیگر می بینیم که تاریخ تألیف ودا قطعاً مابین این دو قرن است زیرا از قرن چهاردهم بالا تر نمی رود و از قرن هشتم پائین تر نمی آید و قدیمترین قسمت ودا که عبارت از (ریگ ودا) است شاید متعلق بقرن ۱۴ ق م باشد - و در این تاریخ کاملاً جدائی مابین آرینها ایرانی و هندی رخ نداده است و تا چند قرن بعد از آن نیز جدائی محسوس نبوده است. - بنا بر این شاید ممکن است کسی حدس بزند که مخصوصاً قسمت قدیم ودا از آثار ادبی آرینها هندی و ایرانی باشد و مخصوص یکدسته از آنها نباشد ولی جای این حرف باقی است که این قسمت در کجا تألیف شده و چه شده است که فقط بدست آرینها هندی افتاده است ؟ در صورتیکه ودا مخصوص آرینها هندی باشد - آیا می توان گفت که برادران آنها در آن از منزه از این آثار محروم بوده اند ؟ باری هر چند بصورت قیاس تمثیلی ظنی باشد باید گفت که ایرانیها هم از اینگونه آثار داشته اند. - و قسمت (ریگ

وذا) تماماً اشعار و سرودهایی است که از زمان خیلی قدیم بیاد کار مانده است .

در اشعار قدیمه ایرانیها از همه واضعتر قسمت (گانا) های اوستاست که شرح آن در سابق گذشت . - در شعر بودن (گانا) هر چند شعر منشور باشد و در این که داخل در شعر قدیم ایرانیان است جای تردید نیست - بعضی میگویند که این قسمت داخل در شعر هوزون است و علاوه بر شعریت بنظم بودن آن هم قائلند . - مؤید شعر بودن (گانا) این است که مردم آنرا با آواز میخوانده اند و مسعودی صاحب تاریخ مروج الذهب [۱] میگوید که عوام کتاب زردشت را زمزمه مینامند . - و مورخین اسلامی کتاب اوستا و زند را (فصح) مینامند - و در السنه شعرا بلبل و مرغ خوش آواز را (زند خوان) و (زند باف) و (زند لاف) گفته اند چنانکه نظامی در قصیده که وصف خود را کرده میگوید :

جو قوارع زبوری بفصاحت اندر ارم بزم زبان موبد ز نشید زند خوانی [۲]

نثر و تاریخ و خطابه

سبک نثر نویسی و انشاء دوره قدیم از زوی ترجمه کتیبیه ها که

[۱] علی بن حسین بن علی - از مورخین مشهور اسلامی است که

مدتها در استخر فارس مقیم بوده و از نسل عیبه الله بن مسعود است - وفاتش (۳۶۳ هـ) .

[۲] قسمت عمده این موبدات مأخوذ است از مجله دانشکده .

سابقاً ذکر کردیم معلوم میشود . - همچنین فن تاریخ نویسی که در کتیبه هخامنشی بکار برده شده است مخصوصاً کتیبه مفصل بیستون - بود در حقیقت میتوان گفت که داریوش اولین مورخ نامی ایران است که آثارش با قلم برجسته سر لوحه دفتر تاریخ ایران است . - همچنین خطابه های اخلاقی و سیاسی که مضامین آنها برای تشجیع مردمان پارسی و تحذیر آنها از دروغ گفتن و غیره در آن کتیبه ها مسطور است (مثل اینکه وقتی که می پنداری میدانی چه قدر ولایتها بودند که پادشاه داریوش در آنها سلطنت میکرد - نگاه کن بین که تخت مرا بر میدارند تا آنها را بشناسی آنوقت هم هنوز نخواهی دانست که نیزه مردان فارسی تا دور میرسد و هنوز نخواهی دانست که مرد فارسی دور از ایران مجادله ها کرده و جنگ نموده است [۱] . - علاوه بر اینها تا آنجا که میشناسیم خود زردشت در قرن هفتم ق م یکنانه خطیبی بوده است که با خطابه های مذهبی و اخلاقی مردم را بکیش خود دعوت میکرد - بعد از او هم داعیان مذهب او در حقیقت خطبائی بوده اند که با عبارات بلیغ و مضامین دلچسب مردم را به پیروی مذهب زردشت ترغیب مینموده . - و این مطلب واضح و در محل خود مبرهن است که هیچ دعوت مذهبی خالی از خطابه نمی شود .

[۱] آثار المعجم در ضمن ترجمه خطوط نقش رستم .

علوم در دوره قدیم اول

مطابق روایت پارسیان زردشت بعد از خود بیست و یک کتاب گذاشته است مشتمل بر علوم مختلفه مذهبی و طبیعی و فلسفه و غیره که روی دوازده هزار پوست کاو نوشته شده بوده است و در حدود سه قرن قبل از میلاد بواسطه غلبه اسکندر بر ایران تمام این آثار محو شده است.

با قطع نظر از این روایت میدانیم که ایرانیهای قدیم از علوم فلسفه و ریاضی و نجوم و طبیعی و غیره بحد کافی بهره داشته اند و یادکارهای باستانی در این دوره از قبیل عید نوروز و اسامی فارسی ماههای رومی مانند (کانون - ازار - ایار - آب - نیسان) بخوبی دلالت دارد بر اینکه ایرانیهای دوره قدیم اول از هیئت و نجوم مطلع بوده اند - و بعلاوه اهالی کده که مخترع علم نجوم و کائنات جو هستند در آن زمان مانند سایر ملل متقدمه آن عصر از قبیل مردم بابل و فلسطین و فینیقی و لیدی و شوش تابع مملکت ایران و در تحت نفوذ این دولت بوده اند - و اهالی این ممالک بیشتر از تمدن و آداب و علوم طبیعی و ریاضی و فلسفه و غیره بهره مند بوده اند پس چگونه میتوان گفت که مابین ایرانیها با آنهمه ذوق سرشار و هوش فطری (لوکان العلم فی الثریا لنا له رجال من اهل فارس) که داشته اند اینگونه از علوم هر چند بوراث باشند رائج نبوده است؟! -

بلکه ایرانیها آنچه که خود نداشته‌اند در آنوقت از دیگران اقتباس نموده آنرا تکمیل کرده‌اند. — بمقتیده بعضی علل و بر علوم دیگر مخصوصاً ریاضیات در ایرانیهای قدیم رتبه عالی داشته و ملل متمدنه عالم از این حیث رهین ملت ایرانیه هستند و شمار اعشاری و آحاد و عشرات و مآت از ایرانیها بملل دیگر رسیده است. — وقصه جام جهان نما که نقشه هفت اقلیم در آن ترسیم شده بوده است حکایت میکند که بن نمایش زمین بشکل کره عالم بوده اند [۱] چنانکه افسانه ولادت رستم که پهلوی مادرش را شکافتند و او را بیرون آوردند و پیر سید مرغ و مهره کستهم و نوشداروی سهو تاب که در افسانه های قدیم ایران باقی مانده است بقول بعضی بطور کلی میفهماند که فن جراحی و پزشکی در آن عصر وجود داشته است.

و بعضی عقیده دارند که لفظ آسترونومی یونانی (Astronomie) و لفظ مکانیکه (Mékanê) یونانی و مکانیک (Mécanique) از (ستاره نامه) و (مکنه) فارسی گرفته شده است [۲]. و اینکه (ایرانیها) ستارگان آسمانی را تقدیس میکرد و آنها مظاهر افروز الهی میدانستند بخوبی دلالت دارد بر اینکه متوجه باجرام علویه بوده اند و فقط قانع بموجودات ارضیه نبوده اند. و برخی گویند که

[۱] دانشکده.

[۲] این قسمت با قسمت آتجن علی اردشیر و زبان دری مأخوذ است از آئینه اسکندری و عهد مدلول صحت و سقم این حدیثات موافق آن کتاب است والله العالم.

قبل از اردشیر دراز دست در همدان انجمن علمی از دانشمندان تشکیل
میشده و در زمان او بریاست حکیمی (زاب) نام در نزدیکی سارو این
انجمن تجدید شده است و از آثار این انجمن انتخاب زبان عمومی رسمی
برای دربار پادشاهی بوده است بنام زبان (دری).

با صرف نظر از هر چیز تنها وجود زردشت و تعلیمات عالمانه حکیمانه
او برای اثبات وجود علوم مخصوصاً بسط فلسفه و حکمت در آن زمان
کافی است - زیرا در اینکه زردشت مرد حکیم دانشمندی بوده است
اختلافی نیست و آثار فیلسوفانه او بخوبی از مقام فلسفه و خردمندی
او حکایت میکند و سر تا پا تعلیمات مذهبی او مملو از فلسفه و حکمت
است بلکه میتوان گفت که مذهب او یکتووع طریقه فلسفی است -
در ضمن تعلیماتش اصول نجومی و طبیعی و غیره از قبیل حقایق عناصر
و ثوابت و سیارات و اهتمام بعلم هیئت خصوص برای زراعت پیشگان
دیده میشود. - آیا با وجود نشر آراء فلسفی زردشت می توان گفت
که ایرانیها در آن عصر از علم بی بهره بوده اند؟! .

و بعضی گویند که در زبان آریین (مغ) و (مار) و (هاکوش)
که معرب آن معجوس است بمعنی شخص خارق العاده و دانشور
بزرگ میباشد و رئیس مغان در فارسی (مؤبد) و (مغبد) نامیده
میشده است - و لفظ ماره (Mage) و ماریک (Magique) که
در زبان خارجه بجای چیز فوق العاده حیرت انگیز استعمال میشود
و تسمیه کتاب (محیطی) و بطلمیوس بهمین مناسبت است و مغها همان

دانشمندان و فرزندگان بوده اند [۱].
 باری در اینکه تا زمان غلبه اسکندر مقدونی ایرانیها کتب مذهبی و ادبی و علمی مفصل داشته اند محل تردید نیست.
 در عصر هخامنشی [۲] علاوه بر ترقی علوم و اداب پاره از صنایع مستظرفه در ایران نیز خیالی اهمیت داشته است از قبیل حجاری و کنده کاری و مجسمه تراشی از سنک و کاشی سازی و غیره که آثار آنها از تخت جمشید و نقش رستم و سروستان و فیروز آباد (در راه شیراز به داراب گرد و بندر عباس) و حفریات شوش و آتشکده هائی که در جاهای مختلف ایران بوده است نظیر (تخت طاوس) در پاسارگاد و همچنین جاهای دیگر که بنام (آتشگاه) معروف است بخوبی آشکار و هویدا است. — و ربط شعر با موسیقی موید این است که فن موسیقی هم در این دوره وجود داشته است — و لابد خطاطی بمعنی خوشنویسی نیز در آن معمول بوده است و کتیبه ها با خط خوب آن عصر نوشته شده است والله العالم.

[۱] وجه تناسب و اشتقاق لفظ مغ و ماژ و مازت منقول است از کتاب (آئینه اسکندری) و فائده این نقل در اینجا فقط تشجید ذهن خواننده است ولی مسئول صحت و اعتبارش مولف این کتاب است والله العالم.
 [۲] تعبیر دولت هخامنشی و صرف نظر از استعمال لفظ کیان و سلطنت پیشدادیان و مهابادیان متابعت مورخین این عصر است — و این بنده را در خصوص اسامی پادشاهان قدیم ایران و تاریخ باستانی عقیده است که اینجا محل اظهارش نیست.

کتاب آثار العجم

در پایان این مبحث لازم است محض تذکار بگوئیم مرحوم میرزا آقا فرصت در تألیف کتاب آثار العجم الحق زحمتی بسزا کشیده است - محض اینکه ایادی از او گرفته باشیم در این کتاب از مسطورات او مطالبی نقل کردیم . ولی معلوم است که اغلب این مطالب با تحقیقاتی که بعد از او شده است فرق دارد - از اینجهت چندان یقین قاطع بصحت و اعتبار مندرجات آن کتاب نیست والله العالم .

دوره فترت و انحطاط ادبی

از سال (۳۳۱ ق م) تا (۲۲۶ میلادی)

دوره دوم قبل از اسلام شروع میشود از موقع انقراض دولت هخامنشی (۳۳۱ ق م) تا زمان شاهنشاهی اردشیر بابکان ساسانی (۲۲۶ میلادی) . این دوره نامیده میشود به (دوره اسکندری

و اشکانی) یا (دوره انحطاط ادبی) قبل از اسلام .

پیش گفتیم که ایرانیان دوره هخامنشی از علوم و صنایع و کاللات و ادبیات بقدر کافی و موافق اقتضای آن دوره نصیب داشته اند بلکه از

هر حیث پیشرو ملل متمدنه آن عصر بوده اند .

غلبه اسکندر مقدونی [۱] بر ایران و فوت داریوش سوم در سال (۳۳۰ ق م) دولت هخامنشی را در ایران منقرض و بکلی احوال علوم و آداب ایرانیان را زیر و رو ساخت و انقلاب سیاسی و هرج و مرج اوضاع این مملکت مستلزم انقلاب ادبی مهمی گشت (اسباب ضعف سیاسی و ادبی در ایران از اواخر دولت هخامنشی فراهم شده بود) . — چنان طومار آثار دوره قدیم درهم پیچیده گشت که اگر عنایت مدعی ایران بحفظ قسمتی از اوستا و وفاداری و پابرجائی قلل جبال و استحکام و تمکین کوههای تخت جمشید و امانت داری خاک شوش و غیره در کار نبود بهیچوجه از آن دوره اطلاعی در دست نداشتیم . — آری : الحق جا داشت که بیاس خدمت ایرانیان قدیم که سراسر حیات معنوی و تمدن اساسی بشر تا ابد رهین منت آنهاست گنجور طبیعت در مخزن خاک و شکاف خرابه ها و در دل سنگ قسمتی از گنجینه های ودایع گرانبهای آمان را پنهان کند و از چشم زخم روزگار و آفت برف و باران و دستبرد گردش لیل و نهار قریلهای متمادی آنها را

[۱] اسکندر مقدونی پسر فلیپ Philippe پادشاه مقدونیه و مادرش اولیاس Olympias بوده است — در (۳۵۶ ق م) در یکی از بلاد مقدونیه متولد و در (۳۳۶) بجای پدرش نشست — در (۳۳۴ ق م) با سی هزار قشون عازم تسخیر ایران شد — در سال (۳۲۳ ق م) در بابل بمرض تب مبتلا شده درگذشت — مربی اسکندر ارسطو حکیم یونانی بوده است .

نگاه دارد و بالاخره به اخلاف آنان بسپارد : (بیستون را کمر از بارامانت خم شد) [۱].

باری : بقول دسته از مورخین بعد از آنکه اسکندر بر ایران تسلط یافت هر چه از کتب علمی و ادبی ایرانی را بنظر خود پسندید امر کرد که یونانی ترجمه کنند و بقول نظامی در اسکندر نامه *

خرد نامه را ز لفظ دري بیونان زبان کرده کسوت کری *

سپس اصل این نسخ را با سایر آثار و نوشته ها و کتب ایرانی محو و نابود ساخت و در حالت مستی استخر را (پایتخت سلاطین هخامنشی) آتش زد و خراب کرد و کتابخانه آنجا را که مشتمل بر آثار نفیسه علمی و مذهبی و ادبی ایرانیان بود سوخت - این جنایت را با اغلب آثار ایران قدیم معمول داشت .

جانشینهای اسکندر از قبیل سلوکیها [۱] چندان سلوک خوبی

[۱] بی مناسبت نیست که خوانندگان محض استفاده رجوع کنند بمکاتبه

اسکندر و ارسطو در خصوص ایران در شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه در ضمن شرح دستورات امیر المؤمنین (ع س) بمالك اشتر .

[۲] از سال (۳۱۲ ق م) تأسیس دولت سلوکی بدست سلوکوس اول

(مدت سلطنت ۳۱۲ - ۲۸۱ ق م) شده است - و در سال (۲۵۶ ق م)

اشک یارشک اول با سلوکیها مخالفت کرد و بالاخره غالب شد و در سال (۲۵۰ ق م)

یا (۲۴۹ ق م) دولت یارقی را در ایران تأسیس کرد - و از پادشاهان سلوکی

چهار نفر بنام (سلوکوس) و سه نفر بنام (آنتیوخوس) در ایران سلطنت داشته

یا با اشکانیها طرف بوده اند - و ترویج علوم و آداب اگر از آنها صادر میشده

نشان نداده اعتدائی بعلم و آداب ایرانیان نکردند . — و بالاخره در اثر استیلای اسکندر و جانشینان او تمدن و زبان یونانی در ایران رایج و جانشین تمدن ایرانی گشت — و بقول مورخین در نتیجه انتشار هلنیسم (Hellenisme) در مشرق (یعنی غلبه تمدن و زبان یونانی) بکلی ایران و آثار علمی و ادبی آن پایمال و مغلوب زبان و تمدن یونانی شد و علوم یونانیان از قبیل طب و فلسفه و غیره و لغات یونانی در ایران رواج کامل یافت . — و چنانکه بعضی مورخین نوشته اند اسکندر و سلوکیها در جاهای مختلف ایران از قبیل سیستان و افغانستان و بلوچستان هفتاد شهر بنا کرده اند که در آنها عده مهاجرین یونانی زیاد بوده است .

بر فرض اینکه بعقیده بعضی بگوئیم که اسکندر علم دوست و ادب پرور بوده و کتابخانه ایران را در حالت مستی بعلت حقد و کینه دیرینه با ایرانیها یا به تحریک و اشاره دیگران بآتش سوخته است — نفس غلبه و قتل و غارتها و هجوم چندین هزار عساکر یونانی (و قبایل

(بقیه از صفحه قبل)

همان علوم و آداب یونانیها بوده است . — مبدأ تاریخ معروف به (رومی) سال جلوس سلوکوس یونکاتر اول است (۲۱۲ ق م) و باشباه بعضی این تاریخ را با کسندر متدونی نسبت داده اند — و علت اینکه این تاریخ را (اسکندری) هم می گویند برای آنستکه اسم سلوکوس اسکندر بوده — و اینکه آنرا (رومی) گفته اند برای این است که دسته از مورخین قدیم مقدونیه و یونانرا از قتل اطلاع جزو روم حساب کرده اند (در رالیتجان) .

مختلفه دیگر) در ایران و پشت یازدن جانشینهای او بتمدن و ادبیات ایرانیان و هرج و مرج چندین ساله و اقامت مهاجرین یونانی در مواضع مختلفه این مملکت از هر آتشی خالمانسوز تر بوده است. - و این خود اثر وضعی این پیش آمد بوده است اگر چه با نظر تحقیقی بالاخره نفوذ تمدن یونانی در ایران خیلی سطحی و کمتر از سایر ممالک از قبیل مصر و سوریه بوده است و مهاجرین یونانی در ایران بعد از چند قرن در حقیقت ایرانی شده و قومیت خود را از دست داده اند. - و یکی از مقاصد مهمه اسکندر مخصوصاً اختلاط و مواصلت مابین ملل بالاخص دولت ایران و یونان بوده است و از هر جهت وسایل آنرا فراهم می کرده - بدیهی است که در این زمینه خواه و ناخواه تمدن و علوم و آداب ایرانی نمیتواند حالات اولیه خود را بتمام جهات حفظ نماید - و بر فرض اینکه خود اسکندر با نظر احترام بایرانیها مینگریسته و یونانی را بر ایرانی ترجیح نمیداده است جانشینهای او این نظر را نداشته اند و قطعی است که حتی خود اسکندر ترقی یونان و ترویج علوم و آداب یونانی را مقدم بر سایر ممالک میدانسته اند. - سهل است مطابق عقیده دسته از موزخین مخصوصاً جانشینهای اسکندر خیلی ایرانیها را تحقیر میکردند و بهیچوجه در حق آنها ملاحظه و رعایتی نداشته اند. - و بهر صورت (ملت مغلوب از ملت غالب تقلید خواهد کرد) - و همین اندازه هم در مدت

چندین سال برای رواج زبان و علوم و تمدن یونانی در ایران کافی است. و علاوه بر این تأثیر آداب و اختلاط لغات یونانی با ایرانی وجود عده بسیاری از مهاجرین که اسکندر و سکوکیه از یونان بایران کوچانیده و در مواضع مختلفه آنها را جا داده بودند و تشویق و ترغیبی که نسبت بتمدن یونانی میکرده اند کار خود را کرده است. خلاصه بعد از اسکندر دوباره اوضاع ایران دچار اختلال شد و چندی بهرج و مرج طی شد تا اینکه سلوکیها روی کار آمدند و در بدو امر بابل را پای تخت خود قرار داده مدتی در ایران سلطنت کردند و بترویج علوم و معارف یونانی پرداخته تا اینکه سلطنت در ایران باشکانیان یا پارتیها [۱] رسید. — این دسته هم تقریباً پنج قرن

[۱] یارت خراسان حالیه است — قزم پارت یا پارت از نژاد اسکیت و اصلاً آریائی هستند — و این دو کلمه در لغت ایرانی بمعنی اسکیت یا تورانی است و توران مشتق از تور (Tur) است که بلفظ سانسكریت بمعنی شتاب است — و تورا بمعنی شتاب کردن — (تورا کا Turaga) بمعنی تند و اسب تند رو است — تورا در لغت زند بمعنی شتاب است و تند روی و مقصود این است که وحشی و بی تمدن بوده اند — چنانکه ایران را بعضی از (Aria) بمعنی زراعت پیشه و شهر نشین کرده اند — و وجه تسمیه این قوم به (اشکانی) این است که ارشک منسوب به (اردشیر) است و این قوم را منسوب بآو میدانند و در ابتدا ارشکان و بعدها اشکان شده است — و برخی گویند محل این قوم آرساک (قوچان حالیه) بوده است — از اینجهت ارشک را (آرساک) یا (آرساکس) نامیده اند.

(تقریباً از حدود ۲۵۰ ق م تا ۲۲۶ میلادی [۱]) در ایران سلطنت کردند .

هر چند اشکانیها نسبت بایرانیان قوم اجنبی و سلسله خارجی نبودند بلکه از آریزهای ایرانی بوده اند چیزی که بوده است این بوده که بواسطه همجواری اخلاق و عادات سکها در آنها اثر کرده بوده است و چنانکه بعضی گفتند ادك اول یا آرساس (Arsace) از نسل پادشاهان قدیم ایران بوده است - و بعد از تسلط دست یونانیها و سلوکیها را از ایران کوتاه کرده آنها را از این مملکت بیرون کرده اند - ولیکن پارتیها عموماً اهل جنك و تاخت و تاز بوده از علوم و آداب بهره مند نبوده اند . - از این جهت از علوم و آداب ایرانیان حمایت نکرده بلکه بعکس پیروی از تمدن و علوم و آداب سایر ملل و ممالك از قبیل سوریه و روم و آسوریها و مخصوصاً یونان کردند . - چنانکه از بدو تأسیس تا زمان گودرز (متوفی ۵۱ میلادی) تمام سلاطین تمام هم خود را صرف ترویج و اشاعه تمدن و زبان و علوم و آداب یونانی نموده و خود را محب یونان (Philhellène) میخواندند و برای خودشان القاب یونانی از قبیل (اپیفان) بمعنی جلیل القدر انتخاب کردند و تاریخ اسکندری یعنی سلوکیدمی و اسامی ماههای آنها را [۲] معمول داشتند و روی

[۱] بعضی انقراض سلطنت اشکانی را در ایران (۲۲۴) نوشته اند .

[۲] تاریخ معمولی اشکانیان تاریخ اسکندری یعنی سلوکیدمی بوده - و آن تاریخ شمسی نیست و تطبیق آن با میلادی مشکل است فقط میتوان گفت که سال

مسکوکات خودشان خطوط و ارباب انواع یونانی رسم کردند - و تحصیل زبان یونانی و تادب بآداب آنها را مایه افتخار دانستند و اغلب سلاطین و نجبای پارت زبان و ادبیات یونانی را خوب میدانسته و می فهمیده و بدان تکلم میکرده اند. - چنانکه ارد اول (مدت سلطنت ۵۵ - ۳۷ ق م) بخوبی از ادبیات یونانی بهره مند بوده و در مجالس او بازیهای یونانی از قبیل مولفات اری پیدرا [۱] نمایش میداده اند و در زبان یونانی تاریخی نوشته بوده است. - و همچنین سلاطین دیگر در ترویج و بسط علوم یونانی از قبیل طب و فلسفه و غیره و زبان یونانی دقیقه فروگذار نمیکردند و یونانیها هم از دل و جان مایل بودند که تمدن و زبان و آداب خودشانرا مابین ایرانیان منتشر سازند. - و در نیمه دوم از مائه اول میلادی رفته رفته این کار ضعف

بقیه از صفحه قبل

صدم تاریخ سلوکید مطابق میشود با سال دویست و سیزده یادویست و دوازده قبل از میلاد و سال اشکانیان دوازده ماه بوده است از اینقرار: دیوس - آپلاوس - ادنباوس - بریتوس - دیستروس - ژانتی کوس - آرتی می زیوس - دازیوس - یان موس - لبوس - گریبی آوس - هیر بره ناوس و یکماه فوق العاده در هر چند وقت یکبار بملاحظه فصول اختیار مینموده اند پس ماه این طایفه قمری بوده و با فصول سازش نداشته میبایست در هر سه سال یکماه علاوه کنند تا با ماه شمسی و فصول موافقت نماید و این ماه زیادی را آمبلی بوس مینامیده اند - در رالتجان .

[۱] (Euripide) - یکی از شعرای معروف تراژدی یونان است

(۴۸۰ - ۴۰۶ ق م) .

پیدا کرده و اشکانیها بتمدن و آداب یونانی اعتنائی نداشته اند — چنانکه بعضی گویند در آن زمان دیگر اشکانیان از علوم و آداب یونانیان چیزی نمی فهمیدند [۱] — از موقعی که سلاطین اشکانی بارومیهما ارتباط پیدا کردند [۲] رفته رفته مایل بتمدن و آداب آنها شدند — این بود که يك قسمت هم زبان و آداب رومیها در دربار سلاطین اشکانی رواج یافت . — پارتها قسمتی هم از آداب آرامی ها [۳] و قوم بنی سام کسب کرده اند .

زبان و خط و علوم و آداب در این دوره

در خصوص زبان در این دوره عقاید مختلف است : مثل اینکه بعضی گویند زبان رسمی اشکانیان زبان یونانی بوده — و برخی گویند مرکب از یونانی و ایرانی بوده و برخی گویند مرکب از ایرانی و تورانی

[۱] در رالتیجان .

[۲] نخستین ارتباطی که ایران باروم پیدا کرد در (۹۲ ق م) در ایام مهر داد دوم است — ولی ربط اکید ایران باروم بعد از آن وجود گرفته است .

[۳] آرامی ها از نژاد بنی سام مابین دجله و شامات سکني داشته اند و زبان آنها دولهجه داشته است یکی شرقی یا (کلدانی) و دیگری غربی یا (سریانی) و خط آنها از خط عبری منشعب شده است — و فعلا در بعض قرای شامات دسته نزدیک باین زبان حرف میزنند .

بوده و زبان (دري) که مخلوط از چند زبان است همان زبان پارتها بوده است. - و بعضی گویند زبان پارتها مخلوط از مدی و پارسی بوده است و زبان (پهلوی) را همین زبان دانسته اند [۱] - و همچنین اقوال دیگر .

ولی باید دانست که برای تبدیل زبانی بزبان دیگر قرنهای متمادی لازم است - و اینکه زبان یونانی رسمی عمومی در آنوقت شده باشد خیلی مستبعد است و بمحض دانستن زبان یونان نمی توان گفت که زبان رسمی معمولی آن دوره زبان یونانی بوده است - و چنانکه بعض مورخین نوشته اند چند نفر از اشکانی زبان عبری و کلدانی را هم آموخته بودند ولیکن تحصیل السنه خارجه فقط برای استفاده علمی و ادبی و رفع حاجت بوده است نه اینکه زبان رسمی عمومی باشد . - بلی در کثرت دخول لغات یونانی در زبان اشکانیان جای تردید و انکار نیست - و در آن عصر زبان ایرانیها خیلی مخلوط با السنه خارجه شده است چنانکه بعضی گویند در آن قرون بزبان حقیقی ایرانی فقط فارس و کرمان و لرستان و اصفهان تکلم میکرده اند و در سایر بلاد ایران مخلوط با السنه دیگر بوده است و در خوزستان زبان مخصوصی داشته اند مرکب از کلدانی و ایرانی [۲] . - اگر چه بعضی مستعبد نتوانسته اند که يك

[۱] نقل اقوال را صاحب درالیتجان مفصل کرده است .

[۲] درالیتجان .

يك چند زبان و خط یونانی در آن دوره شایع و زبان و خط رسمی شده باشد و بعد از آن از بین رفته باشد و این مطلب را تنظیر کرده اند باینکه مدتی دراز بعد از اسلام زبان عربی در ایران زبان رسمی بوده و کم کم از بین رفته است و میگویند اسکندر و خلفای او در مدت سلطنت خودشان از زبان و خط دوره هخامنشی در ایران چیزی باقی نگذاشتند. - ولی تصدیق این مطلب محتاج بیقین قاطع است.

و همچنین راجع به (خط) در این دوره - برخی گویند که مانند زبان خط رسمی دولتی در عهد اشکانیان خط یونانی بوده است (بقرینه بعض الواح و مسكوكات آن دوره). - و کلیه مراسلات و فرامین و احکام را دبیران سلاطین این سلسله خواص متعلق بخارجه باشد و خواص بداخله بلسان یونانی مینگاشته اند. - و بعضی در این خصوص طور دیگر اظهار عقیده کرده اند.

خلاصه: عقیده را که اخیراً دسته از محققین پسندیده و تقویت

کرده اند این است که: زبان اشکانیان زبان (پهلوی) بوده است و اصل کلمه (پهلوی) پَرْتَوُ یعنی (پارت) بوده است و لفظ (پَرْتَوُ) تبدیل به (یَرْتَوُ) و رفته رفته به (پَلَوُ) و بالاخره به (پهلوی) یافته است. - و لفظ (پهلوی) و (پهلوانی) بمعنی منسوب به (پارت) میباشد - و شاهزادگان و نجیبای پارتی از این جهت خود را پهلوی و پهلوان مینامیده اند که منسوب بقوم پارت بوده اند [۱]. -

[۱] این قسمت مأخوذ است از تاریخ مشیر الدوله - و مابعد از این درخصوص

- و زبان (پهلوی) از اختلاط زبان ایرانی با لغات و اسامی سکائی تولید شده است - و اصل زبان پارتیها آریائی ایرانی بوده ولیکن بواسطه همجواری آنها با قوم سکائی بالنسبه مخلوط با زبان سکائی شده است [۱] و زبان پهلوی اشکائی با زبان پهلوی ساسانی اندک تفاوتی دارد ولی هر دو در حقیقت یک زبان است که مابین فارسی قدیم و فارسی کنونی واقع است .

بلی: چنانکه سابقاً اشاره شد در نتیجه آشنائی اشکانیان با تمدن و زبان و آداب یونانی و رومی قسمتی از لغات آنها نیز داخل در این زبان شده و آداب آنها در میان این قوم رواج یافته است .
و اما راجع به (خط) در این دوره - هر چند روی عمده مسکوکات اشکانیان خط یونانی است ولیکن تنها این مطلب دلیل قاطع نمیشود که خط معمولی رسمی خط یونانی بوده است مگر اینکه دلائل محکم دیگری در کار باشد - زیرا چنانکه بعضی گفته اند در زمان حکومت زیاد ابن ابیه در بیضای فارس سکه ها ضرب نموده اند و خط آنها پهلوی و صورت یکی از سلاطین ساسانی روی آنها نقش شده است - با وجود

بقیه از صفحه قبل

زبان پهلوی شرحی خواهیم نداشت - و اینجا این نکته را کوشزد میکنیم که در زبان پهلوی راء و لام بیکدیگر تبدیل میشوند چنانکه بعضی نوشته اند .
[۱] در زمان قدیم قسمتی از سکه ها موسوم بشیره داه مابین اراضی کرکان و اطراف بحر خزر سکنی داشته اند و این صفحه را دهستان مینامیده اند - پارتیها با این قوم همجوار بوده و مابین آنها اختلاطی حاصل شده و از عشیره داه طایفه یارتنی ممتاز گردیده است - سکه ها نیز دسته از آریاها بوده اند .

اینکه در آن موقع سلطنت عربی در کار بود، و زبان رسمی دولتی زبان پهلوی نبوده است. - و بعلاوه بعض سکه ها و آثار دیگر پیدا شده است که متعلق بدوره اشکانیان است که روی آنها کلمات پهلوی نوشته شده است باخط آرامی (مانند سکه های مهرداد چهارم و بلاش اول وسوم و چهارم و پنجم) و نسخه که در اورامان کردستان در ۱۹۰۹ م پیدا شده است [۱].

باری: آنچه نزد یاره از محققین مقبول است این است که خط میخی در دوره اشکانیان بالمره متروک نبوده است و در بابل الواحی پیدا شده است باخط میخی متعلق بدوره اشکانیان - ولی خط معمولی آن دوره (خط آرامی سریانی) بوده است نه خط میخی [۲].

دلیل این قول نسخه اورامان کردستان و سکه هایی است که دارای کلمات پهلوی باخط آرامی است.

بعقیده ما این دلیل هم بتنهایی برای اثبات قطعی این مدعا کافی نیست مگر اینکه ادله قاطعه دیگری منضم باو باشد - زیرا مسکوکات پارتی باخط یونانی زیاد است و همچنین لوحه هایی که متعلق بآن دوره است باخط یونانی مانند دو نسخه که در همان اورامان کردستان پیدا شده است که روی پوست آهو بخط یونانی نوشته شده است.

بلی: وجود این گونه آثار فقط حاکی از این است که در آن

[۱] تاریخ مشیر الدوله.

[۲] تاریخ مشیر الدوله.

زمان خط آرامی و زبان پهلوی اشکالی وجود داشته است مثل اینکه امثال این اثر هم موجود است که دلالت بر وجود زبان و خط یونانی در آن عصر دارد - و اما این که حقیقه کدماز آنها زبان و خط رسمی عمومی بوده است از روی این گونه آثار بطور قطع معلوم نمی گردد. - و ممکن است کسی بگوید که هر کدام از آنها نامدتی معمول بوده و یکی جانشین دیگری شده است. - یا اینکه مثلاً خط عمومی خط میخی یا آرامی بوده و خط یونانی مخصوص دربار سلاطین و مسکوکات و مراسلات خارجی بوده است. - و احتمالات دیگر هم در این باب ممکن است و شاید در اینکه خط اشکانیها از روی خط آرامی اقتباس شده باشد کمتر جای تردید باشد.

در خصوص زبان در ایندوره شاید مطلب روشنتر از خط باشد و از روی قرائن زبان شناسی این عقیده قوت داشته باشد که زبان عمومی آن دوره همان زبان آریایی ایرانی بوده است ولیکن مخلوط با لغات السنه دیگر از قبیل سکائی و یونانی و غیره.

و اما در خصوص (علوم) در دوره اسکندری و اشکالی - معلوم است که غلبه اسکندر و حکومت خلفای او در ایران تا حدی که ممکن بوده است از علوم و تمدن یونانی در این مملکت منتشر ساخته و طب و فلسفه و نجوم یونانی را در ایران رواج داده است. - و همچنین قسمتی از اشکانیان تا اندازه که توانسته اند بنشر علوم و ادبیات یونانی پرداخته اند. - ولیکن این حالت تا آخر دوره اشکانیان برقرار نبوده بلکه چنانکه گفته ایم اخیراً از یونانیها صرف نظر کرده بنشر تمدن

و علوم سایر ملل از قبیل رومیها پرداخته اند. — بالجمله اشکانیان از هر يك از ملل مختلفه یونانی و رومی و سوریه و آسوریها قسمتی کسب تمدن و علوم کرده اند. — و این نکته را نیز نباید فراموش کرد که از بقایای دوره اول در ایرانیان علوم و آداب بود است ولیکن نه باندازه که در مقابل سیل تمدن و علوم یونانی و غیره نمایشی داشته باشد. — و بعد از غلبه اسکندر تمدن و علوم ایرانی بمنزله چراغ نیم مرده یا مرده بوده است که مایه چشم روشنی نیست. — و شاید یکی از عللی که وادار کرده است پارتیها را بمتابعت و پیروی تمدن و علوم یونانیان همین امر باشد که آثار ایران را دولت اسکندر و خلفای او محو کرده بودند و مطابق نقل مورخین اغلب کتب نفیسه علمی و ادبی کتابخانه استخر در زمان اسکندر جل بیوان و موجب رونق و بسط علوم و آداب یونانیان شده است. — و بر فرض که اشکانیان میخواستند باحیای علوم و ادبیات ایرانی پردازند ممکن نبوده است. — از این جهت دست بدامان یونانیان زدند و آنچه ایرانیان قبلاً خود داشتند بعدها از بیگانه تمنا نمودند.

خلاصه: اشکانیان چندان علوم و آداب ایرانی و حفظ آثار ادبی و علمی (و مذهبی) اعتنائی نداشته اند. — فقط یکنفر از اشکانیان بلاش اول (مدت سلطنت ۵۱-۷۷ ق م) در صدد جمع آوری اوستا برآمده است. — بعضی گویند که کتاب (کلیله و دمنه) و کتاب (سندباد) از آثار نویسندگان دوره اشکانیان است. — و برخی عقیده

دارند که این دو کتاب در ایام سلطنت آنها از هند بایران آمده است نه در اواخر عهد ساسانیان [۱] . - و تصدیق این عقیده محتاج بدلیل قطعی است . - و در خصوص کتاب کلیله و دمنه بعد از این شرحی خواهیم نگاشت .

دانشمندان دوره اشکانیان اغلب (مفها) بوده اند که علاوه بر سمت روحانیت سمت معلمی نیز داشته و خواندن و نوشتن و حساب کردن را بمردم می آموخته اند و بالاخره معها طبیب و مدرّس و معلّم و منجّم و سالنامه نگار نیز بوده اند .

صنایع - در دوره اشکانیان چندان اهمّیت نداشته و پست تر از دوره هخامنشی بوده است . - و اغلب روی پارچه و پوست آهو و کاغذ حصیری یا پاپروس (يك قسم فی درحوالی بابل) چیز مینوشته اند - و نقاشی و حجاری و موسیقی و امثال آنها بندرت اگر یافت میشده است بیشتر بسبك یونانی و رومی شبیه بوده است - و آثار و ابنیه مختصری از قبیل معبد کنگاور شبیه بمعابد یونانی و معبد ناهید یا (ناهتیا) در همدان یکی از سبکهای ستون سازی یونانی - و در الحضر (هاترا) قسمتی از معماری ایرانی و قسمتی بشیوه رومی - و در بدستون و غیره باشکانیان منسوب است [۲] - و تنها چیز مهم از صنایع دوره اشکانی همان سکه هاست .

[۱] در البتجان .

[۲] تاریخ مشیر الدوله .

ابنیه و آثاری که منسوب باسکندر و خلفای اوست در ایران و غیره زیاد است .

در خاتمه این نکته را نباید فراموش کرد که آنهمه پافشاریهای اسکندر و خلفای او و آنهمه بی اعتنائی پارتیها بالاخره نتوانست تمدن یونانی را در اعماق روح ایرانیان نفوذ بدهد - بلکه تأثیر آن سطحی بوده است .

دوره سوم قبل از اسلام

دوره ساسانی از سال (۲۲۶) میلادی تا سال (۶۵۰) میلادی

این دوره شروع میشود از موقع انقراض دولت اشکانی در ایران (۲۲۶) میلادی و تأسیس دولت ساسانی بهمت اردشیر بابکان تا حدود انقراض دولت ساسانی و قتل یزدگرد سوم (۶۵۰) میلادی [۱].

[۱] در حواشی سابق نوشتیم که بعضی انقراض دولت اشکانی را در ایران سال (۲۲۴) میلادی نوشته اند . — سال قتل یزدگرد سوم را در مروج بعضی بسال (۳۱) هجری و (۶۵۲) میلادی نوشته اند — و بعضی مورخین در (۶۵۱) میلادی . — و مادر اینجا از تحقیق این مطلب صرف نظر کرده ایم زیرا يك يادو سال قابل اهمیت نیست و یزدگرد بر فرض حیات درایند موقع فراری و متواری بوده و در حقیقت سلطنت بدست اعراب بوده است . — مجتبی فائده طریق تقریبی

این دوره نامیده میشود به (دوره ساسانی) یا (دوره قدیم دوم) در مقابل دوره هخامنشی یا قدیم اول

در این دوره کوكب طالع ایرانیان از حضيض وبال و تحت الشعاع نكبت وادبار خارج كشته باوج شرف وكمال و وسط السماء عزت و اقبال رسیده - و بهمت دانشمندان و سلاطین معرفت پژوه اختر سعادت این مملكت بعد از حدود پنج قرن و نیم هبوط وافول باشعشه ودرخشندگی هر چه تمامتر ازافق سعادت دمیده وروشنی بخش دیده جهان كشته است - بالاخره در این دوره از هر سو بروی اهالی این سر زمین ابواب ترقی و تكامل باز و آب رفته دوباره بجوی باز آمده است .

ایرانیان این دوره از حیث جلالت وعظمت وعلم وتمدن مابین ملل متمدنه آن عصر حائز اولین رتبه بوده اند و دولت ساسانی در میان ملل مشرق از بزرگترین دول مقتدره آن عهد محسوب میشده است .

بقیه از صفحه قبل

برای تطبیق سال هجری با میلادی در اینجا نوشته میشود - سال هجری قمری را سی و سه (۳۳) طرح باید کرد و زائد را انداخت و بعد از آن عدد (۶۲۲) بر سال قمری افزوده عدد طرحها را از آن کم باید کرد سال میلادی بدست می آید - باینکه از تعداد سال میلادی (۶۲۲) وضع وعده طرحهای سال هجری قمری را بر آن اضافه باید کرد حاصل سال هجری قمری خواهد بود مثلاً

$$۱۹۷۰ - ۱۹۷۰ = ۱۳۴۸ + ۶۲۲ = ۱۳۴۸ : ۳۳ = ۴۰$$

و برای تطبیق تحقیقی رجوع بقانون جداول (زیج) بشود = ۱۹۳۰

در این عصر ایرانیان درجهٔ اکمل از هر چیز را دارا و در تمدن و علوم و آداب و اخلاق مقتدا و پیشوای اقوام دیگر بوده اند. — و چنانکه بعد از این الشه شرح داده خواهد اساس و شالودهٔ تمدن و نهضت علمی اسلامی که از بزرگترین نهضت‌های علمی دنیا بشمار میرود بیشتر از روی بقایای تمدن و علوم و آداب ایرانیان این عهد ریخته شده است.

يك قسمت از این دوره صرف احیای مآثر قدیمه و ترمیم خرابیهای چند قرن گذشته و قسمتی صرف تکمیل نواقص و تحصیل فضایل و کمالات لازمه شده است.

اردشیر اول (آرْتَخْشْتَر) در زمان شاهنشاهی خود (۲۲۶ — ۲۴۱ م) نکتهٔ الملك والدين توانان را کوشزد عامه کرده بتجدید و ترویج مذهب زردشت (که در قرون گذشته و زبانه اشکانیان رواج نداشت) پرداخت و آتشکده های خاموش شده را امر کرد روشن کردند و منغا را احترام کرد و اهمیت داد و مؤبدان مؤبد (رئیس روحانیین) بتقدیم مضاف الیه بر مضاف و تلفظ ذال معجمه در لغت پهلوی (بمقامات عالیه ترقی داد — و بجمع آوری اوستا که از عهد بلاش اول اشکانی (۵۱ — ۷۷ ق م) شروع شده بود همت بر گماشت و این کار را به (تَن سَر) نامی که هیربدان هیربد بود محوّل نمود و بالاخره کتاب اوستارا جمع آوری نموده امر کرد که پهلوی بر آن تفسیری بنویسند (این تفسیر همان زند معروف است) و مذهب زردشت

را دو باره مذهب رسمی عمومی و دولتی قرار داد - و از هر طرف مردم را بمتابعت آئین زردشت و دینداری تشویق کرد و روسای مذهب نیز کمر همت بر ترغیب مردم و ترویج این مذهب بستند - چنانکه (تن سر) سابق الذکر کاغذی پادشاه طبرستان کشناسب (معرب آن جسنفس است) نوشت و او را بتمکین اردشیر تشویق نمود [۱].

اردشیر علاوه بر احیای امور مذهبی در تنظیم امور دولتی و مملکتی نیز سعی وافیه مبذول داشته از هر جهت امور داخله را منظم ساخته است .

پیداست که این کارها تاچه اندازه در روحیات ایرانیان تأثیر دارد - زیرا علاوه بر ایجاد روح اتحاد و تعصب مذهبی نشر آراء حکیمانه و علمی زردشت قهراً مردم را با علم و حکمت و اخلاق و تمدن آشنائی داده و آنانرا بکسب علوم و آداب متوجه نموده است .

باری در زمان اردشیر امور مذهبی و سیاسی ایران سر و صورتی گرفته و مردم بالنسبه فارغبال و مرفه الحال گشته اند و برای نشر تمدن و علوم و آداب زمینه خوبی فراهم شده است -- زیرا (اذهان

[۱] این مراسله را ابن مقفع در قرن دوم هجری از پهلوی بعربی ترجمه کرده و در قرن ششم هجری ابن اسفندیار ترجمه عربی را بزبان فارسی نقل کرده و در مدخل کتاب تاریخ طبرستان کنجانیده و این کتاب فعلاً در موزه هند لندن است . بعض مستشرقین (دارمس تتر) آنرا بعد از اوستا و کتیبه های هخامنشی مهمترین سند تاریخی ایران دانسته است - تاریخ مشیرالدوله .

در سایه آسایش سیاسی و آرامش خاطر بکسب علوم و فضایل متوجه می‌گردد) .

بقول مورخ شهیر ابوالفدا [۱] در دوره ساسانیان اولین نهضت علمی ایرانی از زمان (شاه پور) شاپور اول (مدت سلطنت ۲۴۱-۲۷۱ م) شروع میشود - زیرا این پادشاه مقتدر در اثر پیشرفتهای سیاسی و غلبه بر لشکر روم (در جنگ دوم باروم از ۲۵۸ تا ۲۶۰ م) و اسارت والرین (Valérien) امپراطور روم و عده بسیاری از رومیان - کمر همت بر آبادی مملکت و نشر علوم و آداب بر بست - چنانکه اسرای رومی را بساختن پل شوشتر و سد شادروان (بر رود کارون در شوشتر معروف به بند قیصر) و شهر شاپور (نزدیکی کازرون در فارس) و ادار نمود - و همچنین در خوزستان شهر جندی شاپور [۲] را بدست مهندسین و اسرای رومی بنا کرد و شهر نیشابور را در خراسان ساخت - و جمع دیگر از فضلاء رومی را بواسطه محبت بیای تخت خود جلب کرد و آنها را بنشر علوم تشویق کرد و دسته از ایشان را بیونان

[۱] عماد الدین اسمعیل بن ملک افضل از مشاهیر مورخین و جغرافی دانان اسلامی است - از کتب معروفه اش یکی در تاریخ است موسوم به (المختصر فی اخبار البشر) و دیگر در جغرافیای عمومی موسوم به (تقسیم البلدان) و فاته

۷۳۲ هـ .

[۲] اسم اصلی این شهر (وه انتیوک شاپور) بوده یعنی شهر شاپور که بهتر از انطاکیه است - بعدها این لفظ مبدل به (وندی شاپور) و گندی شاپور و (جندی شاپور) شده است - تاریخ مشیر الدوله .

فرستاد و کتب علمی یونانی را از قبیل طب و فلسفه بایران وارد نمود.^۱ بفارسی ترجمه کرد — و بواسطه تشویق و ترغیب او مردم بتعلیم و تعلّم واستنساخ این کتب مایل شدند و در نتیجه علوم و آداب شهرتی یافت و بیشتر زمینه برای پیشرفت علمی و ادبی ایرانیان مهیا گشت.

بعد از شاپور اول سلاطین دیگر نیز جسته جسته بترویج علوم و معارف متایل بوده اند. — از آنجمله محتمل است که یزدجردائیم (بزه کار) در مدت سلطنت خود (۳۹۹ — ۴۲۰ م) بواسطه ارتباط با رومیان از علوم و آداب آنها بهره بایرانیان رسانیده باشد. — بهرام گور (مدت سلطنت ۴۲۰ — ۴۳۸ م) ذوق ادبی فطری و میل مفراطی مخصوصاً بموسیقی و ادبیات داشته است — چنانکه مسعودی (در کتاب مروج الذهب) مینویسد که بهرام گور بفارسی و عربی اشعار بسیار انشاد کرده است [۱]. و بعض مورخین [۲] نوشته اند که بهرام گور چهار صد نفر سازنده و نوازنده از هندوستان بایران وارد کرد و آنها را در اطراف و نواحی این مملکت جای داد — و حمزة بن

[۱] بهرام بن یزدجرد مابین اعراب تربیت شده بود از این جهت زبان عربی را خوب میدانسته است — در حیره يك فرسخی کوفه نزد نعمان ملك حیره در قصر خورنق تربیت یافته و بتقویت نعمان صاحب تخت و تاج شده است — و ملوک الحمی در اینجا دست نشاندۀ ساسانیان بودند و در « ۶۰۲ م » خسرو پرویز آنها را منقرض و حاکم دیگری برای آن نواحی معین کرد.

[۲] ابو منصور ثعالبی « متوفی ۴۲۹ هـ » صاحب کتاب « غرر اخبار ملوک و الفرس » که دربار بس طبع شده است.

حسن اصفهانی [۱] در ضمن حکایتی آورده است که بامر بهرام کور دوازده هزار لولی [۲] و زرامشکر و خنیا کر از هندوستان بایران آمدند و در اصقاع و اکناف مملکت پراکنده شدند .

خلاصه : بهرام کور نظر بمیل و شوق طبیعی خود بموسیقی و ادبیات و ارتباطی که با هند و عرب داشته است - بالطبع این قسمتها را ترویج کرده و از علوم و ادبیات هند و عرب منافع بایران عاید ساخته است .

باری : زمینه ترقی و نهضت علمی در ایران از هر حیث فراهم می شد تا اینکه نوبت سلطنت پادشاه دانشمند علم دوست ادب پرور کسری انوشیروان عادل (۵۳۱ - ۵۷۸ م [۳]) رسید . - انوشیروان دادگر خود شخصاً عالم بوده و بمطالعه کتب علمی میل مفرطی داشته است . - در ایام این پادشاه کاملاً وسایل نهضت علمی ایرانی آماده گشته است - زیرا اولاً حسن تدبیر و سلوک عادلانه او با عموم مردم و کافه طبقات خاطر عامه را قرین آسایش و آرامش ساخته و افکار و اذهان افراد جامعه را بیدار و بکینوع آزادی و امنیت معنوی بدانها

[۱] ادیب و مورخ معروف متوفی در حدود « ۳۵۰ هـ » .

[۲] لولی یا (لوری) - بعضی نوشته اند که نسل آنها هنوز در مملکت ایران باقی است و (قراچی) های حالیه از نژاد آنها هستند و لوریهای سیاه چهره به نی زدن و سازندگی معروفند .

[۳] بعضی مدت سلطنت انوشیروان را از « ۵۳۱ » تا « ۵۷۹ » میلادی

نوشته اند .

بخشیده است - و در سایه رعیت پروری و عدالت گستری این شاهنشاه عظیم الشأن اولین مایه جنبش قریح علمی و جوش منابع سرشار اد و یگانه وسیله ترقیات اساسی و معنوی اعنی (حریت و عدالت) ایجاد گشته است - و ثانیاً شخص هنر پرورش کمر همت بر نشر علوم و معارف تنک بر بسته در مدت خیلی سرتاپا مملکت ایران را يك مملکت علمی ادبی ساخته است .

از حسن اتفاقات آنکه در آن زمان فلسفه افلاطونی در روم بحد کمال رسیده بود و امپراطور مسیحی روم (ژوستینیان [۱]) بواسطه اختلافات مذهبی مدرسه فلسفی آتن را بست و فلاسفه و متفکرین را تبعید کرد - از آنجمله هفت نفر از مبرزین فلاسفه و دانشمندان روم که سیمپلیسیوس (Simplicius) و داماسیوس (Damascius) از معارف آنها بودند بخدمت انوشیروان آمدند و بدر گاه او پناه آوردند - انوشیروان مقدم آنان را گرامی و فرصت را مغتنم شمرد و از آنها استفادهای علمی و ادبی بسیار کرد و از ایشان خواست که

[۱] ژوستینیان « ۵۲۷ - ۵۶۵ م » مشهور ترین امپراطوران روم شرقی و معاصر انوشیروان عادل است - در سال « ۵۴۳ » ناچار شد که با انوشیروان معاهده ببندد و هر سال مبلغی خراج بدولت ایران بدهد - و همچنین در معاهده دیگری متعهد شد که هر سال سی هزار قطعه پول طلا بعنوان خراج تقدیم انوشیروان نماید .

بتألیف و تصنیف و ترجمه و تعلیم و تعلم پیردازند - حکمای مزبور بانهایت رغبت قبول این امر را نموده چندین کتاب در طب و فلسفه و منطق و غیره تألیف کردند و بفارسی پهلوی ترجمه شد. - انوشیروان بهمین اندازه قناعت نکرد بلکه عدّه از علماء و فلاسفه دیگر را از اطراف و اکناف ممالك از هندیها و یونانیها و مترجمین زبردست از سریانیها و عیسویها بایران جلب کرد و آنها را بنقل و ترجمه کتب علمی و ادبی و نشر علوم و آداب و ادار ساخت - و همچنین عدّه از دانشمندان را بممالك دیگر کسبیل داشت و کتب مفیده را بتوسط آنان بایران وارد کرد و آنها را بفارسی ترجمه و نشر نمود - چنانکه برزویه طبیب [۱] را برای آوردن کتاب کلیله و دمنه و چند کتاب علمی و ادبی دیگر به هندوستان روانه ساخت و قسمتی از کتب هندی سانسکریت در آن زمان بفارسی پهلوی نقل و ترجمه شد. - و انوشیروان شخصاً بمطالعه و تتبع کتب علمی اشتغال می ورزیده و در مجالس علمی حاضر میشده و مجالس خصوصی برای حلّ مسائل علمی تشکیل میداده و با علما و مباحثات و مناظرات علمی میکرده است (مأمون عباسی تقریباً در دو

[۱] مرد حکیم دانشمندی بوده است و نزد انوشیروان منصب حکیمباشی داشته است - و گویند بعد از مراجعت او از هندوستان انوشیروان خیلی باو احترام کرد و پهلوی خودش نشاند و گفت هر چه خواهی بتو میدهم هر چند شرکت در سلطنت باشد - علاوه بر کلیله و دمنه شطرنج و نرد را نوشته اند که از هندوستان برای انوشیروان آورده اند - و سابقاً از بعضی نقل شد که گفته است کلیله و دمنه وسند باد در زمان اشکانیان بایران آمده است نه در دوره ساسانیان .

قرن و نیم بعد از انوشیروان همین شیوه را معمول داشت). — باندازه انوشیروان در مسائل علمی مهارت یافته بود که حکمای یونانی مصاحب وی او را از شاگردان افلاطون تصور میکردند [۱].

از جمله کارهای مهم انوشیروان اینکه اطبای ماهر از هند و یونان بایران آورده و مدرسه طبّی و مریضخانه بزرگی بنام (مارستان) در جندی شاپور برای تعلیم صناعت طبّ و معالجه مرضی تأسیس کرد و محاسن طبّ هندی و بقراطی را بایکدیگر جمع نمود — این مدرسه در عصر خود مانند مدرسه اسکندریه مصر بوده مریضخانه جندی شاپور در عظمت و شهرت تا آن عهد در عالم نظیری نداشته است — و بعد از انقراض دولت ساسانی نیز چندان از عظمت این موسسه کاسته نشده و در دوره تمدن اسلامی مقام بزرگی را حائز است.

از جمله اموری که در زمان انوشیروان از علل نهضت علمی باید شناخت وجود (ابوذر جهر) حکیم وزیر انوشیروان است که بمدازبن شرح حالی از او خواهیم نگاشت انشه.

باری: هوش سرشار و ذکاوت فطری و قرایح صافیه و قابلیت مخصوص ایرانیان برای هر نوع ترقی علمی و ادبی و مدنی از یکطرف — و قدرت و ثروت و اقتدار و آسایش و رفاهیت عمومی از طرفی — و علم دوستی و معارف خواهی و ادب پروری سلاطین ساسانی از قبیل انوشیروان از طرف دیگر. — اینهمه یکمرتبه دست بهم داده پایگاه ترقی علمی و

فنی و ادبی ایران را بجائی رسانید که دست کمتر ملی تاکنون بدان مقام رسیده است .

ایرانیان این دوره آنچه خودنداشتند از اقوام دور و نزدیک از قبیل : هندیها ، یونانیها ، بابلیها ، آشوریها اقتباس کرده از افکار خودشان نیز تصرفاتی کردند و رفته رفته در هر علم و فنی از طبیعیات و ریاضیات و منطق مخصوصاً علم نجوم و افلاك و فلسفه و طب و همچنین در فنون شعر و ادب و تاریخ و فنون جمیله نقاشی و حجاری و تقاری و موسیقی و غیره مهارت کامل پیدا کردند - و در هر فنی کتب بسیاری تألیف کردند که بعدها قسمتی از مؤلفات آنها را مسلمین بعربی ترجمه نموده مقدمه نهضت علمی خویش قرار دادند .

خط و زبان و علوم و آداب دوره ساسانی

بعد از مقدمه مذکور خصوصیات ادبی و علمی و فنی دوره ساسانی در ذیل چند عنوان نکاشته میشود :

خط در دوره ساسانی

خط دوره ساسانی (خط پهلوی) بوده است . - دلیل این مطلب وجود مسکوکات و کتیبه ها و الواح و آثار باقیه از این دوره است . چنانکه در مباحث گذشته اشاره شد خط میخی پارسی در دوره اسکندری و اشکانی رفته رفته متروک یا در حکم متروک شده است -

و ایرانیان اندك اندك با خط آرامی یا (سمیتیکی) آشنائی پیدا کرده بودند بطوریکه خط میخی در نظر عمومی غیر مأنوس میآمده و اعاده آن برای ایشان مشکل بوده است. - این است که در دوره ساسانی خط پهلوی که از روی خط آرامی اقتباس شده است رایج گشته - و شاید علل دیگری هم در کار بوده که ساسانیان را از ترویج خط میخی پارسى مانع شده است. - خط پهلوی در حقیقت ریشه خط فعلی ما و مادر خط کوفی میباشد - و دوشیوه یا دو قسم داشته است: یکی (پهلوی کلدانی) و بتعبیر بعضی پهلوی (عراقی) و دیگر (پهلوی ساسانی) - و هر دو قسم در این عصر معمول بوده است.

علاوه بر این دوشیوه ایرانیان در آن دوره با (خط یونانی) نیز آشنائی داشته و بالنسبه معمول بوده است - چنانکه کتیبه (نقش رجب) با دو قسم خط پهلوی (کلدانی - ساسانی) و بعلاوه با ترجمه یونانی نوشته شده است.

خط پهلوی خیلی مشکل است - بطوریکه مدتهای متمادی علما و متبعین بزحمت افتادند تا بالاخره حلّ معما را کرده بالنسبه بر موز این خط پی بردند.

علّت اشکال خط پهلوی مطابق تحقیق محققین و تصریح ابن مقفع [۱] دو چیز است: اول - اینکه اصول محدود منظمی ندارد -

[۱] در کتاب (الفهرست) ابن ندیم نقل از ابن مقفع کرده است که فارسیها دارای هجائی بوده اند موسوم به (زوارش) و بالغ بر هزار علامت داشته اند برای

و برای هر صدائی در زبان پهلوی آن دوره علامتی مخصوص نیست و گاهی يك علامت با چند صدا خوانده میشود - و اگر چه ظاهراً بیست و پنج [۱] حرف یا علامت بیش نیست ولیکن در حقیقت برای قرائت این خط دانستن بالغ بر هزار علامت یا بیش از آن لازم است. - از این جهت بقرائت اشخاصی که در زمان ما مدعی دانستن خط پهلوی هستند نمیتوان مطمئن شد که مطابق صداهای اصلی که در دوره ساسانیان بوده است میخوانند. - دوم - اینکه ایرانیان در این دوره دو قسم تحریر داشته اند: يك قسم آنکه (هُوز وارش) یا (زوارش) مینامیده اند - و قسم دیگر موسوم به (پازند) بوده است.

در پازند - فارسی ساده بوده است یعنی همانطور که مینوشته اند میخوانده اند و لغات و تلفظات پهلوی بوده است. - و در (هُوز وارش) آنطور که مینوشته اند نمی خوانده اند باینمعنی که در کتابت لغات سیمیتیکی را مخلوط با لغات پهلوی مینوشته اند و در قرائت آنها را بالفاظ

بقیه از صفحه قبل

تمیز حروف و کلمات از یکدیگر - و گاهی بلغت دیگری مینوشته اند و بلغت خود میخوانده اند مثل آنکه سریانی مینوشته و بفارسی میخوانده اند. انتهی ملخصاً.

[۱] صاحب آثار العجم مینویسد که هر دو خط پهلوی ساسانی و عراقی دارای هجده حرف است ولی هر يك بعضی از حروف را ندارند - حروف خط پهلوی ساسانی را اینطور نوشته است (ا ، ب ، پ ، ت ، ج ، د ، ر ، ز ، س ، ش ، ك ، گ ، ل ، م ، ن ، و ، ه ، ی) و در رقم عراقی بجای حرف (چ) (خ) است. مدارك او چندان معلوم نیست خداوندش رحمت کند.

- ایرانی مبدل ساخته و بفارسی میخوانده اند - چنانکه در کتابت :
 مالکا، مالکان مالکا، شمس، سنه، آب،
 من، که لغات آرامی هستند مینوشته و در قرائت : شاه،
 شاهان شاه، آفتاب، سال، پدر، از، می
 خوانده اند. - اردشیر بابکان در يك کتبه خود را (مالکان
 مالکا اران) خوانده و این عبارت در آن دوره (شاهنشاه
 ایران) خوانده میشده است. - و عبارت سکه بهرام گور این
 است : مَرْدَیْسَن بَغی وَرَه ران ملکِان ملکا
 ایران و انیران مینوچتری مَن یزتان -
 و معنی این عبارت چنین است و اینطور خوانده میشده. (مَرْدَه
 پرست خدایکان بهرام شاهنشاه ایران و غیر
 ایران آسمانی نژاد از ایردان) - کلمات ملکِان،
 ملکا، مَن، از لغات آرامی مأخوذ است و بپهلوی تلفظ میشده است.

طرزی که در حساب سیاق نویسی ما معمول است شبیه رسم الخط (هوزوارش) است — زیرا تقریباً عربی مینویسیم و فارسی میخوانیم — مانند اینکه: (ع) و (و) و (ال) که تقریباً عشره و مائه و الف عربی است مینویسیم و در قرائت: ده، صد، هزار، میخوانیم و شاید رسم الخط سیاقی ما تقلید از وضع کتابت (زوارش) عربی باشد خلاصه: خط معمول این دوره همان دوره (خط پهلوی) بوده نهایت اینکه گاهی با این خط لغات آرامی نوشته و پهلوی خوانده میشده است و گاهی خالی از هوزوارشی بوده است مانند کتابهایی که در آسیای وسطی بزبان پهلوی خالص خالی از زوارش پیدا شده است [۱].

علت اینکه لغات سیمیتیکی زیاد داخل پهلوی شده و ایرانیان را با این زبان بیگانه آشنا ساخته است همانا ارتباط ایرانیها با ملل سیمتیک (آشوریها و بابلیها و آرامیها) بوده است. — و بعقیده ما

[۱] مشیرالدوله در تاریخ — و همو مینویسد که رسم الخط زوارش در ممالک دیگر از آسیای غربی نیز معمول بوده است — چنانکه بابلیها و آشوریها درازمنه قدیمه کلمات سومری مینوشتند و به (بابلی) میخوانده آند — مثل اینکه در زبان اکدی پدر را (آددا) میگفتند و آشوریها (آد) مینوشتند و اب میخوانده آند — و در کتابت انکلیسی امروزی هم یازده کله زوارش وجود دارد یعنی یازده کله را باختصار بلاتینی مینویسند ولی بانکلیسی میخوانند. — و این بنده مکرر در عوام ترك زبان دیده ام که کاغذ را بفارسی مینویسند و ترکی میخوانند مخصوصاً قومی که زبان اصلی آنها ترکی نبوده است مانند بعضی اقوام ایران.

از جمله اموری که باعث وجود وضع تحریر (هوزوارشی) شده است این بوده که ایرانیان بالعت پهلوی بیشتر از زبان و خط آرامی مأنوس بوده اند - و چون تدریجاً با این خط آشنا شده اند استعمال لغات سیمتیکی کمتر شده است چنانکه می بینیم رسم الخط (هوزوارشی) بیشتر متعلق باوایل دوره ساسانیان است و در اواخر بیشتر رسم الخط (پازند) معمول بوده است .

خط مانی - اوستائی - سُغدی

علاوه بر خط پهلوی چند خط دیگر نیز در دوره ساسانیان ایجاد شده است : یکی در زمان شاپور اول (مدت سلطنت ۲۴۱-۲۷۱ م) بتوسط مانی که موسوم به (خط مانی) است . - خط مانی نیز از خط آرامی اقتباس شده است صاحب الفهرست مینویسد که خط منانی (مانی) در خط فارسی و سریانی اقتباس شده و حروفش از خط عربی زیادتر است - و برای این خط صورتی رسم کرده است دیگر خطی که کتاب اوستارا بدان مینوخته اند و از اینجهت مشهور به (خط اوستائی) است - اختراع این خط بقول بعضی در قرن ششم میلادی شده است . - خط اوستائی از روی خط پهلوی اقتباس شده ولی خیلی سهلتر از خط پهلوی است زیرا در این خط هجای کامل مراعات و برای هر صدای متحرك با ساکن علامتی وضع شده است و از چپ بر راست نوشته میشده است (بعکس خط پهلوی که بتصریح بعضی از راست بچپ نوشته میشده است) - و دیگر خطی

موسوم به (خط سغدی) آن هم از خط آرامی اقتباس شده است. --
خط سغدی را در آسیای وسطی یافته اند و از ابتدا در همانجا انتشار
یافته و به (خط اویغور) مبدل شده است. -- خط آخری را برای
کتابت زبان ترکی بکار میرفته و بعد ها بخط مغول و منچو تبدیل
چنانکه اکنون هم معمول است [۱].

هفت خط فارسی

مطابق نقل ابن مقفع

نگفته نگذیریم که ابن ندیم [۲] در کتاب (الفهرست) از قول
عبد الله ابن مقفع نقل میکند که: فارسیها دارای هفت قسم خط
بوده اند - ۱ - دین دفتری که کتاب اوستا با آن نوشته

میشده است. ۲ - ویش دبیری و آن دارای (۳۶۵)
علامت بوده اند که با آنها انواع فراست و زجر و اشارات چشم و ایاء
و غمز و امثال آنها نوشته است. ۳ - گسستج دارای بیست و
هشت حرف که عهود و مکاتیب رسمی و مهرها و مسکوکات با آن

[۱] این قسمت عیناً مأخوذ است از تاریخ ایران پیرنیا.

[۲] ابو الفرج محمد بن اسحق بن یعقوب الندیم الوراق — از رجال نامی

تاریخ و ادب است — وفاتش در حدود (۳۸۵ هـ) اتفاق افتاده است.

نوشته میشده است . ۴ - فیتیم کستج دارای بیست و هشت حرف

که طبّ و فلسفه با آن نوشته میشده است . ۵ - شاه دبیری که ملوک و اعیان دولت اسرار دولتی را با آن مینوشته اند . - و کتابت رسائل با خط موسوم به (نامه دبیری) یا (هام

دبیری) بوده است که تمام اهل مملکت با آن مینوشته اند بجز سلاطین و این خط نقطه نداشته و دارای سی و سه حرف بوده و آنچه عموم تلفظ میکردند همان را مینوشته اند و گاهی بلغت سریانی بابلی مینوشته و بفارسی میخوانده اند . ۶ - راز سهریه که فقط

مابین سلاطین بیکدیگر معمول بوده است و ملوک اسرار خودشان را با آن مینوشته اند و حروف و اصواتش چهل تا بوده و برای هر حرف و صوتی صورتی مخصوص داشته است و لغت نبطی در آن نبوده است .

۷ - راس سهریه که دارای بیست و چهار حرف بوده و نقطه

نداشته و گاهی مخصوصاً کتب منطق و فلسفه بدان نوشته میشده است . و بعد از ذکر هفت قسم خط اشاره بر رسم الخط (زوارش) و اینکه بالغ بر هزار علامت داشته است میکنند و صورتی از تمام این خطوط رسم کرده است بغیر از (ویش دبیری - شاه دبیری - راس

سهریه) که میگوید از رسم الخط این سه قسم اطلاعی نداریم .
 ولی مخفی نماناد که هنوز بتحقیق معلوم نشده است که این
 خطوط چه بوده و از کجا آمده است و رسم الخط آنها بطور تحقیق
 معلوم نیست - و از صور این خطوط که صاحب الفهرست نقل از ابن
 مقفع رسم کرده است بطور قطعی چیزی بدست نمی آید - و معلوم
 نیست که اسامی اصلی آنها در زبان پهلوی چه بوده است ؟ و بعلاوه
 خطوطی که او ذکر میکند با (نامه دبیری) که اسم برده است هشت
 قسم میشود . - و از همه اینها گذشته مخصوصاً بنسخه چاپی الفهرست
 چندان اعتمادی نیست زیرا در این نسخه که بدست من افتاد غلطهای
 فاحشی موجود است . باری مقصود ما فقط محض استطراد نقل کلام
 او بود و امید است که بعد از این حقایق این مطالب بطور قطع روشن
 و واضح گردد .

امتداد خط پهلوی تابع از اسلام

خط پهلوی در دوره ساسانیان شروع و امتداد یافته است فاحدود
 يك قرن بعد از اسلام (اواسط دولت بني امیه) - چنانکه مسكوكات
 و اسپیبدان طبرستان اوائل اسلام بخط پهلوی بوده است - و عرب
 بل از اسلام با نقود و دراهم و دنانیر فارسی (رومی) معامله میکرده

اند. — در زمان معاویه مسکوکات بخط فارسی پهلوی بوده است. —
و در زمان عمر درهم بغلی (منسوب براس البغل [۱]) باسکه کسروی
بوده و روی مسکوکات نوشته بوده است (نوش خور) . — و در سال
۶۱ هجری در شهر یزد سکه زده شده است که روی آن باخط پهلوی
نوشته شده است : عبد الله بن زبیر امیر المؤمنین . — و تا زمان حجاج
بن یوسف ثقفی ایرانیان دفاتر دیوانی عراق را باخط پهلوی اداره
میکرده اند و حجاج در مقام برآمد که خط پهلوی را تبدیل بخط
عربی کند و یکنفر از ایرانیان برای دفاتر دیوانی خط سیاق را
وضع کرد : — عبد الملك بن مروان (۶۸-۶۵) امر کرد که تمام
دواوین و سکه ها را بخط عربی بنویسند [۲] و خط پهلوی و رومی
و قبطی را تبدیل بخط تازه کرد [۳] .

گویند اول کسی که عهده دار نقل دیوانها از پهلوی به عربی گشت
صالح بن عبد الرحمن بوده است . — از این کار ایرانیها راضی نبودند
زیرا از يك طرف زبان و خط آنها از میان میرفت و از يك جهت خیلی از کار میافتادند
— گویند که شخصی مروان نام پسر (قزح زاد) که میخواست بجای
پدرش منشی و دفتر دار محاسبات دیوانی بشود حاضر شد که مبلغ

[۱] دروجه نسمیه و ضبط درهم (بغلی) اقوال دیگری نیز هست — رجوع
شود بکتاب لغت و فقه (مانند حواشی شرح لمعه) .

[۲] بعضی گویند طریق سکه زدن را امام محمد باقر ع س بعبد الملك آموخته
و برخی نسبت بخالد بن یزید بن معاویه و بعضی بدیگری نسبت داده اند .

[۳] چند قسمت راجع بمسکوکات ماخوذ است از تاریخ تمدن اسلامی .

کزانی بصالح بدهد و او را از این کار منصرف سازد - صالح قبول نکرد و مروان در حق او نفرین کرد که : خدا ریشه ترا قطع کند چنانکه ریشه فارسی را قطع کردی [۱] .

باری خط پهلوی در قرون اولی اسلام مرسوم بوده و در ادوار اسلامی هر چند از رسمیت افتاده ولی باز در بعض جاهاى ایران مخصوصاً موبدان و هیربدان زردشتی برای مکتوبات مخصوصاً مسطورات مذهبی بکار میرفته و در کنبد قبر قاموس بن وشمگیر آثار پهلوی موجود است .

زبان دردوره ساسانی

زبانی که از این دوره معروف است (زبان پهلوی)

میباشد - و این زبان غیر از زبان فارسی قدیم هخامنشی و غیر از فارسی اوستائی (که اوستا در آن انشاد شده) است . و آثاری که از این دوره باقی است از قبیل کتیبه های ساسانی باین زبان نوشته شده است . زبان پهلوی مابین فرس قدیم و زبان امروزی فارسی در حدّ وسط واقع است و اغلب مورخین و زبان شناسان تصریح کرده اند که زبان پهلوی فرزندی (فارسی قدیم) و پدر زبان کنونی فارسی است . دراینکه این زبان در عهد ساسانیان معمول بوده است حرفی نیست

[۱] در مجله العرفان منطبعة (صدا) مینویسد اول کسی که زبان فارسی

پهلوی را برپا نقل کرد صالح بن عبد الرحمن منشی حجاج بوده و حکایت مروان را با صالح نقل کرده است .

ولي در مبدأ پیدایش و وجه تسمیه آن عقاید مختلف است : برخی گویند پهلوی بمعنی شهر است (فردوسی گوید : ز پهلوی برون رفت کاوس شاه) و اهل شهرستانها باین زبان تکلم میکردند و (پهلوی) و (شهری) مرادف یکدیگر است بدلیل اینکه لفظ (پهلوی) بمعنی یکنوع از خونندگی نیز آمده است که آنرا عیناً (شهری) نیز گویند [۱] - و برخی گفته اند که پهلوانان یعنی نجبا و ارکان دولت و اعیان باین زبان متکلم بوده اند - و (پهلوی) بمعنی نجیب و شریف است (فردوس گوید : جوان بود و از گوهر پهلوان خردمند و بیدار و روشن روان) [۲] . عبدالله بن مقفع میگوید [۳] که پهلوی منسوب به (پهل) است و (پهل) نام چند شهر مهم ایران بوده است : اصفهان ، ری ، همدان ، نهاوند ، آذربایجان ، و در این شهرها این زبان معمول بوده است . - و بعضی نوشته اند که (پهلوی) بهممان معنی (شهری) است ولي در قدیم اطلاق لفظ (شهر) فقط باصفهان و ری و نهاوند [۴] یاری و همدان و نهاوند [۵] میشده و شهر مهم آنها بوده اند و زبان اهالی این شهرها موسوم به (پهلوی) است و سایر جاها را شهر نمی گفته اند . - و برخی نوشته اند که پهلوی منسوب به (پهلوی) بمعنی ارکان و اعیان است و مجازاً بر محل اجتماع ایشان که اردوست اطلاق کنند پس (پهلوی) زبان (اردو) است [۶] .

[۱] برهان جامع [۲] ذیات اللغات [۳] الفهرست ابن ندیم [۴] مطابق

نقل آثار العجم [۵] غیث اللغات [۶] منقول از سراج اللغات در لغت (پهلوی) .

در سابق نیز این عقیده را از بعضی ذکر کردیم که اصل کلمه پهلوی از (پارتی) آمده است [۱] -- و این زبان در دوره پارتیها (اشکانی) وجود گرفته و بعد از آن شیوع یافته است. -- برخی از مورخین گویند کلیه زبان پهلوی دو لهجه داشته است: یکی «پهلوی شمالی» یا «اشکانی» و دیگر «پهلوی جنوبی» یا «ساسانی» -- و اسامی را دلیل این مطلب قرار داده اند که در دوره ساسانی و اشکانی باین دو زبان حرف میزدند [۲].

[۱] عقیده آلشوزن (Olchhausen) هم همین است -- و طریقه اشتقاق این لفظ را برخی اینطور ضبط کرده اند که کلمه: (پهلوی) در اصل (پارتاوا) بوده و بعد از آن بتحریف یا تغییر لهجه (پارتاوا) شده و بعد از آن پارتاوا (پارهاو) شده و بتبديل حرف (راء) بحرف (لام) مانند (سور و سول، کاجار و کاجال، اروند والوند، زلو و زرو) لفظ پارهاو (پالهاو) شده است و بتقدیم حرف (هاء) بر (لام) کلمه (پالهاو) در تلفظ (پاهلاو) و (پهلوا) گشته است. -- و نظیر این تحریفات در زبان فارسی هر چند زیاد است مانند مهر چهر که بقول بعضی در اصل پهلوی «میتروچیترا» بوده است ولی بعقیده ما این حرفها دلایل قطعی ندارد و بجز حدس و تخمینی بیش نیست و حال حدس معلوم است والله العالم.

[۲] تاریخ مشیرالدوله -- و جناب مؤلف گاهی بالاتر از این رفته میگوید در اواخر دوره هخامنشی مخصوصاً همین زبان پهلوی یا زبانی نزدیک بآن معمول بوده

شعب مختلفه زبان فارسی

علاوه بر زبان « پهلوی » و زبان « فارسی قدیم » هخامنشی که بعض مورخین و فرهنگ نویسان فارسی کاهی از آن به « فارسی باستانی » و کاهی به « فارسی صرف » و کاهی فقط به « فارسی » و کاهی فقط به « باستانی » تعبیر کرده اند [۱] . - در السنه ادبا و مورخین و لغت نویسان فارسی نام چند زبان دیگر شایع است . - مانند : دری ، خوزی ، سُغدی ، هر وی ، زاوی ، سگزی ، سیانی .

ما بین اینها از همه معروفتر زبان (دری) و در زبان شعرا و ادبا خیلی مشهور است * یکی تازه کن قصه زره تشت بنظم دری و بخط درشت * - راجع بوجه تسمیه دری و اینکه اصلاً چه زبانی

بقیه از صفحه قبل

است . انتهی — ولی در صورتیکه ایجاد این زبان اصلاً منسوب یارتینها باشد رواج آن در دوره هخامنشی معقول نیست مگر اینکه بگوئیم موجد این زبان یارتینها نبوده اند و قبل از آنها وجود داشته است چیزی که هست بنام آنها معروف شده است (بنا بر اینکه اصل کلمه پهلوی تحریف شده یارتنی باشد) .

(۱) اختلاف تعبیر بعضی را بابتباه انداخته و تصور کرده اند که اینها چند زبان مختلف است .

است عقاید مختلف و بعضی ضد دیگری است. - بعضی گویند منسوب به « دره » کوه است مانند کبک دری * منوچهری گوید کبک دری ساق پای در قدح خون زده است * و چون روستائیان در دره های کوه بدان ناطق بوده اند آنرا « دری » گفته اند و از این جهت آنرا فصیح گویند که مخلوط بزبان دیگر نبوده است [۱]. - و بعضی نوشته اند که اردشیر در زمان خود جمعیتی را تشکیل داد که از زبان های مختلف يك زبان عمومي اختراع کنند و هر کس عرایض خود را بدربار سلطنتی با آن بن بگوید یا بنویسد و از این جهت آنرا « دری » گفته اند که منسوب به « دربار » سلطنتی است و عیب این زبان این است که در تلفظ خیلی دراز و پهن اتفاق افتاده مثل اینکه شخص اجنبی زبان فارسی را از روی کتاب آموخته باشد [۲]. - صاحب غیاث اللغات در ذیل لفظ « دری » این حکایت را نسبت به بهمن میدهد و مینویسد که در زمانه بهمن چون مردم از اطراف بدرگاه او می آمدند و مردمان زبان یکدیگر را نمی فهمیدند حکم کرد که زبانی وضع کنند که برادر پادشاه بدان تکلم کنند لهذا « دری » نامند یعنی زبان درگاه سلاطین و این زبان از دیگر زبانهای فارسی فصیح تر است [۳]. - صاحب الفهرست از قول ابن مقفع آورده است که زبان فارسی چند

(۱) غیاث اللغات .

(۲) آئینه اسکندری .

(۳) سندش رشیدی و برهان است .

قسم بوده است : فارسی که موبدان و علما و امثال آنها بدان تکلم می کرده اند و لغت اهل فارس بودداست (گویا مقصودش فارسی باستانی باشد) پهلوی منسوب به (پهله) نام چند شهر ایران^[۱] دری که لغت مخصوص حاضرین دربار سلطنتی بوده است (و اما الدریه فلغة مدن المدائن و بها يتكلم كل من بباب الملك و هي منسوبة الى الحال حاضرة الباب - الفهرست نقل از ابن مقفع) . - خوزی که سلاطین و اشراف در خلوت و مواقع عیش و عشرت با خواص و نزدیکان مخصوصین خودشان بدان سرف میزده اند . - سریانی که اهل علم و سواد بدان تکلم میکرده اند^[۲] . - از اینجا معلوم میشود که وجه تسمیه این زبان به (دری) همان نسبت بدرگه و دربار است ولی ممکن است با وجه تسمیه قبل در مقصود متحد نباشد زیرا محتمل است که مقصود ابن مقفع از اختصاص به درباریان این باشد که ما بین خود دراریان معمول بوده است نه عموم مردمی که بادرار سروکار داشته - باری بعضی دری را به فصیح تفسیر کرده اند و گفته اند هر لغتی که در آن نقصان نباشد دری است مانند اشکم، اسپید، اُشتر، افریدون

[۱] سابق از او نقل شد [۲] برخی گفته اند که زبان (خوزی) لغت اهل خوزستان بوده - و بعضی گفته اند که زبان (سریانی) جزء السنه ایران نبوده و زبان مترجمین سریانی نژاد دوره ساسانی بوده است

وشکم ، سید ، شتر ، فریدون ، دری نیست . — برخی زبان بلخ و بخارا و مرو را دری دانسته اند و برخی لغت اهل بدخشان [۱] و بعضی گویند سابقاً زبان اهل بلخ و بخارا پهلوی بوده و زبان اهل همدان وری و غیرهما دری [۲] — و بعضی گویند زبان دری مطلق زبان فارسی است و فارسی امروزی همان است — و بعضی گویند زبان دری زبان اشکانیان بوده است [۳] — و بالاخره دسته زبان دری را بزبان خالص غیر مخلوط و جمعی بزبان غیر خالص مخلوط بالسنة دیگر تفسیر کرده اند .

فرهنگ نویسان راجع بزبانهای دیگر از قبیل ، زاوولی ،

سغدی ، سگزی ، هروی ، ساکت هستند و بیشتر می نویسند که این زبانها متروک است [۴] .

عقیده نگارنده در عده از زبانهای فارسی

سابقاً در خصوص عواملی که در ادبیات موثر است شرحی نگاشته ایم — اینک بادر نظر داشتن مطالب گذشته میگوئیم : همانطور که اهالی دو مملکت در اثر اختلاف محیط و مختصات جغرافیائی و اختلاف نژاد و استعداد و جهات سیاسی و غیره در لهجه و زبان بایکدیگر مختلفند —

[۱] فرهنگ برهان جامع [۲] فرصت در حواشی آثار المعجم [۳] در البتجان

[۴] غیاث اللغات و فرهنگ برهان جامع .

اهالی بلاد و قري و قصبات يك مملكت ممکن است در يك زبان اختلاف لهجه و لغات داشته باشند. — نه تنها امر در بقعه امکان باقی است بلکه واقع و محسوس است. — و از اینجاست که شعب و لهجه های فرعیه (Dialectes) هرزبانی ممکن است زیاد باشد و اختلاف ما بین شعب فرعیه گاهی بجائی میرسد که حکم السنه مختلفه پیدا میکنند و باندازه از یکدیگر دور میشوند که طرق ارتباط آنها با هم بالمّرّه قاریک گشته یافتن راه اشتقاق یکی از دیگری یا هر دو از اصل واحد خیلی مشکل میگردد.

همین طور است زبان فارسی که شعب فرعیّه بسیار دارد و فارسی زبانان که در مملکت ایران و غیره متفرق هستند اختلاف زبان و لهجه دارند: — گذشته از این در خود مملکت ایران محسوس است که ما بین شهرها و دهات اغلب هریکی با دیگری در لهجه و لغات و زبان تفاوت دارند بطوری که میتوان گفت تقریباً هر شهری در زبان فارسی شیوه مخصوصی دارد باینکه تمام آنها داخل زبان فارسی است — و بعلاوه در بعض بلاد و قري و قصبات ایران زبانی از شعب زبان فارسی معمول است که اغلب آنرا نمی فهمند مانند زبان معروف به (ولایتی) که در بعض دهات اصفهان (مانند: گزاز بلوک برخوار) معمول است و همچنین زبانی که در حسن آباد بدان حرف میزنند.

در صورتیکه اختلاف بجائی برسد که زبان قومی و اهل شهر یا قریه برای قوم دیگر و اهالی شهر و قرای دیگر غیر مفهوم باشد بیک نظر ممکن است آن زبان را زبان مخصوص جدا کائنه دانست هر چند در ریشه اصلی بازبان دیگر متحد باشد. — مگر نه این است که کلیه زبانهای

آرین از يك ریشه مشتق شده اند یا اینکه آنها را السنه مختلف مینامیم ؟ .

بلی : یکحرف در اینجا هست و آن این است که دو زبان را وقتی میتوان دو زبان جداگانه ممتاز محسوب کرد که در نوع جهات از قبیل لغات و صرف و نحو و خصوصیات تراکیب بایکدیگر متباین باشند - و در شعب زبان فارسی این نوع اختلاف خیلی مادر یا اصلاً موجود نیست .

این حرف بجز يك مواضعه و قرار دادی بیش نیست و مقرون بدلیل قاطع عقلی نمی باشد - و ممکن است هر کس راجع بمطلبی جعل اصطلاح و قرار دادی بکند و بقول ارباب علم (لا مشاحه فی الاصطلاح) - آری از روی انصاف در صورتیکه در دو زبان فقط اختلاف لهجه موجود باشد ولی یکی برای اهالی دیگری مفهوم باشد نمیتوان آنها را دو زبان جداگانه مخصوص دانست (نظیر لهجه اصفهانی و طهرانی) - زیرا در این صورت اختلاف مابین دو زبان نیست بلکه اختلاف در میان لهجه هاست و تفاوت در متکلم است نه در کلام مثل اینکه يك کلمه را دو نفر هر کدام بطوری ادا کنند .

خلاصه : شعب يك زبان دو قسم میشود : يك قسم آنکه برای قوم دیگر از اهالی همان زبان غیر مفهوم است و يك قسم آنکه فقط اختلاف لهجه دارد . - و در شعب زبان فارسی هر دو قسم موجود است - مثلاً زبان (ماوراء النهری) که در زبان فرهنگ نویسان بزبان

(سُغدی) معروف است لغت اهالی ماوراءالنهر و در حدود شرقی ایران بوده و از شعب زبان فارسی است و با پارسی پهلوی تفاوت فاحش داشته است بطوریکه شعرای قدیم آن را قسیم و مقابل فارسی قرار میداده اند - منوچهری گوید : * يك مرغ سرود فارسی خواند يك مرغ سرود ماوراالنهری * و در دهات خراسان و ماوراءالنهر نمونه از این زبان باقی است. - و زبان (زاولی) منسوب به (زابل) و زبان (سکزی) منسوب به (سیستان) و زبان (هروی) منسوب به (هرات) شاید با زبان پهلوی همان اندازه اختلاف داشته است که در زبان (سغدی) موجود بوده - از این لحاظ در زبان فوهنگ نویسها بنام (اقسام زبان فارسی) معروف شده اند. و باید نمونه آنها را در دهات قدیمه این نواحی جستجو کرد.

فارسی امروزی هم شعب فرعیّه زیاد دارد برخی باتغییر کلی و برخی فقط با اختلاف لهجه چنانکه بعد از این خواهیم ذکر کرد.

باری : زیاد از مطلب دور نشویم. - کلام ما سابق در خصوص زبان (پهلوی) و زبان (دري) بود. - تصور میکنم اغلب تفاسیر و اختلافاتی که در خصوص این دوزبان شده است فقط اختلاف لفظی و نظیر تفاوت مابین (عنب) و (انگور) باشد و بامراجعه بکتاب ادبی و فرهنگهای فارسی بخوبی واضح میگردد که برگشت بیشتر معانی بیک

معنی میشود و فقط اختلاف در تعبیر است و بعضی احتمالات اساساً محمل صحیحی ندارد - و آنچه بنظر بنده میرسد این است که مرکز شهرت زبان (پهلوی) که در عمل دوره ساسانی بوده است عراق عجم و پاره از بلاد دیگر بوده - و زبان شکسته که اکنون هم در پاره از دهات عراق عجم معمول و بنام زبان (ولایتی) در بعض جاها معروف است مانند بعض روستائیان فارسی زبان همدان و زبان (کزی) اصفهان - نمونه از آثار باقیانده زبان پهلوی است و اینکه در السنه ادبا و مورخین قدیم اسلامی اشعاری که تقریباً بزبان ولایتی گفته شده است بنام (پهلویات) معروف است شاید بهمین ملاحظه باشد [۱]. - صاحب المعجم در چند موضع از کتاب خویش نام پهلویات را میبرد [۲] مخصوصاً در بحر مشاکل که از مختصات فارسی است میگوید و اهل همدان و زنجان و عامه شعرای فارس و عراق مایل بسرودن و خواندن این نوع اشعار هستند و نسبت این زبان را در حقیقت بآنها میدهد .

✽ نمونه از فهلویات المعجم ✽

اج ته و ذ کردن و و ذ بردن اج من
وج ته خو ناوه دادن خوردن اج من

[۱] وجه تسمیه دیگر این نوع اشعار به (فهلویات) این است که در بعض لحن موسیقی که مخصوص ایرانیان بوده همین قسم از اشعار مخصوصاً بکار میرفته است (مانند لحن اورامنان و پهاوی) والله العالم .

ور بنالم ته وانالم مکر کوش

کج ته شمشیر خوش بی کردن اج من [۱]

پاره از شعرای اسلامی شبیه باین سبک اشعار سروده اند نظیر :
بندار رازی [۲] ، بابا طاهر همدانی ، روزبهان شیرازی و غیره [۳] .

بقیه از صفحه قبل

[۲] در چاپ بیروت مثلاً درس ۸۰ ص ۸۱ ص ۱۴۳ ص ۱۴۵ ص ۱۴۶ .

[۱] صاحب المعجم تقطیع این دو شعر را در سه مصراع بر وزن (فاع لاتن
مفاعیلن فعولن) و مصراع سوم را بر وزن (فاع لاتن مفاعیلن مفاعیلن) نوشته است
— ولیکن ممکن است در قرائت بوزن دیگری در آید باینطور (ژ تو و دکردن
وود بردن دژ من ژ تو خوانوه دادن خوردن از من و ربنالم ته وانالم مکرکوش
ژ تو شمشیر خوش بی کردن از من) و در این صورت بر وزن (مفاعیلن مفاعیلن
فعولن) یا (مفاعیلن) خواهد بود .

[۲] خواجه کمال الدین وفات او را صاحب مجمع الفصحا در سال (۴۰۱)

ضبط کرده است .

[۳] شعرائی که این سبک را داشته یابۀ تفنن باین شیوه شعر گفته اند بسیارند مانند :
عبد زاکانی ، سعدی ، حافظ ، بسجا اطعمه ، محمد صوفی ، محمود قاری ، علی
رضا ، یور فریدون ، جلال طیب شیرازی ، ولی اغلب شیوه های شعرای اسلامی
مخلوط از زبان ولایتی و لری و لهجه رازی و غیره است — از متاخرین کسی را
که بنده یافته ام و خوب از این عهده بر آمده است (درویش عباس) گزی
اصفهان است که زمان ناصرالدین شاه را درک کرده و الحاق در این شیوه شاعر خوبی
بوده است از اشعار او بسیار دارم .

این بود عقیده ما در خصوص زبان (پهلوی) و برای مدّعی خود ادله و شواهد بسیار دارم که این مختصر کنجایش ذکر آنها را ندارد - و اما راجع به (زبان دری) آنچه از روی ادله و شواهد

حدس میزنم این است که این زبان عبارت است از زبان قلمی و کتابی و درسی - معلوم است که این زبان از زبانی که در محاورات و مکالمات عمومی متداول است فصیح تر و منضبط تر است زیرا زبان محاوره اغلب دچار تحریف عوام و تغییر و اختلاف لهجه میشود - این است که زبان دری زبان ادبی گشته و تألیفات و کتب باین زبان نوشته شده است - و بخوبی محسوس است که در فارسی امروزی عموم فارسی زبانان هر چند در تلفظ بایکدیگر کمال اختلاف و مبانیت را داشته باشند در کتابت متحد و موافق هستند - و بعقیده ما اینکه در السنه مورخین و فرهنگ نویسان افتاده که در زمان بهمن یا اردشیر از السنه عمومی زبان واحدی انتخاب شد تطبیق بایک چنین زبانی میشود - و این که بعضی (دری) را به (فصیح) تفسیر کرده اند باز مطابق عقیده ماست و همچنین بعضی از تفاسیر دیگر مثل اینکه زبان دری خالی از نقصان بوده است - و محتمل است که این زبان ابتدا برای مراسلات یا مکالمات درباری انتخاب شده و بعد از آن رفته رفته بخارج سرایت کرده باشد و از این جهت آنرا (دری) گفته اند .

و از شعر نظامی که میگوید : خرد نامه هارا زلفظ دری بیونان زبان کرد

کسوت کُری - معلوم میشود که این زبان همان زبان فارسی بوده است که مؤلفات با آن نوشته شده بوده است خلاصه سخن اینکه زبان (دری) بر فرض وجودش قبل از اسلام عبارت بوده است از زبان قلمی درست و ناشکسته و بازبانهای دیگر فارسی ضد و مباین نبوده بلکه زبان کتابی قلمی و جامع الشتات السنه فارسی بوده است - و از روی همین مأخذ ادبا و شعرای بعد از اسلام نیز زبان فصیح قلمی را زبان (دری) گفته اند - و مراد از (لفظ دری) و (نظم دری) و امثال این تراکیب در السنه ایشان همان نظم و لفظی است که درست و ناشکسته و بازبان کتابی و قلمی باشد (چو عندلیب فصاحت فروشد ایحافظ تو قدر او بسخن گفتن دری بشکن) صاحب المعجم در انتقاد از بندگان رازی و اشتباه او در بحور عروض چیزی مینویسد که خلاصه آن این است : اهل همدان و زنجان که در پهلویات سخن فراوان گفته اند در خطاهای عروضی معذورتر از بندگان باشند که زبان او بلغت دری نزدیکتر از پهلوی است و در صنعت (تغویف) مینویسد که باید از غرایب الفاظ و مهجورات لغة الفرس در آن مستعمل نباشد بل که از صحیح و مشهور لغت دری و مستعملات الفاظ عربی که در محاورات و مراسلات فارسی گویان متداول باشد مرکب بود .

نگفته نگذیریم که اگر تصریح امثال ابن مقفع بوجود چنین زبانی قبل از اسلام نبود ممکن بود بگوئیم که اصل این اصطلاح متعلق ببعده از اسلام است .

رواج زبان پهلوی تا بعد از اسلام

چنانکه خط پهلوی در قرون اولای اسلام معمول بوده زبان پهلوی مخلوط به هوزوارش نیز متداول بوده است. — زبان پهلوی تا قرن دوم و سوم اسلام شایع بوده و تا قرن پنجم در زردشتیان برای مسطورات مذهبی بکار میرفته [۱] — ولی عموم در آتوقع زبان پهلوی را نمی فهمیده اند و فقط اشخاصی بوده اند که زبان پهلوی را تحصیل می کرده و میدانسته اند نظیر ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی و غیره — فخرالدین اسعد کرکانی در سال (۴۴۰) هجری قصه ویس و رامین را از پهلوی بفارسی معمول آن دوره ترجمه و نظم کرده است چنانکه خود در اول کتاب گوید: « ندیدم زان نکوتر داستانی نماید جز بخرم بوستانی » ولیکن پهلوی باشد زبانش » نداند هر که بزخواند بیانش » نه هر کس آن زبان نیکو بخواند » و گر خواند همی معنی نداند » — و این اشعار خود دلیل است که در آن موقع زبان پهلوی بوده ولی هر کس نمی فهمیده است.

بعد از رواج خط و زبان عربی پهلوی فقط مخصوص موبدان و هیربدان زردشتی بوده است — رفته رفته زبان پهلوی متروک شده و بعقیده ها از شهرها بیرون رفته و در یارۀ ازدهات ایران آثاری باقی گذاشته است.

و برخی از سابقین در جائی نشو و نما کرده بوده اند که در سابق مرکز زبان پهلوی

[۱] تصریح تاریخ مشیرالدوله و آقای تقی زاده در کاوه و لمویحات این ندیم و بعضی مستشرقین

بوده و از روی آثار باقیه با اصل آن مأنوس شده اند .

موسیقی در دوره ساسانی

در دوره قدیم اول و قبل از عهد ساسانیان بعضی قسمتهای موسیقی در ایران معمول بوده است و آلائی داشته اند که در نوبت زدن صبح و شام و مواقع جنگ و فتح و ماتم و سور و اعیاد مینواخته اند از قبیل آلات نقاره خانه و (تیره) و (کوس) و (کرنا) و (سورنا) و (جام) و (جلجل) و (خر مهره) و (خم) و (کاودم) و امثال آنها [۱] .

در عهد ساسانیان موسیقی خیلی اهمیت و اعتبار پیدا کرده بجای

[۱] تیره دهل کوچکی است که میانش باریک و دوسرش پهن باشد رودکی در کلبه و دمنه گوید : (پس تیری دید نزدیک درخت) (هر کپی بانگی بجستی تند و سخت) — کوس دو چیز است که سخت بر هم زنند مثل آنکه دو کس در راه دوش بر دوش یا پهلوی پهلوی زنند و قسمی از آن این است که مانند خمی است مسین یا روئین که پوست کاو بر آن بسته آواز سه گیتی دارد — کوسخانه نقاره خانه است و کاسه و دهل و کوس و نقاره و طبل و کومه و دذامه و مندل و گورکا و شندف همه از يك طبقه بوده است — کرنا مخفف (کارنای) نائی است که در کارزار زنند بعکس (سورنا) که در موقع سور و سرور زنند — جام آنست که در درگاه سلاطین طاسی از هفت جوش میگذاشته و مهره بر آن تعیه بوده است که در انقضای ساعت می افتاده و آوازی از آن بر می آمده است (مهره

که برای موسیقی وزیر مخصوصی معین کرده بودند و اشخاص نامی از قبیل : باربد ، نکبسا ، بامشاد ، رامتین از موسیقی دانان این دوره بوده اند - و در مواقع عیش و عشرت شخص برای سداوت و پرده داری بنام (خرّم باش) معین بوده و مطربان و رامشکران پشت پرده می نشستند و باشاره خرّم باش شروع بنغمه و اشعار مخصوص میکرده اند - اردشیر ساسانی مردم و رجال سلطنت را بسه طبقه ممتاز کرده بود که از آنجمله مطربان و رامشکران بوده اند و هر دسته در حضور او جائی معین داشته اند - بهرام گور بیشتر متوجه عیش و طرب و موسیقی و ساز و آواز بوده و چنانکه سابقاً نوشته شد چندین نفر رامشگر از هند بایران آورده است - و در زمان او مطربان و موسیقی دانان بر همه مقدم بوده اند - انوشیروان همان تقسیمی که اردشیر کرده بود برقرار ساخت -

بقیه از صفحه قبل

بطاس انداختن از اینجا مأخوذ است (و در مواقع شوار شدن آن چامرا برپهلوی ییلی می بسته اند فردوسی گوید : (نزد مهره بر جام بر پشت ییل) (و زو بر شد آواز بر چند میل) - خر مهره ناقوس بزرگی بوده است نظامی گوید (زفریاد خر مهره و کاو دم) (علی الله بر آمد زروئینه خم) - جلیجل - آلتی بوده بیضوی الشكل ۳۵ وجب که آواز مزعج عجیبی داشته است (نظامی گوید جلاجل زنان از نواهای زنك بر آورد خون از دل خاره سنك) خم و کاو دم مانند (نای ترکی) و (سرغین هندی) از جمله آلات ذوات النغمه بوده است که در کارزار و میدان جنگ بکار میرفته است - میرزا محمد علیخان تربیت در محله کنجینه معارف .

- در زمان خسرو پرویز موسیقی در ایران خیلی ترقی کرده است و (باربد) از موسیقی دانان و سازندگان معروف عهد اوست ، - گویند باربد برای هر روزی از هفته نوائی ساخته بوده - و این نواهای هفت گانه بنام (طرق الملوکيه) در کتب موسیقی و تاریخ اسلامی مشهور است - و همچنین برای هر روزی از سی روز ماه لحن ساخته بوده است که بنام (سی لحن باربد) معروف است - و برای ۳۶۰ روز اوستائی (غیر از خمسة مسترقه) ۳۶۰ لحن ساخته بوده است . - قسمتی از لحن ها و نغمات و آوازه های معروف ایرانی دوره ساسانیان در کتب موسیقی و ادب و لغت و السنه شعراي بعد از اسلام از قبیل نظامی و منوچهری شایع است [۱] - از قبیل : نوروزی ، مهرگانی ، ماخوری ، (ماهور) ، اپرین (آفرین) ، شبدیز ، مشکدانه ، خسروانی ، سبز در سبزه ، مازدستانی ، شیشم ، اورامن ، لاسکوی ، شادزوان مروارید ، و غیره [۲]

[۱] مانند قطعه منوچهری که از اشعارش این است: مطربان ساعت بساعت برنواي زیر و بم گاه سروستان زنند امروز کاهي اشکنه گاه زیر قیصران و گاه تخت اردشیر گاه نوروز بزرگ و که نواي بسکنه الخ و ازرقی اشعاری در وصف ربط ساخته و بمناسبت نام چند نواي موسیقي را ذکر کرده است از آنجمله است: چوبی است بی قیاس و در او نقش بی عدد موئی است بی مثال و در آن عقد بی شمار خرمتر از بهار و سراید بزیر و بم که کینه بیابوش و گه سبزه بهار الخ [۲] بعض احتمال داده اند که لحن (شبدیز) لحنی بوده است که باربد برای

نکارنده در کتب ادبی و موسیقی که دسترس داشته ام از قبیل خلاصه الافکار فی معرفة الادوار (تألیف شهاب الدین صیرفی برای سلطان اویس) و رساله موسیقی فارابی والمحاسن والاضداد جاحظ (متوفی ۲۵۵) و چند رساله موسیقی دیگر از قدما - چندین

بقیه از صفحه قبل

خسرو پرویز در مرک شبدیز اسب خسرو ساخته است و خالد بن فیاض این قصه را نظم کرده (حتی اذا أصبح الشبدیز منجدلاً و مکان ما مثله فی الناس مرکوب ناحت علیه من الاوتار اربعة بالفارسیة نوحاً فیہ تطریب) - مشکدانه از جواری شیرین زن پرویز بوده و این لحن شاید راجع باو بوده است - خسروانی لحنی بوده است که الفاظ آن نثر مسجع بوده است در مدح خسرو پرویز - سبز درسبز آوازی است مرکب از هشت لحن - اورامن یا اورامه نوعی از خوانندگی و کوبندگی بوده است مخصوص پارسیان و شعر آن بزبان پهلوی بوده - جمع اورامن (اورا منان) است - صاحب المعجم در یکی از فروع بحر هزج (منعاهلین مفاعیلین نعلون) مینویسد این وزن خوشتر اوزان فهلویات است که ملحونات آنرا (اورامنان) خوانند - و در بعضی مشاکل مینویسد « کافه اهل عراق را بانثا و انشاد ایات پهلوی مشعوف یافتم » و هیچ چیز در آنها آنطور اثر نمی کند که (لحن اورامن و بیت پهلوی زخه رود و سماع خسروی) - لاسکوی اصلاً بمعنی مرغ خوش آوازا است و پارسیان یکی از نواهای خود را باین نام خوانده اند چنانکه عربها سجع کلام را از سجع حمام گرفته اند و در وجه تسمیه (شاد روان مروارید) گفته اند که بارید این صوت را بر شاد روان خسرو خوانده و نام آنرا (شاد روان) نهاده و خسرو طبقی پر از مروارید تار او کرده و از این جهت به (شاد روان مروارید) معروف گشته است .

پرده لحن و صوت را با اسامی فارسی دیده ام که قطعاً خیلی از آنها باقیانده دوره ساسانی است - محض نمونه اسامی ذیل ذکر و از مابقی صرف نظر میشود: زیر افکند، تهفت، زیر کشیده، نوروز بزرگ، بسته نگار، زیرکش خاوران، راست مایه، سازکار، نگار، گردانیده نگار، مرغک، گواشت [۱]، ماذراستالی، دلنواز، آوازۀ زنبور و غیره.

کریستنسن (Christensens) مستشرق دانمارکی بعض اقوال مورخین و اینکه بارید مخترع چندین لحن بوده است مینویسد و میگوید «اسامی نواهای قدیم خیلی اهمیت دارند و چندتا از آن نواها در مدح پادشاه و در باب کنجهای او بوده مثل: خسرو، باغ شهریار، باغ شیرین، اورنکی، شبدیز، هفت گنج، گنج باد آور، گنج کاو، تخت اردشیر، - و چندتای دیگر درباره کارهای

[۱] در فرهنگهای فارسی این لفظ را «کواشت» بر وزن «آلت» ضبط کرده اند - و نگارنده آنرا در رسالۀ شهاب الدین صیرفی و رسالۀ منقول از فارابی «گواشت» یافت - صیرفی مینویسد «دائرة هفتاد و یکم اصفهان است در طبقۀ دهم و آنرا اصفهانك و کواشت نیز گویند» و در رسالۀ منقول از فارابی نوشته شده است «شهناز از زیر افکند می خیزد حجاز از زنگوله می خیزد گواشت از حجاز خیزد زاوولی از مایه خیزد»

پهلوانان قدیم بوده مثل: آئین جمشید، کین ایرج، نوروز کیقباد، سیاوشان، کین سیاوش، پیکرگرد، و غیره - و نواها در مدح بهار و زیبایی طبیعت و تعریف باده و عیش و خرمی هم بوده مثل نوبهاری، نوروز بزرگ، ساز نوروز، سبز در سبز، گل نوش، سرو سهی، کبک دری، پالیزبان، آرایش خورشید، ماه بر کوهان، نوشین باده، روشن چراغ، نوش لیلمان، رامش جان یارامش جهان و غیره.

صاحب فرهنگ برهان جامع سی لحن بار بد را که برای خسرو پرویز مینوخته است اینطور ذکر کرده است: آرایش خورشید یا (آرایش جهان)، آئین جمشید، اورنگی، باغ شیرین، نخت طاقدیسی، حقه کاوس، راح روح، رامش جان یا (رامش جهان)، سبز در سبز، سرو سهی، شاد روان مروارید، شب دیز، شب قرّخ یا (قرّخ شب)، قفل رومی، کنج باد آور، کنج کاویا (کنج کاوس) کنج سوخته [۱]، کین ایرج، کین سیاوش، ماه بر کوهان، مشکدانه مروای نیک، مشکالی، مهربانی یا (مهرکانی)، ناقوسی، نوبهاری، نوشین باده یا (باده نوشین)، بمرروز، نخجیر کانی، - و مینویسد که

[۱] برخی کنج ساخته نوشته اند. - صاحب برهان مینویسد کنج سوخته بمعنی سنجیده نام یکی از نواهای موسیقی بار بد است.

شیخ نظامی دوم و هفتم و بیست و هفتم را انگفته چهار دیگر ذکر کرده که مجموع سی و یک لحن باشد و آن چهار عبارت است از : ساز نوروز ، غنچه ، کبک دری ، قَرخ روز ، کیخسروی .

جناب آقا میرزا عباسخان اقبال آشتیانی (در مجله کاوه شماره ۵) [۱] سی لحن را که نظامی برشته نظم در آورده نوشته اند

[۱] و هم ایشان در نتیجه تتبع در دواوین و فرهنگهای فارسی نام عده از الحان را بدست آورده و یقین دارند که عده زیادی از آنها باقی مانده دوره ساسانی است و چون تفکیک نواهای دوره اسلامی را از الحان دوره ساسانی ممکن ندانسته اند آنها را یکجا در مجله کاوه همین شماره ذکر کرده اند از اینقرار : از ادوار ، یالیزبان ، باخوز ، سبز بهار ، باروزنه ، باغ سیاوشان ، رامشخوار ، رام گل ، راهوی ، زاغ ، ساز گری ، شاد باد ، شاور د ، کاسه گری ، شباب ، سپهبدان ، بند شهریار ، تخت اردشیر ، گنج کاو ، انکبین ، گنج وار ، گنج سوخته ، دل انکیزان ، سروسنه ، چکاوک ، خار کن ، خسروانی ، اشکنه ، نوروز بزرگ ، نوروز خردک ، نوروز بخارا ، باد نوروز ، ساز نوروز ، نوروز کبکباد ، نوشین لبنا ، شهر روز ، ره جامه دران ، مهرگان بزرگ ، مهرگان خرد ، نهاوندی ، نهفت ، زیر بزرگان ، تیزی راست ، زیر خرد ، نیم راست ، بهمنجه ، چغانه پرده خرم ، دیر سال ، پرده زنبور ، درغم ، افسر سکزی ، نکاو ، گلزار ، خما خسرو ، زنگانه ، روشن چراغ ، بهار بشکند ، باغ شهریار ، پیکر گرد ، گل نوش ، تیف گنج ، دیورخت ، ارجه ، زیر افکن ، سیوارتیر ، شیشم ، سر انداز ، قالوس ، هفت گنج ، کاورنه ، زیر قیصران . — ما محض استفاده کلام ایشان را نقل کردیم ولی معلوم باد که اگر محض اسم فارسی مطلوب باشد در کتب موسیقی اسامی فارسی اصطلاحات و الحان و پرده ها بسیار است از قبیل فاختمی ، بسته سپاهان

و (اورنکی) را از جمله الحانی شمرده اند که نظامی گفته و (قرخ روز) را که دیگران متعرض شده اند نگفته اند. — و اگر بفرهنگها و کتب دیگر رجوع کنیم می بینیم که هر يك در خصوص سی لحن بارید که نظامی گفته اختلاف دارند — ما چنان صواب دانستیم که هر چند اطالۀ کلام میشود عین اشعار نظامی را با مراجعه بچندین نسخه قدیم و جدید نظامی باتصحیح (باندازه امکان و فهم خودمان) در اینجا نقل کنیم و تحقیق مطلب را محوّل بمحققین سازیم :

ستای بارید آواز در داد سماع ارغنون را ساز در داد [۱]
 ز صدستان که اورا بود دمساز گزیده کرد سی لحن خوش آواز
 چو یاد از (کنج باد آورد) زاندى زهریادی [۲] لبش کنجی فشاندی
 ز (کنج سوخته) چون ساختی رام ز گرمی سوختی صد کنج را شاه [۳]
 چو (کنج کاو) را کردی نواسنج بر افشاندی زمین هم کاو هم کنج [۴]
 چو (شادروان مروارید) کفتی لبش کفتی که مروارید سفتی

بقیه از صفحه قبل

سپاهان ، همایون ، شور ، شهناز ، سه کاه مایه ، و امثال آنها . و این نکته را در خاطر باید داشت که ممکن است يك آواز چند اسم داشته باشد .

[۱] در بعض نسخ قدیمه (ستا) ضبط شده و بعض فرهنگ نویسان نوشته اند که (ستا) نام لحنی از موسیقی و تنبوری که سه تار داشته است — و در بعض نسخ (سه تار) ضبط شده . [۲] بادی در بعض نسخ قدیمه .

[۳] بجای کنج سوخته در الحان بارید بعضی (کنج ساخته) نوشته اند و گویا ساختگی باشد . (۴) در بعض نسخ (چو کنج کاروان) .

چو (تخت طاقدیسی) ساز کردی بهشت از طاقها در باز کردی
 چو (ناقوسی) بر اورنگ آمدی ساز شدی اورنگ چون ناقوس آواز [۱]
 چو قند از (حقه کالرس) دادی شکر کالای او را بوس دادی
 زلخن (ماه) چون کوهر فشاندی ز بانس ماه وهم اختر فشاندی [۲]
 چو زدن (ارایش خورشید) راهی در ارایش بدی خورشید ماهی [۳]
 چو بر کفّی نوای (مشکدانه) ختن کشتی ز بوی مشک خانه
 چو کفّی (نیمروز) مجلس افروز خرد بیخود بدی تانیمه روز
 چو بانگ (سبزه در سبزه) کشیدی ز باغ خشک سبزی بردمیدی [۴]
 چو (قفل رومی) آوردی در آهنگ کشادی قفل کنج از روم و از رنگ
 چو بزستان (سروستان) گذشتی صبا سالی بسروستان نکشتی
 و کر (سرو سہی) را ساز دادی سہی سروش بخون خط باز دادی
 چو کردی (رامش جان) را روانه ز رامش جان فدا کردی زمانه
 چو (نوشین باده) را در پرده بستی خممار باده دوشین شکستی

[۱] بعضی مصراع اول را (چو ناقوسی واورنگی زدی ساز) نوشته اند.

[۲] در بعض نسخ قدیمه اینطور ضبط شده است و در نسخ چاپی اینطور است
 (چو لخن ماه بر کوهان کشادی ز بانس ماه بر کوهان نهادی) و معنی آن محتاج تأمل است
 [۳] در بعض نسخ قدیمه مصراع اول اینطور است (چو ز آرایش زدی
 (خورشید) راهی) و در بعض نسخ (چو میزد رایش از خورشید راهی)

[۴] در بعض نسخ قدیمه بجای (سبزه در سبزه) سبزه در سبزی و بجای
 خشک (زرد) و بجای سبزی (سبزه) ثبت شده است.

چو در پرده کشادي (ساز نوروز) بنوروزي نشتي دولت آنروز [۱]
 چو بر مشکويه کردی (مشکالي) همه مشکو شدی پر مشک حالی
 چو بر کردی نوای (مهرکافي) ببردی هوش خـلق از مهرکافي
 چو بر (مروای نيك) انداختی بل همه نيکی بدي مروای آن فال [۲]
 چو در شب بر کرفتی راه (شبدیز) شدندي جمله آفاق شبدیز
 چو بردستان (شب فرخ) کشیدی از آن فرخنده تر شب کس ندیدی
 چو بازش رای (فرخ روز) کشتی زمانه فرخ و فیروز کشتی
 چو کردی پنجه (کبک دری) تیز ببردی خنده کبک دلاویز [۳]
 چو بر (نخجیر کان) تدبیر کردی بسی چون زهره را نخجیر کردی
 چو زخمه رندي از (کین سیاوش) پراز خون سیا شان شدی کوش
 چو کردی (کین ابرج) را سر آغاز زمارا کین ابرج نو شدی باز
 چو کردی (باغ شیرین) را شکر بار درخت باغ را شیرین شدی باز [۴]
 چو بر (کیخسروی) آواز دادی بکیخسرو روانرا باز دادی (۵).

[۱] در بعض نسخ (تار نوروز) و در بعض (ناز نوروز) است و صاحب برهان
 جامع (ناز نوروز) را از نواهای موسیقی ضبط کرده است و در ضمن سی لحن
 (ساز نوروز) ضبط کرده است. — و ممکن است لفظ (ساز) جزو لفظ آواز
 نباشد و اصل اسم (نوروز باشد) و لحنی باین نام در کتب موسیقی هست.

[۲] در بعض نسخ قدیمه بجای فال (سال) است.

[۳] در بعض نسخ قدیمه اینطور است (چو کردی غنچه کبک دری تیز ببردی غنچ کبکان دلاویز)

[۴] بجای باغ در مصراع دوم در بعض نسخ (ناز) نوشته شده است.

باری: زیاد از مطلب دور شدیم. - در دوره ساسانیان موسیقی اهمیت و ترقی کامل داشته و مولفات و بقایای این دوره در وجود موسیقی بعد از اسلام دخالت عمده دارد و مسلمین قسمت مهم از موسیقی را از ایرانیان اخذ کرده اند. - از آلات موسیقی دوره ساسانی: چنگ (رباب)، نای، بربط، (عود)، طنبور، کمانچه، غرگ یا غجک، و امثال آنها بوده است [۱] - و بربط و چنگ بقول جمعی از مورخین و موسیقی دانان از آلات مخترعه ایرانیان قدیم است - و گویند که حارث بن کلد، در دربار انوشیروان نواختن بربط را آموخته و بعد از مراجعت در مکه نشر داده است.

بقیه از صفحه قبل

[۱] در بسیاری از نسخ این شعر موجود است و در بعض نسخ قدیمه اثری از بیت نیست - و بنا بر اینکه این بیت باشد و (کیخسروی) نام یکی از سی لحن بارید باشد و بر فرض صحت آن نسخه که قبلاً ذکر کردیم (چو ناقوسی و اورنگی الخ) با اینکه (اورنگ) یا (اورنگی) یکی از الحان باشد مجموع الحانی که نظامی برشته نظم کشیده است سی و یک لحن خواهد شد نه سی لحن که خود نظامی میگوید و بیش از این تحقیق را بنظر محققین محول میسازیم.

[۱] بربط مهمترین آلات موسیقی است که امروزه به «تار» معروف است و بعضی گویند ماخوذ از «باربد» است و برخی گویند که چون شبیه بسینه مرغابی است از آن جهت بربط گفته اند و بعضی گویند چون در موقع نواختن بسینه گذارند؟! آنجهت آنرا «بربت» گفته اند بربط از ابتدا چهار تار داشته و اکنون پیمهار ده رسیده است. - چنگ از آلات کثیرالآوتار است و بعضی ۲۴ وتر و برخی

و بعض از شعرای جاهلیت از قبیل اعشی « میمون بن قیس متوفی ۶۲۹ م » که در دوره انوشیروان بمداین رفته اند لفظ فارسی بعض آلات موسیقی را عیناً در عربی ذکر کرده اند و این بیت منسوب باوست « النای زم و بریط ذی بحة والصنبح یبکی شجوه ان یوضعا »

بقیه از صفحه قبل

کتر یا بیشتر بر آن می بسته اند - طنبور از ساز هائی است که بشکل امروء بوده دسته بلندی دارد و در قدیم دو وتر بر آن می بسته اند - و الحال شماره تارهای آن بشش رسیده - و بعضی گویند که شبیه دم برم بوده و معروف به « دنب برم » بوده است و طنبور معرب آن است - کهانچه از آلات مجروره و دسته کوتاهی دارد که با کمان و تاردار مینوازند - کهانچه در اوائل يك وتر داشته و الحال بچهار رسیده است و چهار تار را « شوشك » نامند - عرك یا عجك نوعی از کهانچه است که کاسه بزرگتری داشته است - و مهری و اکری و سنطور و قانون و نزهت و مغنی هر شش تا مانند چنك از آلات کثیر الاوتار بوده و در ایران معمول هستند و تفاوت عمده آنها این است که هیئت چنك مثلث و قانون ذوزنقه است و دیگر آنکه اوتار چنك مفرد و سنطور جفت و قانون سه تار دارد و نزهت از ترکیب دو قانون بعمل آمده « ۱۰۸ » تار دارد و مغنی را از قانون و نزهت و رباب ترکیب و اقتباس کرده اند و دوتای و بیشه وئی انبان و موسیقار از جنس نای است - کنجینه معارف میرزا محمد علیخان تربیت - و مخصوصاً در خصوص موسیقی و موسیقی دانان ایران رجوع شود بآن مجله بنکارشات ایشان

شعر در دوره ساسانی

سابقاً راجع بحقیقت شعر و نظم و وزن شرحی نگاشتیم اینک محض تذکار می‌کوئیم : اغلب دانشمندان و فلاسفه بزرگ از قبیل ارسطو و ابوعلی سینا و خواجه نصیر طوسی شعر را تعریف کرده اند و چیزی را که رکن عمده ماهیت کلام شعری قرار داده اند تخیلاتی است که موجب تأثر و اقتباس یا انبساط خواننده و شنونده می‌گردد - و گاهی بالاتر رفته : نغمه و آهنگ را نیز داخل در فصول تعریف و جزء مقدمات حقیقت شعر قرار داده اند (۱) . - و هیچکدام از محققین وزن قافیه را باین معنی که در علم عروض و قوافی امروزی معروف است داخل در حقیقت شعر نشمرده اند . - کلام موزون

در اصطلاح قدما باشتراك بردو معنی اطلاق می‌شده است - یکی حقیقی که عبارت است از تطابق عدّه ایقاعی یعنی حروف ملفوظه بحسب حرکات و سکونات - و دیگر مجازی که عبارت است از هیاتی که عارض سخن می‌شود از جهت ناوای اقوال بحسب ظاهر شبیه بوزن .

در مبحث سابق ترقی موسیقی را در این دوره بیان کردیم . - حال می‌کوئیم : با در نظر گرفتن مطالب گذشته هیچ جای تردید باقی نمی‌ماند که ایرانیان در این دوره شعر داشته اند و اشعار آنها قطعاً دارای

(۱) رجوع شود بکتاب « شفا » ابوعلی سینا و « اساس الاقتباس » خواجه

در منطق و « کتاب الشعر » ارسطو .

وزن لا اقل بمعنی مجازی بوده است [۱] - زیرا مسلماً دارای عواطف بوده اند و جمعی که حاکی از تخیلات و احساسات قلبی بوده داشته اند - و همان جلی که با نغمات و آوازهای موسیقی خوانده میشده است قطعاً دارای وزن ایقاعی بود و الفاظ آنها یکنوع انتظام موسیقی داشته و دارای فواصل زمانهای متساوی بوده است - و بعلاوه در غنای موسیقی آنها یکنوع سجعی هم مراعات میشده است و اما اینکه عروض این دوره و اوزان منظومات او چه بوده است بطور تفصیل اطلاعی نداریم . - علاوه بر آنچه ما گفتیم از روی شواهد و ادله تاریخی وجود شعر در دوره ساسانی ثابت میشود - و جذاب آقای تقی زاده و آقای آقا میرزا عباسخان اقبال آشتیانی و فاضل مستشرق کریستنسن (Christensens) دانمارکی در اثراتبemat و تحقیقات کافی وجود شعر را در این دوره به حد وضوح اثبات کرده اند - آقای تقی زاده برای اشاره بوجود شعر فارسی در عهد قدیم و سر و کار داشتن ساسانیان با اشعار با وجود اینکه بعقبه ایشان شکی در وجود آن نیست بدو حکایت از خزانه الادب عبدالقاهر بن عمر بغدادی (متوفی ۱۰۹۳) استشهد کرده اند که بطور تلخیص نقل میشود - فقره اول اینکه در خزانه الادب در ضمن شرح شعر جاهلی مشهور اعی (از بنی قیس)

(۱) وزن بمعنی اعم در خیلی از حرکات و اصوات محسوس است مانند صداهای یکنواخت که از راه رفتن و کوفتن مطر و امثال آنها پیدا میشود بطوریکه اگر آنها در لفظ حکایت کنند موزون میشود .

- ما بکاء الکبیر، الاطلاع وسؤالی وما یرد سؤالی، حکایتی از شرح ادب الکاتب ابن قتیبه (تألیف عبد الله بن محمد بن السید البطلیوسی ۴۴۱ - ۵۲۱) نقل شده است. باینطور که: ابن السید آورده که طلیحہ اسدی از اشراف عرب بدربار کسری (خسرو پرویز) می رفته و یکمرتبه مصادف باعید شده است و در اینموقع دیده است که مغنی دومرتبه اشعار عربی خوانده و برای کسری آنها را ترجمه کرده اند و او نپسندیده و بعد از آن مغنی شعر پارسی خوانده و شاه را خوش آمده و طرب کرده و جام نوشیده است. - فقره دوم اینکه باز در همان کتاب نقل از (کتاب الشعراء ابن قتیبه) شده است که کسری انوشیروان روزی شنید که اعشی باین بیت تغنی میکنند: اَرَقْتُ وما هذا السَّهاد المؤرَّق ومابی من سقم ومالی ممشَقْ، یعنی بیداری کشیدم (یا میکشم) و خوابم نمی برد و چیدست این بیخوابی که بیدار نگام میدارد در صورتیکه در من نه دردی است و نه عشقی - انوشیروان گفت این عرب چه می گوید و ترجمه این بیت را خواست - بعد از شنیدن ترجمه گفت پس ار در این صورت دزد است [۱].

آقای آشتیانی در (مجله کاوه اولاً از روی ارتباط شعر با موسیقی و ثانیاً بچند فقره اسناد تاریخی وجود شعر را در ایندوره ثابت کرده است و خلاصه مطالب او از اینقرار است که: باوجود ترقی موسیقی در دوره ساسانیان و رواج بازار غنا در آن دوره چگونه ممکن است که

[۱] فقره دوم از این دو حکایت مستقیماً وجود شعر پارسی را اثبات نمی کند

ایرانیان با فوق آن دوره شعر نداشته و بسرودن آن پیرداخته باشند در صورتیکه اسناد تاریخی متین بوجود آن در دست است - از آن جمله اینکه ابن مقفع در دو جا از مقدمه کلیله و دمنه گوید « انوشیروان در روزی که بافتخار برزویه طیب و شادی آوردن کلیله و دمنه جشن گرفت شعرا و خطبای مملکت خود را فرمود تا در جشن حاضر شوند و هر کدام مناسب آن روز چیزی سازند » - و دیگر اینکه دولتشاه در تذکره خود می نویسد که « ابوطاهر خاتونی گفته که بعهد عضد الدوله دیلمی هنوز قصر شیرین که بنواحی خالقین است بالکل ویران نشده بود در کتابه آن قصر نوشته یافتند که بدستور فارسی قدیم این بیت ثبت است: (هر برادر بکیهان انوشه بذی جهانرا بدیدار توشه بذی) - و گذشته از اینها اسامی بعض اشعار و الحان مثل: خسروانی، اورامن، لاسکوی، پهلوی یا فهلوی [۱]، که از دوره قدیم قبل از اسلام باقی مانده و در اسلام هم طرف توجه بوده است وجود شعر را در دوره ساسانی مثبتات مبناید - و بعلاوه لغات چامه و چکامه و سرواد و

[۱] (خسروانی) از الحان باربد است که اثر مسجع بوده و (اورامن) نوعی از خوانندگی مخصوص پارسیان بوده و شعر آن بزبان پهلوی بوده است و اشعار آنرا در دوره اسلامی فهلویات می گفتند و اکثر آنها از بحر مشکلی که از مختصات فارسی است بوده است (لاسکوی) اصلاً نام مرغ خوش آواز پارسیان یکی از نواهای خودشانرا باین نام خوانده اند مثل اینکه عربها مسجع کلام را از روی مسجع حمام برداشته اند - قبلاً هم آنها را گفته ایم.

پساوند [۱] که یقیناً بعض از آنها باقیمانده دوره ساسانی است برای اثبات مدعای ما شواهد دیگری میباشند. - سپس مینویسد از جهات اموری که باعث اشتباه بعضی وانکار وجود شعر در ایندوره شده است باقی نماندن اسامی شعرائی ایندوره است - و از این شبهه در حقیقت دوجواب میدهد: یکی اینکه چون طرف احتیاج مسلمین نبوده از این رفته است و دیگر اینکه موسیقی و شعر کار یک نفر بوده و موسیقی دان شاعر هم بوده است و نام بعض موسیقی دانان ایندوره از قبیل باربد باقی است که الحان خسروانی را تألیف کرده است و احتمال قوی میدهد که باربد مثلاً هم شاعر بوده است و هم موسیقی دان .

کریستنسن مینویسد « ایرانیان عهد ساسانی بلاشک شعر داشته اند و از هر حیث در زبان پهلوی نظمها یا تصنیفها بوده که آنها را با ساز موسیقی میخواندند - در کتاب پهلوی (کارنامه اردشیر) مطالعه می کنیم که اردشیر در اصطبل (ستور گاه) نشسته طبل زد و نغمه خوانی کرد و بانواع دیگر خرّمی نمود الخ . ه

بعقیده ما اگر در کتب ادبی و تاریخی تفحص شود مویدات بسیار برای اثبات شعر در ایندوره یافت میشود - چنانکه بعضی این عبارت را از (رسالة التفضیل بین بلاغی العرب والعجم تألیف ابی هلال عسکری متوفی ۳۹۵) نقل کرده اند که (وان کان فی غیر العرب

[۱] چاه غزل و چکامه شعر و قصیده و (سرواد) بمعنی شعر و (پساوند)

بمعنی قافیه است .

الشعر ايضاً فللفرس اشعار لاتضبط كثرة ولليونانيين اشعار دون الفرس.)
 - ودر كتب تذكره وتاريخ از قبيل المعجم ولباب الباب محمد عوفي
 (در ۶۳۰ حیات داشته است) و مروج الذهب مسمودی (مؤلف در
 ۳۳۶) و غرر ملوك الفرس ثعالبي (مؤلف مابين ۴۰۸ و ۴۱۲) و
 المسالك والممالك ابن خرداد به (مؤلف در حدود ۲۳۰) نسبت
 شعر فارسی بهرام کور داده اند [۱] حتي اینکه صاحب المعجم مینویسد
 (ص ۱۶۹) که بعض حکما بهرام را در عصر خودش بر کفتن شعر عیب
 گرفتند - و عوفي مدعی است که بهرام کور شعر فارسی و تازی داشته
 و مدعی است که در کتابخانه سرپل بازارچه بخارا دیوان او را دیده
 و در مطالعه آورده و از آنجا اشعار نوشته و یاد گرفته است [۲]. -
 این قضایا و شهرتها هرچند در تفاسیل و جزئیات صحت نداشته باشد
 بطور کلی این مطلب را میفهماند که در زمان بهرام یا لااقل در زمان
 ساسانیان شعر فارسی وجود داشته است. - و چگونه میتوان گفت که
 سلاطین ساسانی باشعر و ادب سر و کار نداشته اند با وجود اینکه میدانیم
 شعرا و فصیحای عرب بدربار آنها رفت و آمد میکردند بواسطه شعر و
 ادب نزد آنها مقرب بوده و از آنها فائده میبرده اند - اعشی از

[۱] آقایان سابق الذکر متعرض این قسمت هم شده اند .

[۲] از جمله اشعار عربی که محمد عوفي نسبت بهرام کور میدهد این دوبیت است:
 فقلت له لما نظرت جنوده كانك لم تسمع بصولات بهرام فاني لحامي ملك فارس كله
 وما خير ملك لا يكون له حامي .

اصحاب معلقات (از بنی قیس متوفی ۶۲۹ م) خیلی در مجالس انوشیروان
میرفته و لقیط در دار الانشاء وی نشسته و غنتره عبسی از اصحاب
معلقات (متوفی ۶۱۵ م) مداح او بوده است . و برخی نوشته اند که
ترجمه ایللیاد همر بیپارسی در خزانه کتب فارسیان بوده و آنرا سلاطین
هم باغنا و سرود میخوانده اند [۱].

باری : استدلالی که آقای آشتیانی بلحن (خسروانی) کرده اند
خیلی خوب است — زیرا باتفاق مورخین و فرهنگ نویسان و ادبا و
دانشمندان این لحن که گاهی از آن به (خسروی) و (کیخسروی)
تعبیر میشود — نثر مستجمعی بوده است در مدح خسرو از مصنفات باربد
که بالحن و غنای مخصوصی خوانده میشده است — خواجه نصیر طوسی
در اساس الاقتباس در معنی مجازی موزون مینویسد « هیأتی باشد سخن
را از جهت تساوی اقوال او بحسب ظاهر شبیه بوزن چنانکه خسروانی
های قدیم بوده است » — صاحب تاریخ سیستان مینویسد « تا پارسیان
بودند سخن پیش ایشان برود باز گفتندی بطریق خسروانی » —
صاحب المعجم مینویسد « باربد جهرمی که استاد بربطی بود بناء لحن
و اغانی خویش در مجلس خسرو پرویز که آنرا (خسروانی) خوانند
با آنکه سربسر مدح و آفرین بر رواست بر نثر نهاده است » و
در جای دیگر باین مضمون مینویسد که هیچ نوع شعر و لحنی در کافه
اهل عراق و زنجان و فارس آنطور تأثیر نمی کند که : لحن اورامن

و بیت پهلوی نغمه رود و سماع خسروی) - و ابوهلال عسکری در کتاب الصنائعین میگوید نوعی از الحان در فارسی موجود است که الفاظ آن در قالب غیر منظومی ریخته میسود - و این قبیل اشعار عبارت است از کلمات منشوری که بواسطه کشیدن الفاظ بقالب منظومی تطبیق میشوند [۱] و از این قبیل تصریحات و تلویحات در کتب ادبی بسیار است. خلاصه، تردید نیست که در دوره ساسانیان اشعاری وجود داشته که باغناهای موسیقی میخوانده اند - چیزیکه هست این است که شعر در اصطلاح فعلی حقیقت ثانوی پیدا کرده و چون ما با نظم مقید بوزن و قافیه امروزی مانوس شده ایم و هر وقت شعر می شنویم منظومات کنونی بدهن ما متبادر میشود با اینکه اشعار دوره ساسانی شاید اینطور نبوده بلکه یکنوع تناسب و الحان و اوزان غنائی مخصوصی داشته است [۲] و بعضی نوشته اند که گویا در این شکی نباشد که آن غناهای موزون یا مقفی را با اصطلاح عهد اسلامی و ادبیات آندوره شعر نتوان نامید زیرا که اعراب و هم ایرانیان مسلمان از قرن سوم باینطرف شعر فقط همان اشعار مطابق اوزان عروضی را مینامیدند و بس [۳]. - ولی بعقیده ما چون عروض از موسیقی اقتباس شده است در صورتی

[۱] آقای آشتیانی در مجله کاوه و آقای میرزا محمد علیخان تربیت در مجله کنجینه معارف باین قسمت استشهاد کرده اند. [۲] در معیار الاشعار مینویسد بدینمضمون که این اشعار و الحان و وزن صحیح و منظم نداشته و تناسب آنها نام نبوده بلکه هیأتی بوده اند تام مانند. [۳] تقی زاده در مجله کاوه.

که اشعار دوره ساسانی مطابق توافقی موسیقی بوده است لابد دارای یکنوع وزن عروضی هم خواهم شد نهایت امر اینکه از سبک نغمات و عروض و اوزان و قرائت الفاظ آنها اطلاع کامل در دست نیست.

نمونه از اشعار پهلوی

کریستنسن دانهارکی مینویسد باوجود اینکه همه اشعار بزمی عهد ساسانیان از میان رفته باز چند قفیه های موزون در زبان پهلوی باقی مانده است چنانکه علامه محترم و استاد معظم جناب پروفیسور اندریاس (Andreas) که معلم دارالفنون شهر کونکن (Cöttingen) و ایران شناس مشهور است اظهار نموده اند . کتیبۀ سنگی حاجی آباد که بتیر اندازی شاه شاهپور اول و بنا کردن عمارتی راجع است بایک نطق پادشاهی که در بحر هشت هجائی نظم شده است خاتمه مییابد و آن ابیات در زبان پهلوی این طور است :

(کی چیداغی اَندَری)

(چیدی کی دَستی نیوی است)

(هان پاژی پَند این دَر کی)

(ایو نها ازی و تیری)

(اوهان چیداغی ایو آستی)

(پس کی تیری اوهان چیداغ)

(اؤگندی اوی دستی نیو [۱])

یعنی مردی که او این بنا بطرف مغرب بنا کرده و دستش نیکوست
یا در این دره نهاده و تیر بجانب این بنا انداخت پس مردی که تیر
بجانب این بنا انداخت دستش نیکوست [۲]. — و همو مینویسد که
که در میان پارچه های نوشتهجات مذهب مانی که جناب فاضل محترم
پروفسور گرونودل (Grünwedel) از طرفان (Turfan) که
شهر ترکستان چینی است ببرلین آورده اند و بعضی از آنها در زمان پهلوی
شمال غربی و بعضی در پهلوی جنوب غربی ایران مرقوم است نیز چند
فقره منظوم است که بیشتر در بحر هشت هجا نظم شده است. يك
فقره که تماماً عبارت از ابیات آن بحر است در قطعه یافت میشود
بدینقرار :

[1] Kê tchîdâghê ulândarê-tchîdhe kê dastê nêvê ast
— hân pâdhê padh în dârâkê êv nihâ-â-dhê û tîrê —
ô han tchîdâghê êv astê pas kê tire o han tchîdâgh—
ava-gandê oi dastê nêv

[۲] لفظ نهادی (یعنی نهاد) را در مصراع چهارم با الف دراز کشیده باید
خواند (آ آ) و مدّ دادن حروف عله در اشعار اوستا و قطعات دیگر اشعار قدیم خیلی
فراوان است .

(اَبَرِیرِ وَاَنخِ اِشَنو خَرغِ هِم)

(چِی اَز بابیل زِمِیغِ وِسپَرِیختِ هِم)^[۱]

یعنی من مرد ابریر وانغ (؟) هستم که رضایت بجا میآورم زیرا که از نزل بابل هستم. — سپس مینویسد «هیچ شکی نیست که شعر غیر دینی عهد ساسانیان که حالا باقی نیست نیز در همین طور بحور نظم شده بوده است که آن بحور از نثر هیچ تفاوت نداشتند الا آنکه عدد هجا معین بود و ازین جهت در کتاب برهان قاطع آورده است که (نوای خسروانی) که از تألیفات باربد بود نثری بوده است مسجع،^[۲] انتهای.

[۱] Abhgêrvvângh ischnôkhrêgh hêm — tchê az babêl zmîgh visprêkht hêm

[۲] درضمن این مقاله بمطالب مفیده اشاره شده است مثل این قسمت که: قدیمترین عروض ایرانی که معلوم است در اوستا واقع است و این ابیات فقط در این خصوص بانثر تفاوت دارند که هر مصراع آن از يك عدد معین از هجاها (یعنی سیلاب یا باصطلاح عروضین وتد یا سبب یا فاصله) عبارت است و عدد مصاریع که يك قطعه تشکیل میکنند نیز معین است. قدیمترین قسمت اوستا یعنی گاتاهای زردشت از چنین ابیات عبارت است که پنج گونه است بحر (و هوخشترا Bohukhschathra) که سه مصراع دارد و هر مصراع از ۱۴ هجا (۷ و ۷) مرکب است — و بحر (سپنتامینیو Spentamainyu) که چهار مصراع دارد

و از جمله آثار شعری دوره ساسانی سرود (کرکوی) است که بقول صاحب تاریخ سیستان آرا زردشتیان در آتشگاه کرکویه سیستان میخواندند [۱] - و آن این است : فُرُخت بادار وُش خُنیده گر شاسب هوش همی پرست از جروش نوش کن می نوش دوست بدا گوش بآفرین نهاده گوش همیشه نیکی گوش دی گذشت ودوش شاها خدایکا ۱ بآفرین شاهی [۲] . - و اما در خصوص

بقیه از صفحه قبل

هر مصراع از ۱۱ هجا (۴ و ۷) تراکیب یافته و بحر (اهرنرایی Ahunavaiti) که سه مصراع دارد و هر مصراع ۱۶ هجا (۷ و ۹) و بحر (اوستوایی Ustavaiti) که پنج مصراع دارد و هر مصراع ۱۱ هجا (۴ و ۷) و بحر (وهشتایی Vahishtôiti) که دو مصراع که هر یک از ۱۲ هجا (۷ و ۵) و دو مصراع که هر یک از ۱۹ هجا (۷ و ۱۲) ترکیب شده دارد - اما اجزای منظوم اوستای جدید ساده تر و بی تکلف تر است زیرا در آن غالباً یک بحر موجود است که هشت هجائی است و ۱۲ هجائی بسیار کم دارد .

[۱] آقای اقبال آشتیانی در محله کاوه متعرض این قسمت شده و در حاشیه نوشته اند که این مصراعها تمام هفت هجائی است و بدیشتی بنظر میآید که آنها را ایرانیان قرون اولیه اسلام یا زردشتیان آن عصر بوضع اشعار دوره ساسانی ترکیب کرده باشند یا آنکه یک قطعه از اشعار آندوره را اندکی تغییر لفظی داده باینصورت در آورده اند [۲] (روش) بمعنی فروغ و (خنیده) بضم خا بمعنی پسندیده

شعر پارسی که اغلب مورخین و ادبای بزرگ نسبت بهرام گور (مدت سلطنت ۴۲۰ - ۴۳۸) باختلاف روایات داده اند - مثل اینکه عوفی در لباب الباب (ص ۲۱ ج ۱ طبع لیدن) مینویسد « وقتی آن پادشاه در مقام نشاط و موقع انبساط این چند کلمه موزون بلفظ راند : منم آن شیر کله منم آن ییل یله نام من بهرام گور و کنیتم بو جبهه » -

بقیه از صفحه قبل

و (نوش) در آخر شعر دوم بمعنی گوارا میباشد - راجع به آتشگاه کرکویه شرحی در تاریخ سیستان نوشته که عین آنرا آقای آشتیانی در مجله کاوه درج کرده اند و برای اینکه شاید کمی برای فهم مقصود از این سرود باشد چند جمله آنرا نقل میکنم : چون کیخسرو بایران شد و خبر او شنید (یعنی افراسیاب و اینکه بسیستان آمده و بجادوئی از هر سوی دوفرسنگ تاریک شده است) بآنجا آمد بدان تاریکی اندر نیارست شد و آنجائیکه اکنون آتشگاه کرکوی است معبد جایی که شاسب بود و او را دعا مستجاب بود و فرمان یافت (یعنی وفات کرد) و مردم هم بامید برکات آنجا همی شدند و دعا همی کردند و ایزد تعالی مرادها حاصل همی کردی حال بر این جمله شد کیخسرو آنجا شد و پلاس پوشید و دعا کرد ایزد تعالی آنجا روشنائی فرا دید او را که اکنون آتشگاه است - بعد از آن میگوید « و آن آتش کویند آنست آن روشنائی که فرا دید و کبرکان چنین کویند که آن هوش که شاسب است و حجت آرند بسرود کرکوی .

و صاحب المعجم (ص ۱۶۹ طبع بیروت) بجای مصراع اول مینویسد (منم آن ییل دمان و منم آن شیر یله) - و ثعالی (درغرر ملوک الفرس) مینویسد (منم آن شله و منم آن بر یله منم آن بهرام گورو منم آن بوجیله) - و همچنین با اختلاف در کلمات و روایات دیگر - نگارنده چنین حدس میزند که در اصل چیزی بوده ولی تمادی ایام و تطورات زمان و تصرفات ناقلین آنرا بصورتی در آورده است که موجب تردید شده و برخی را بالکار صحت این روایات و شک در اساس مطلب قوی دل ساخته است. - یکی از اهل تحقیق [۱] مینویسد که در بطلان اسناد همچو شعر عروضی فارسی جدید بهرام گور شکی نیست و محتاج باستدلال نمیشود ولی وقتیکه در (مروج الذهب مسعودی میخوانیم که بهرام گور را اشعاری است عربی و فارسی و در (غرر ملوک الفرس ثعالی) باز بهمین بیت منسوب بهرام با قدری تغییر و قریب بعقل یعنی ساده تر بر میخوریم کم کم شکی در مسئله پیدا شده و احتمال داشتن اساسی بخاطر میرسد و بالاخره در کتاب المسالك و

[۱] جناب تقی زاده در مجله کاوه و هم ایشان قطعه شعری از مجمل التواریخ نقل میکنند و قبول آنرا دور از عقل نمی دانند که باقیاننده دوره ساسانی باشد و باشتباه نسبت آنرا بشخص موهومی داده باشد و آن این است که همای چهر آزاد در عهد سلطنت خویش امر داد که بر نقش زر و درم نوشتند (بخور بانوی جهان هزار سال نوروز و مهر کان).

الممالك ابن خرداذبه بیک قطعه شعر یا (نثر مسجع) از بهرام کور
بر میخوریم که همان میکنیم باساس مطلب نزدیک شده ایم و آن چنان است

(منم شیر شلنبه ومنم ببر تله [۱])

که در واقع دو قطعه هفت هجائی است .

خلاصه کلام اینکه ایرانیان دوره ساسانی هم از روی قیاس و هم
از روی شواهد تاریخی شعر داشته اند و دارای غناهای موزونی بوده اند
که با الحان موسیقی خوانده میشده است . - و با مسلکی که ما پیش
گرفته ایم چندان برای اثبات وجود شعر موزون بمعنی اعم محتاج
بتکلف اقامه دلائل و شواهد تخمینی خارجی نیستیم . - نکته که در
در پایان این مبحث لازم است گوشزد کنیم این است که پاره منظومات
در زبان فارسی هست که خواندن آنها با نوشتن تطبیق نمیشود و در
کتابت ناموزون و در قرائت موزون است - باین معنی که کلمات
بواسطه مدّ و قصر و حذف بعض حروف در تلفظ و تصرفات لهجه طوری
ادا میشود که موزون نام در میآید ولی در کتابت و زبان قلمی بجز
یک نثر مسجعی دیده نمیشود نظیر قسمت عمده از منظوماتی که در
کتب ادبای اسلامی معروف به (فهلویات) است و همچنین یکدسته از
منظوماتی که بزبان (ولایتی) گفته شده است بطوریکه اگر بخوایم
کاملاً آنها را مطابق اصوات حروف مکتوبه بخوانیم موزون نام

[۱] شلنبه یکی از بلاد دماوند بوده است .

نیست در صورتیکه اگر بلهجهٔ اهل زبان خوانده شود موزون است [۱] — و این بنده احتمال میدهم که قسمتی از اشعار دورهٔ ساسانی همینطور باشد — و نمونه که از آنها بمارسیده (نظیر اشعاری که فاضل مستشرق کریستنسن نقل کرده است) جز عبارات مکتوبی نیست و ما از وضع تلفظ و لهجهٔ پهلوی دورهٔ ساسانی اطلاعی کامل نداریم و شاید این اشعار در آن دوره در تلفظ طوری خوانده میشده است که وزن تام پیدا میکرد است والله العالم .

علوم در دورهٔ ساسانی

سابقاً گفتیم که بعد از دورهٔ اسکندری و اشکانی مجدداً از اواسط قرن سوم میلادی مقدمهٔ نهضت علمی در ایران فراهم شد و روز بروز در تزايد بود تا قرن ششم میلادی در زمان انوشیروان که ترقیات روز افزون ایرانیان در علوم و معارف باوج کمال رسید و حیات معنوی آنها تازه و شوکت سقیقی آنان بی اندازه گشت — لحظه بلحظه در وسعت علم و تمدن خویش میافزودند تا اینکه دورهٔ اسلامی شروع و عهد ساسانی خاتمه یافت. — علوم و معارف در این دوره اهمیتی بسزا گرفت

[۱] برخی از شعرا بزبان مرسوم در محلی شعر ساخته اند که بزبان قلم در نمیآید و فقط بالهجهٔ اهل محل موزون میشود مثل صادق ملا رجب اصفهانی در زمان ناصرالدین شاه که بزبان میدان کهنهٔ اصفهان نظمها ساخته و قرائت آنها مخصوص اهالی آن محله است با کسانی که بلهجهٔ آنها آشنا باشند .

و ایرانیان آنچه خود نداشتند از سایرین مانند یونانیها و هندیها و سربانیها کسب کرده و آنچه از سابق در خود مایه داشتند و بعد ها پیدا کردد بر آنها افزودند و تدریجاً دائرة علوم وسعت یافت و در هر علمی مهارت یافته و شهره آفاق شدند بطوریکه زائد بر آنچه از دیگران قرض کرده بودند بدانها ردّ کردند . - اگر بخواهیم مراتب انبساط و رونق علمی این دوره را از روی ادله و شواهد تاریخی ذکر کنیم محتاج بتألیف جداگانه خواهیم شد (رموز عشق نکنجد بدفتری که تو داری بساز از پی اسرار عشق دفتر دیگر) . - محو کردن و از بین رفتن آثار علمی و مؤلفات این دوره در عهد اسلامی از مشهورات تاریخی است - ابن خلدون مینویسد [۱] « این علوم الفرس التي امر عمر بمحوها عند الفتح » . - باری : علومی که در این دوره ایرانیان در آنها بحد کامل ماهر بوده اند و ملل دیگر (مانند ملل اسلامی) از آنها اقتباس کرده اند از روی ادله قطعی و اطلاعات کافی که در دست هست از قرار ذیل است :

۱ - طب و طبیعیات = در این دوره رونق شایانی

داشته است - انوشیروان در شهر جندی شاپور مدرسه و مریضخانه (بیمارستان) تأسیس نموده از هر جا اطبا و دانشمندان را برای تعلیم بدانجا جلب کرد و از اطراف و اکناف عالم برای تحصیل علوم طبیعی

و طب و جراحی و بیطارى شعب و فروع آنها بدان ناحیه شد رحال
 میشده است و اغلب اطباي ماهران عهد تحصیل کردگان آن مدرسه
 بوده اند - چنانکه حارث بن کلهه ثقفی (متوفی ۱۳ هـ) در آنجا
 تحصیل طب کرده و پس از مراجعت و اقامت در طائف این علم را
 در عرب رواج داده است - همچنین سایر مشاهیر اطبا و جراحین
 عرب مانند: ابن حذیم، ابن ابی رومیه تمیمی، نضر بن حارث بن
 کلهه، اغلب از بلاد فارس کسب این علوم را کرده اند [۱]. - خلاصه:
 ایرانیان در ایندوره در پزشکی و فنون طبیعی سرآمد ملل آن عصر
 بوده اند و مدرسه و بیمارستان آنها رکن اعظم وجود و رواج طب در
 دوره تمدن اسلامی است. - خیلی از کلمات که در طبیعیات و طب
 عرب باقی است قطعاً باقیمانده این دوره است از قبیل: بورق (بوره)
 زرنیخ، زاج، اسفیداج، بوتقه (بوته)، مرداسنج (مرداسنک)،
 سرسام، مارستان، جوارش (کوارش)، شب یار، و امثال آنها.

۲ - فلسفه و حکمت و منطق = ایرانیان در

این رشته ترقی کاملی داشته اند و ذوق فطری آنها با این قسمت آشنا
 بوده است. - حکمت افلاطونی (Platonisme) در زمان انوشیروان
 در ایران رواج یافت و کتب یونانی بفارسی ترجمه شد. - ولی باید
 دانستکه وارد کردن کتب یونانی در ایندوره بایران بیشتر حکم اعاده

[۱] تاریخ تمدن اسلامی ج ۳ ص ۲۱ و در تاریخ آداب اللغه .

واسترداد داشته است نه اقتباس محض زیرا اسکندر غالب کتب علمی ایرانیان را از قبیل منطق و فلسفه و ریاضی نقل بیونانی و بیونان نقل کرد و موجب مزید رونق و بسط علوم یونانیان نمود و اصل نسخ فارسی را محو ساخت و منطق و فلسفه ارسطو بواسطه استفاده از این مؤلفات بر اهمیت خود افزود [۱]. و ایرانیان قبل از این دوره از این علوم نصیب و افری داشته اند. — خلاصه: تحصیل منطق و فلسفه اشراقی یا افلاطونی [۲] در این دوره نصبحی گرفت و رفته رفته ایرانیان تصرفاتی در فلسفه کردند و دارای آرائی ممتاز گشتند و حکمای فرس مشرب جداگانه انتخاب نمودند (فی الجمله مخلوط از مذاق اشراقی و مشائی) و خود در فلاسفه عالم دسته معین تشکیل دادند که در فلسفه اسلامی از آنها به (خسروانین) یا به (پهلویین) تعبیر و در پاره از مباحث فلسفه آراء آنها در قبال عقاید سایرین ذکر میشود [۳] — و شیخ شهاب الدین [۴]

- [۱] تاریخ الحکمای شهر زوری و محبوب القلوب قطب الدین لاهیجی — و جرجی زیدان در ضمن شرح حال ارسطو مینویسد « ولا یبعد ان یکون الاسکندر قد نقل الی اثینا بعض علوم فینیقیه و بابل و فارس کما سیاتی فادخلها ارسطو فی فلسفته » .
- [۲] در تاریخ تمدن اسلامی مینویسد « والمظنون ان تلك الفلسفه كانت اساساً للعالم الصوفیه الی نشأت بعد ذالك » و همین عبارت در تاریخ آداب اللغة است .
- [۳] صدر المتألهین شیرازی بعضی از اقوال آنها را در اسفار نقل میکنند و حاجی سبزواری در مبحث وجود مشرب پهلویین را ذکر کرده است (الفهراویون الوجود عندهم حقیقه ذات تشکک تعم مراتبا غنی و فقرأ تختلف کالتورحیما تقری وضعف)
- [۴] و شیخ شهاب الدین سهروردی دو نفر است یکی بنام ابوالفتح یحیی بن حبش (متوفی ۵۸۷ هـ) و دیگر بنام (عمر) متوفی (۶۳۲) و خیلی از تذکره نویسان این دو نفر را بیکدیگر اشتباه کرده اند و کتب معروفه مطارحات و تلویحات و هیا کل المنور را برخی باولی و برخی بدومی نسبت داده اند و تحقیق این مطلب خارج از مبحث کنونی ماست .

سهر وردی از اجله حکمای قرن ششم هجری خود را پیرو خسروابنین و حکمای فرس معرفی میکند .

۳ - ریاضیات و نجوم و هیئت - ایرانیان

از دیر زمانی با این دسته از علوم مربوط بوده و آنها را بخوبی می دانسته اند مخصوصاً علم نجوم و تنجیم [۱] را که در آنها صاحب استنباطات مخصوصه بوده اند و در کتب نجوم بعد از اسلام تا کنون آراء آنها از قبیل : در هر بابی مقابل عقاید سایر ملل ذکر میشود - و در آنچه از سایر ملل آشوریه ، بابلیه ، هندیه ، گرفته اند اجتهاد کرده عقاید صحیح را قبول و آرای سخیف را رد کرده اند و از خود اختراعاتی کرده اند که اغلب مقبول ارباب فن است . - صاحب کفایة التعلیم فی احکام التنجیم بعد از اینکه عقاید سایر ملل (رومیها ، بابلیها ، هندیها) را در احکام نجوم و فن هیئت ذکر میکند مینویسد « و اما پارسیان متوسط حالند هم در هیئت و هم در احکام و بسبب قوت و کثرت مملکت و دولت و تربیت ملوک علماء را علمای ایشا مذاهب بابل و هند و روم معلوم توانستند کرد و از آن مذاهب آنچه مقبول بود اختیار و آنچه نبود رد کردند و خود آنچه دریافتند بدان زیادت کردند و بدان سبب کتب ایشان منتشر شد و مذهب ایشان مقبول گشت » . - مسلمین بیشتر اعتمادشان در علم نجوم بفارسی ها بوده و پاره از کتب این علم را آل نوبخت از پهلوی

[۱] علم نجوم راجع باحوال مخصوص کواکب است و علم تنجیم راجع بتأثیرات آنها در عالم .

بـ عربی ترجمه کردند [۱] .

باری ایرانیان این دوره در علم نجوم و هیئت و تنظیم جداول نجومی خیلی مهارت داشته اند و مسلمین بواسطهٔ ایرانیها و کتب باقیماندهٔ این دوره بیشتر استفادهٔ این علوم را کرده اند و وضع سال و شهور قمری در اوائل اسلام بفکر ایرانیان درست شده است - حمزة بن حسن اصفهانی [۲] مینویسد اصل کلمه (مورخ) معرب لفظ (ماه روز) فارسی است . - و خیلی از اصطلاحات فارسی نجوم و ریاضی در کتب اسلامی عیناً باقیمانده است که شاهد اطلاعات آنهاست مانند: فرجار (پرکار)، استوانه، نمودار، کدخدا، فردار، هزارات، نیم بهر، هفت بهر، نه بهر [۳] - تقسیم سال شمسی و

[۱] تاریخ تمدن، اسلامی و تاریخ آداب اللغة العربیه جرجی زیدان .

[۲] در تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء [۳] نمودار در لغت بمعنی دلیل است و اهل تنجیم در زائجهٔ طالع مولود در صورتیکه طالع ولادت رصدی نباشد از روی سیر قر (در نمودار والیس) و یا از روی جزو استقبال و اجتماع (در نمودار بطلمیوس) استخراجی میکنند تا در حکم تخمین محض نباشد - و کدخدا نزد اهل تنجیم عبارت است از دلیل تن چنانکه (هیلاج) دلیل جان است - فردار یا (پرداز) عقاید منجمین پارسی این بوده است که هفتاد سال عمر انسان را بهفت قسمت غیر متساوی میکرده اند و هر قسمتی را متعلق بکوکبی میدانسته اند از کواکب سبعة و اگر مولود نهاری بوده ابتدا از شمس میکرده اند و اگر لیلی بوده است بقر و بعد از هفتاد سال سه سال را متعلق به (راس) میدانند و بعد از آن دو سال به (ذنب) و کواکب سبعة و راس و ذنب را در هر قسمتی خداوند فردار مینامند - هزارات عبارت است از ادوار سنین در مقابل ادوار فصول و هزارات جدولی دارد

پاره از اعیاد رسمی مثل: نوروز که از آثار قبل از دوره ساسانی و اشکانی است و مهرگان و غیره کاملاً از روی اصول علمی وضع شده و بر اطلاعات آنها در این علوم خوب دلالت دارد. — از جمله آثار ابن دوره که بر تسلط ایرانیان در این علوم گواه است زیج شهریار میباشد [۱] که در قرون اولی اسلام علی بن زیاد تیمی آنرا از فارسی عبری نقل کرده است — زیج شهریار در زمان یزدگرد سوم تدوین و جداول آن مطابق سال جلوس اوست (۶۳۲ م مطابق ۴۱ ربیع الاول ۱۱ هـ) [۲].

بقیه از صفحه قبل

و محاسبه است برای استخراج اوساط کواکب و بعلاوه پارسیان برای یافتن عمر عالم محاسبه داشته اند و منجمین هند و روم و بابل و ایران هر یک در این خصوص عقیده دارند و ابو مشر بلخی کتابی در این خصوص تألیف کرده است موسوم به (الوف) — نیم بهر الخ هر برجی را کاه بدو قسمت متساوی و کاه بهفت قسمت متساوی و کاه بنه و کاه بدوازده میکنند و هر قسمتی را متعلق بکوکبی میدانند — مثلاً در نیم بهر بدو قسمت میکنند قسمت اول را از بروج مذکر بشمس و قسمت دوم بقر و قسم اول را از بروج مونث بقر و قسمت دوم را بشمس متعلق میدانند (حمل مذکر است و ثور مونث و همچنین تا حوت که مونث است).

[۱] زیج شهریار یا زیج شاه بیهلوی (زیک شتر ایار) است.

[۲] ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم مینویسد « و اما پارسیان بروزکار دولت خویش تاریخ بروزکار آن ملک نوشتندی که میان

بقیه حاشیه صفحه قبل

ایشان بودی و چون بمردی تاریخ از روز کار آن کردند که پس از او نشستی و چون دولت ایشان بشد تاریخ از اول ملك یزدجرد بن شهریار گرفتند و اواخرین ملکی بوده است از خسروان و سالهای او بی کیسه و بی بهیزک دارند. — بیفایده نیست که برای توضیح مقصود او بگوئیم: در عهد ساسانی سال را ۳۶۵ روز میکردند هر ماهی ۳۰ روز و پنج روز بنام (اندرگاه) یا (قنجی) یعنی خسته مسترقه و کسر زائد را (قریب شش ساعت) در ۱۲۰ سال یکماه جمع کرده بر آخر سال میافزودند (سال کیسه ۱۳ ماه میشده) و آن سال را (بهیزک) مینامیده و جشنی میکردند و اندرگاه را در آخر ماه کیسه و در غیر سنوات کیسه آخر ماه سومی آن اضافه میکردند — در دوره اول دو فروردین میشده و در دوم دو اردیبهشت الخ و در زمان یزدجرد خسته مسترقه در آخر ابانماه بوده است و همینطور بعد از اسلام باقیمانده است — اسامی ماههای آنها فروردین اردیبهشت الخ بوده است و هر روزی از ماه نامی داشته است باین ترتیب: اور مزد، بهمن، شهریور، اردیبهشت، اسفندارمذ، خرداد، مرداد، دیبازر (دیبادر)، آذر، ابان، خور، ماهی (ماه)، تیر، جوش (کوش)، دیبمهر، مهر، سروش، رشن، فروردین، بهرام، رام، باد، دیبدین، دین، ارد، اشتاد، آسمان زامیاد، مار اسفند، انیران، — و اسامی اندرگاه این است: اهنود، اشنود، اسفند مذ و هشت، هشتویس، — و نام روز

چون با ماه موافق میشده عید میگرفته اند مانند تیرکان ۱۳ تیر و مهرکان ۱۶ مهر و بهمنجه ۲ بهمن (جشن سده روز ابان است از بهمن و این جشن غیر از آنهاست که گفتیم) - باری بعد از یزدجرد دیگر اجرای کیسه و بهزك نکنند و سال را ۳۶۵ روز حساب کنند و از این جهت اول فروردین هر ۴ سال يك روز عقب میرود و تقریباً در ۱۴۴۰ سال و تحقیقاً در ۱۴۸۴ دو باره بنقطه اولی عود میکنند - بعضی گویند که این قسم از سال در دوره ساسانی هم معمول بوده چنانکه اول فروردین در مبدأ تاریخ یزدگردی ۹۰ روز عقب بوده است و بهر حال هیچکدام از این دو قسم (با کیسه و بی کیسه) سال شمسی حقیقی نیست بلکه اصطلاحی است ولی شاید اساس اصلی تقویم اوستائی که مأخذ تاریخ این دوره است بر شمسی حقیقی بوده است - برخی احتمال داده اند که در ایرانیان خیلی قدیم تقویمی معمول بوده است که اول سال را از پائیز میگرفته اند و داریوش در کتیبه های خود آنرا بکار برده است و اسامی بعضی از ماههای آنها از روی کتیبه بیستون اینهاست: ثور اوآهار، نایکار چیس، آدوکانیس، کرمایدا، باکا یادیس، آتریادیا، آناماکا، یار کازانا، ریاخنا و مقصود از آنها بترتیب این است: ماه اول بهار ماه دوم بهار ماه سوم بهار ماه اول تابستان ماه اول پائیز ماه سوم پائیز ماه اول زمستان ماه دوم زمستان .

نثر و خطابه و تاریخ و حکم

و امثال در دوره ساسانیان

قرائن و ادله تاریخی حاکی است که ایرانیان این دوره در این فنون مقام شایسته داشتند. — اما در (خطابه) همین قدر در فضیلت آنان بس که قوم عرب جاهلی در خطابه و بلاغت مشهور و از مابین آنها اهالی یمن بکثرت خطبا و بلغا ممتاز بوده اند و بتصدیق مؤرخ شهیر جرجی زیدان (تمدن اسلامی ۳۱ ج ۳) یکی از علل این تفوق و اختصاص همانا اختلاط آنها با ایرانیها بوده است که طبعاً فصیح و اهل خطابه و بلاغت بوده اند و شمه از آثار خطابه های بلیغ و غرای سلاطین ساسانی بالاخص اردشیر بالکان در پاره از کتب ادبی و تاریخی اسلامی از قبیل شاهنامه فردوسی و مروج الذهب مسعودی نقل شده است. — و اما در حکم و امثال و ادبیات منثور و راجع بتاریخ و قصص و مطالب اخلاقی و سیاسی و غیره دلائل تاریخی معلوم میکنند که در آن عهد این قسمتها بسیار اهمیت داشته و خیلی از آثار این دوره به دوره اسلامی منتقل شده است و در موقع نقل کتب چنانکه بیاید بیشتر اعتماد مسلمین در سیر و آداب و حکم و تاریخ مانند نجوم و موسیقی بکتاب ایرانی و ایرانیان بوده است (تاریخ تمدن اسلامی ۱۶۰ ج ۳ و تاریخ آداب اللغة جرجی زیدان). — شهرت کتابی مانند کلیله و

دمنه در آن وقت و ابوابی که در آن دوره فارسیها بر آن اضافه کرده اند مانند باب برزویه طیب و کتبی که اکنون موجود و منسوب بآن دوره است مانند کارنامه اردشیر بابکان و حکایات و قصص رزمی و بزمی که در آن دوره وجود داشته و در تاریخ ایران باقی مانده مثل حکایت بهرام چوبین و قصصی که در قرون اولیه اسلام نوشته شده و بقول بعضی [۱] بظن غالب و برخی بطور قطع اصل آنها در زبان پهلوی بوده است مانند قصه ویس و رامین، خسرو و شیرین و فرهاد، زال و رودابه، بیدن و منیره، و مؤلفات و کتب بسیاری که منسوب باین دوره است و قسمتی ترجمه عربی شده مانند خدای نامه در تاریخ فرس و کتب دیگر که ذکر خواهد شد برای مدعای ما شواهد خوبی است.

و بعلاوه کتب معتبره ادبی و تاریخی بعد از اسلام مملو از حکایات ادبی و کلمات حکیمانه منسوب باین دوره است مشتمل بر مواعظ و نصایح حکیمانه و آداب جهانگیری و جهاننداری و تشجیع قلوب و ترغیب بر اتحاد و غیره مانند کلماتی که با نقلی عربی ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه [۲] نسبت بآردشیر بابکان میدهد — و هر چند در ترجمه ها

[۱] تاریخ مشیر الدوله [۲] در ذیل شرح دستور امیر المؤمنین علیه السلام ببالک اشتر و صایای اردشیر بابکان را باولاد و اعقاب و سلاطین بعد از خودش نقل میکند — و بر فرض اینکه اردشیر هم نباشد خواندنی است و یکی از فقرات آن این است : واعلموا انکم لن تقدروا ان تختتموا افواه الناس من الطعن والارزاء علیکم ولا قدره لکم علی ان تجعلوا القبیح من افعالکم حسناً فاجتهدوا فی ان تحسن افعالکم

و این نقالها تحریف و تغییری باشد باز می فهماند که در اصل چیزی بوده که دست بدست بلاحقین رسیده است .

نمونه نثر این دوره - آنچه قطعی و محسوس است کتیبه های ساسانی است مانند کتیبه اردشیر بابکان در نقش رستم در جنوب تخت جمشید که در دوشیوه پهلوی و با ترجمه یونانی نوشته شده است : پاتکارا زانا مزدا یسن بغی ارتخشتر مالکان مالکا آیرانا مینوچیتری من یزتان باراپاکی مالکا [۱] - و ترجمه آن این است که : این

بقیه از صفحه قبل

کلها وان لا تجعلوا للعامة عليكم سيلاً — و نیز از آن فقرات است : و اعلماوان كثيراً من وزراء الملوك من يحاول استبقاء دولته و ايامه بإيقاع الاضطراب و الحبط في اطراف مملكة الملك ليجتاح الملك الي رايه و تدبيره فاذا عرفتم ذلك من وزير من وزرائكم فاعزلوه فانه يدخل الوهن و النقص على الملك و الرعيه لصالح حاله و ما تقوم نفسه بهذه النفوس كلها الخ — از خوانندگان منتظریم که بباقی این کلمات که الحق کنجینه اسرار و حکمت است رجوع کنند .

[۱] نمونه ادبیات ایران بجای تلفظ (بنی) و (یزتان) بجی و یزدان نوشته است ولی بقرینه سکه بهرام کور که هین آن در تاریخ ایران مشیر الدوله نقل شده شده است همان تلفظ (بنی) و (یزتان) احتمال میرود .

بیکر مزده پرست خدايکان اردشير شاهنشاه ايران آسمانی نرّاد از ايزدان
پسر بابک شاه است. - و ديگر از آثار نثر منسوب باین دوره کتاب
(کارنامه اردشير) و کتاب (يادگار زديران) است که اصل بهلولي
آنها بهمت بعض مستشرقين در قرن نوزدهم ميلادي بطبع رسیده است [۱]

[۱] نمونه از کارنامه اردشير بابکان نقل از مجله ارمغان شماره
۳-۲ سال ۱۳۰۷ ایر، چکونيه، ی، ارتخشتر، اپاک، دخت،
ي، اردوان، وزاهر، داتن، ی، اوی، او، ارتخشتر - یوس، ی،
اردوان، دو، اپاک، خویش، تن، داشت، دو، په، وریک، او،
کاپل شاه، رفت، ایستات، افشان، او خواهر، ي، خویش، چیکون،
زن، ي، ارتخشتر، بوت، نامک، نپشت، پیتام، فرستیت، کو، راست است
ان، زنان، رای، کوبیند، کو، کی، تو، مرک خویش، ان، ي، کی،
خویش، نوخکان، این، وناسکار، ی، یزدان، دشمن، اسراکیها، په،
مرک، ککوش، فرموش، کرت، افت، مهر، ودوشارم، ی، اپاک
اویشان، موست اومندان، براتران، کیه، په، ارار، وسختیه، بیم،
وسهم، وان، اررمیه، په، اوردهیکیه، وشتری، کایلان، کرفزار، وآن،
ی، دو، وتبخت، براران، ي، تو، کیه، این، متر، دروچ، په،
بند، زندان، پاتفراس، اوریت، کیه، مرک، په، ایفت، هماک، خواهیند
افت، هموبن، ار، دهشک، برهشت. - یعنی در چکونکی اردشير
بادختر اردوان و زهر دادن او اردشير را - اردشير دو تن از پدران
اردوان را گرفته باخویشتن داشت و دو تن از ایشان کریخته پیدش کابلشاه

کتاب و مولفات ایرانیان قبل از اسلام

وصف کتابخانه عجم قبل از اسلام در تواریخ مشهور است [۱]. -

بقیه از صفحه قبل

رفته بودند این دو زن بخواهرشان که زن اردشیر بود نامه نوشته پیغام فرستادند که راست است آنچه در باره شما زنان میگویند (که زنان بی وفا و فراموش کارند) چه تو چون خود از مرك جستي خویشاوندان خود را که آن کنهاکار دشمن یزدان (اردشیر) بناحق کشت فراموش کردی تو مهر و دوستی این دو برادر مستمند را که چگونه آزار و سختی و بیم و ترس و بی احترامی در غرات و شهر کابل میبینند و گرفتارند و آن دو برادر بدبخت را که آب خائن به بند زندان انداخته باد فراهم میدهد و مرك از خدا بدعا میخواهند همگی از یاد بردی [۱] از آفجه در تاریخ الحکمای شهر زوری نقل از ابومعشر بلخی میکند که

رستاق جی (اصفهان) محل کتابخانه مهمی بوده است و سلاطین عجم کتابهای نفیس در آن سر زمین دفن کرده اند و چندی قبل از زمان ما قسمتی از آنجا خراب شده و کتابهای نفیسی که روی پوست توز نوشته بوده اند بزبان فارسی قدیم پیدا شده است در علوم متفرقه مخصوصاً نجوم و هیئت و جرجی زیدان (تاریخ تمدن اسلامی ج ۳ ص ۱۳۰) بعد از ذکر کتابخانه استخر مینویسد « و لبس ذاك كل ما كان عند الفرس من كتب العلم فقد عثروا في اوائل القرن الرابع للهجرة على مخبائي في رستاق جی

اولین کتابخانه مهم ایرانیان کتابخانه عهد هخامنشی است که در غلبه اسکندر مقدونی از میان رفته و بامر او قسمت عمده از مولفات علمی و ادبی ایرانیان یونانی نقل و اصل نسخ فارسی محو شده است. — از مولفات این دوره چیزی که اثری از آن باقی است قسمتی از کتاب (اوستا) است. — در نهضت علمی دوره ساسانی مجدداً ایرانیان دارای کتابخانه‌های مهم و مولفات بسیار در هر قسمتی از علوم و آداب شده‌اند که در عصر خود شهره آفاق بوده و قسمتی از آنها بملل دیگر رسیده است — مخصوصاً مسلمین از مولفات این دوره بهره کافی برده‌اند. — قسمت عمده از مولفات ایرانیان این عهد بعد از اسلام بلمر از بین رفته و قسمتی هم بعبری ترجمه و یکی از مقدمات نهضت علمی عالمگیر اسلامی شده است.

کتابی که بالنسبه اسم یا اثری از آن باقی و منسوب بدوره ساسانی

بقیه از صفحه قبل

بفارس هي عبارة عن ازج معقود بالحجارة فوجدوا هناك كتبا كثيرة مكتوبة في لحاء التوز وفيها اصناف من علوم الاوائل باللغة الفارسية القديمة (البهلوية) — وبعد از آن مینویسد « و عثروا نحو ذالك الزمن ايضاً على ازج آخرها نهار فانكشف عن كتب كثيرة لم يهتد احد الي قرائتها » وبعد از آن نیز مینویسد « قال ابن النديم والذي رايه انا بالشاهده ان ابا الفضل بن العميد انفذ الي هنا في سنة ثيف واربعين وثلاثه كتباً متقطعه اصيبت باصفهان في سور المدينة في صناديق ». — و باید دانست که خیلی از مولفات ایرانیان نیز بکتابخانه اسکندریه نقل شده است که در عصر خود اولین کتابخانه مهم دنیا بوده است.

است بدو دسته تقسیم میشود: یکی کتب مذهبی مشتمل بر ترجمه ها و تفاسیر اوستا و کتبی که راجع به عقاید و امور مذهبی است - دیگر کتب غیر مذهبی مشتمل بر انواع علوم و ادبیات از قبیل: نجوم و ریاضیات و تاریخ و طب و بیطاری و مسائل سیاسی و فنون جنگی و نظامی و قصص رزمی و بزمی و حکمت علمی و اخلاقی و فن موسیقی و غیره. - و از این مولفات آنچه به عربی نقل شده پاره را ترجمه یا اصل یا هر دو باقیمانده است و دسته را اصل و ترجمه از میان رفته است. - صاحب الفهرست بالغ بر هفتاد کتاب مذهبی و غیر مذهبی را اسم میبرد که از فارسی پهلوی به عربی ترجمه شده و بقول او در قرن چهارم هجری اصل و ترجمه آنها در دست بوده است [۱] - جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی (ج ۳ ص ۱۵۴) در حدود بیست کتاب تاریخی و ادبی اسم میبرد که از فارسی پهلوی به عربی نقل شده است و بعد از آن مینویسد «شکی نیست که غیر از آنها کتب دیگر تاریخی و ادبی و مذهبی نیز از فارسی به عربی نقل شده است» و در جای دیگر میگوید چنانکه اعتماد مسلمین در موقع جلب و ترجمه کتب از مابین ملل عالم در خصوص فلسفه و منطق بیونانیان و در طب و ریاضیات بهندیدها بوده است؛ در نجوم و سیر و آداب و حکم و تاریخ و موسیقی نیز تمام اعتمادشان بایرانیها بوده است و هر چیزی را از ملتی اقتباس میکردند که در نهایت مهارت و حد اکل آنرا واجد بوده است.

[۱] کلام ابن ندیم در تاریخ مشیر الدوله نیز نقل شده است.

خلاصه : نظر باینکه در مباحث آئینه نیز محتاج خواهیم شد در اینجا اسامی بعض کتب و مؤلفات منسوب بایرانیان قبل از اسلام را بامترجم آنرا بعد از اسلام (اگر معلوم باشد) تعداد میکنیم : ۱- **خدای نامه** (خوتای نامک) راجع بتاریخ سلاطین ایران که بقول بعضی در زمان یزدجرد شهر بار جمع آوری و تألیف شده است [۱] عبد الله بن مقفع در قرن دوم هجری عبری ترجمه کرده و در (۳۴۶ هـ) بتوسط چهار نفر زردشتی از هرات و سیستان و غیره برای حاکم طوس ابو منصور محمد بن عبد الرزاق بفارسی ترجمه شده است و اغلب محققین نوشته اند که ماخذ مهم فردوسی و دقیقی همین کتاب بوده است [۲] ۲- **کلیله و دمنه** - ابن مقفع عبری نقل کرده و ترجمه او باقی است [۳]

[۱] آقای اقبال آشتیانی نقل از تاریخ ادبیات مرحوم ذکاء الملک فروغی کرده اند که در زمان یزدگرد سوم دانشور دهقان (دهقان بمعنی مورخ) که از بزرگان مداین بود بامر پادشاه مامور جمع آوری و تدوین تاریخ و وقایع سلاطین مجسم گشت و دانشور دهقان کتاب خوبی تدوین کرد و چنین بنظر میآید که این کتاب (باستان نامه) نام داشته و اصل مأخذ فردوسی همان باستان نامه است .

[۲] در خصوص ماخذ شاهنامه فردوسی و دقیقی و شرح شاهنامه ابو منصور و شرح احوال او رجوع شود بمسظورات آقای تقی زاده در مجله کاوه .

[۳] بی فائده نیست که تاریخ این کتاب را که از مهمترین کتب قدیمه سیاسی و اخلاقی است در اینجا بنویسیم : واضع این کتاب حکیم هندی است موسوم به (بیدیا)

بقیه از صفحه قبل

و آنرا برای (دابشلیم) نوشته است و دابشلیم بعد از اسکندر متولی امور هندوستان شده و دست تعدی دراز کرده است از اینجهت آن حکیم این کتاب را در بیست و اندی قرن پیش بزبان بهایم و طیور برای تنبیه پادشاه نوشته است - اصل این کتاب بلغت سانسکریت در ۱۲ باب نوشته شده و بعد از آن بلغت تبت و بعد از آن بسریانی و در حدود قرن ششم میلادین بدست برزویه حکیم ایران بفارسی پهلوی نقل شده است - از روی ترجمه برزویه يك ترجمه سریانی در زمان انوشیروان شده که اکنون در دیری نصار از دیک حاکم آنرا یافته اند و ابن مقفع در قرن دوم هجری اصل کتاب را از پهلوی عبری نقل کرده است. - بعد از ترجمه ابن مقفع این کتاب بدست فضلا و دانشمندان افتاده و بتدریس و تدریس آن مشغول گشته اند و برخی آنرا نظم بسته و برخی دوباره آنرا نقل و تألیف کرده اند و بعضی نیز کتابی بهمان سبک از خود تألیف کرده اند - ولی قطع نظر از آن ترجمه سریانی که بتأزکی پیدا شده است و در زمان انوشیروان صورت گرفته فقط ترجمه که صحیحاً باقی مانده و بدست ملل عالم افتاده است همان ترجمه ابن مقفع است و اصل پهلوی و هندی آن نیز از بین رفته و تقریباً تمام ملل عالم از قبیل سریانی و یونانی و ایتالیائی و فارسی و ترکی و عبری و لاتینی و انگلیسی و روسی و اسپانیولی و غیره تماماً این کتاب را از روی ترجمه ابن مقفع بلغات خودشان نقل کرده اند - و بتوالی از زمان صدر و ذیلها برای این کتاب افزوده شده تا اینکه ابوابش بالغ بر (۴۱) شده است اصل هندی آن ۱۲ باب بوده و سه باب قبل از اسلام فارسیها

بقیه حاشیه قبل

بر آن افزوده اند و شش باب دیگر نیز قبل از ترجمه عربی ابن مقفع معروف نبوده است و ممکن است خود ابن مقفع از خود یا از روی مأخذ فارسی بر آن افزوده باشد و اکنون در نسخ مطبوعه بعض از این فصول و ابواب موجود نیست. — از اشخاصی که این کتاب را به عربی نظم بسته (ابوسهل فضل بن نو بخت فارسی) است که برای یحیی بن خالد برمکی وزیر مهدی و رشید عباسی بنظم آورده و دیگر (عبدالله بن هلال اهوازی) است در زمان خلافت مهدی (۱۶۵ هـ) و دیگر (ابان بن عبد الحمید) از شعرای موالی است که با اشاره بر امکه آنرا برشته نظم کسیده و دو شعرش باقی است (هذا کتاب ادب و محنه و هو الذی یدعی کلیله دمنه فیه احتیالات و فیه رشد و هو کتاب وضعته الهند) و دیگر (علی بن داود) کاتب زبیده زوجه هرون الرشید و دیگر (ابن هباریه متوفی ۵۰۴ هـ) و دیگر (ابن مماتی مصری متوفی ۶۰۶ هـ) و دیگر (عبد المؤمن بن حسن) در قرن هفتم هجری و نظم او احتمالی است ولی در این زمینه قطعاً چیزی نوشته است و دیگر (جلال الدین نقاش) در قرن نهم هجری — و (سهل بن هارون) نیز کتابی بسبک کلیله و دمنه نوشته است و این شخص فارسی الاصل و از خدمه مامون بوده است. — از آنچه ذکر شد تنها همان نظم (ابن هباریه) باقی و طبع شده است و نسخه خطی از (جلال الدین نقاش) در کتابخانه بیروت و موزه بریتانیا موجود است. — آنچه ذکر کردیم از نظم و نثر عربی هر چند نویسندگان آنها اغلب فارسی بوده اند ولی بزبان فارسی نبوده است — نظم کلیله و دمنه بزبان

۳- آئین نامه ۴- مزدك (مزدك نامه) ۵- تاج در سیرت انوشیروان ۶-
الادب الكبير ۷- الادب الصغير ۸- الیتیمه : و این شش کتاب نیز از
ترجمه های ابن مقفع است و موضوع آنها تاریخ و ادبیات و اخلاق
است . ۹- سیر ملوك العجم : در تاریخ و آداب ملوك عجم - و
این کتاب متعدد بوده است ؛ یکی را ابن مقفع ترجمه کرده و یکی را
(زادویه بن شاهویه اصفهانی) و دیگری را (محمد بن بهرام مطیار
اصفهانی) ۱۰- رستم و اسفندیار ۱۱- بهرام شوس : و این دو
کتاب ادبی را (جبلة بن سالم) از بهلوی عربی ترجمه کرده است ۱۲- هزار
افسانه (عربی ترجمه شده و موسوم بالف لیل و لیله است) در خصوص کتابی که
فعلاً درست است تحقیقات بسیار و عقاید مختلفی اظهار شده است - بطور اختصار
کتاب کنونی بتدریج درست شده و کاریکنفرد در یک زمان نیست ولی مایه اصلی آن
بطور قطع ایرانی فقط یا ایرانی و هندی است ۱۳- شهرزاد و ابرویز ۱۴- دارا
و بت و زرین ۱۵- بهرام و نرسی ۱۶- هزار داستان ۱۷- خرس و روباه ۱۸-
سندباد (مانند کلیله و دمنه اصلاً از هندی بیهلوی بوده است) ۱۹- 'فسانه'

بقیه حاشیه قبل فارسی در زمان امیر نصیران احمد سامانی بتوسط رودکی شاعر
معروف صورت گرفته و جسته جسته اشعارش باقی است - و در زمان ابوالمظفر
بهرامشاه ابن منصور غزنوی از روی ترجمه ابن مقفع ابوالمعالی نصرالله
بن محمد بن عبد الحمید منشی آنرا بفارسی ترجمه کرده و بعد از آن مولی
حسین بن علی واعظ کاشفی برای امیر شیخ احمد معروف بسهیلی از امرای
سلطان حسین بایقرا نقل ابوالمعالی را ملخص و ساده کرده است معروف
به (انوار سهیلی) و این دو نثر فارسی باقی و مکرر بطبع رسیده است

گشت و گذار ۲۰ - مشک زنانه و شاه زمان ۲۱ - بینان دخت ۲۲ -
 بهرام دخت ۲۳ - کتاب کاروند ۲۴ - انوشیروان ۲۵ - کتاب الفال -
 از کتاب هزار افسانه تا اینجا عموماً راجع بموضوعات و قصص اخلاقی
 و ادبی است که به عربی نقل شده و مترجم آنها کاملاً معلوم نیست
 ۲۶ - زیج شهریار یا (زیج شاه) و بلغت پهلوی (زیک شتر ایاز)
 (Zik de chatroayr) در خصوص اوساط کواکب و جداول
 نجومی که مطابق سال اول جلوس یزگرد سوم تنظیم شده است (۱۶
 ژوئن ۶۳۲ م و ۲۱ ربیع الاول ۱۱ هجری قمری) و آنرا (ابوالحسن
 علی بن زیاد تمیمی) از پهلوی به عربی ترجمه کرده است ۲۷ - اختیار
 نامه در سیرت فرس که (اسحق بن یزید) آنرا از فارسی به عربی نقل
 کرده است ۲۸ - کارنامه اردشیر (کارنامه آرتخشیر پایکان) از
 کتب ادبی که به عربی نقل شده و ناقل آن معلوم نیست ۲۹ - یادگار
 زریران (یات کار زریران) یا (شاهنامه گشتاسب یا پهلوی) ۳۰ -
 فرهنگ پهلوی : کارنامه اردشیر بقول بعضی در قرن ششم میلادی نوشته
 شده و کتاب (یادگار زریران) بروایتی در پانصد میلادی نوشته شده
 است و اصل پهلوی این دو کتاب با کتاب (فرهنگ پهلوی) در قرن
 نوزدهم میلادی بهمت م تشرقیین اروپائی بزبور طبع آراسته شده است
 ۳۱ - وصیت نامه اردشیر بشاپور ۳۲ - وصیت نامه انوشیروان
 بهرمز و جواب او ۳۳ - نامه انوشیروان بهمرزبان و جواب او ۳۴ -
 کتاب انوشیروان به بزرگان ملت در تشکر ۳۵ - کتاب چیزهاییکه

بحکم اردشیر استخراج شده راجع به آنچه در سیاست و مملکت داری نوشته اند ۳۶ - وصیت نامه انوشیروان باهل بیت خود ۳۷ - نامه تن سر [۱]. - این چند کتاب (از وصیت نامه اردشیر بشاپور نامه تن سر) عموماً راجع بمسائل سیاسی و مملکت داری است که بعربی نقل شده و ناقل آنها تماماً معلوم نیست ولی از آنجمله (نامه تن سر) را ابن مقفع ترجمه کرده و در قرن ششم هجری ابن اسفندیار ترجمه عربی را بزبان فارسی نقل کرده و درمدخل کتاب تاریخ طبرستان کنجانیده و اکنون این کتاب در موزه هند لندن است [۲]. - ۳۸ - قصه ویس و رامین ۳۹ - قصه خسرو و شیرین و فرهاد ۴۰ - قصه زال و رودابه ۴۱ - قصه بیدرن و منیره ۴۲ - قصه و امق و عذرا. - از قبیل این پنج فقره حکایات رزمی و بزمی دیگر نیز داریم که اصل آنها پهلوی بوده و بعد از اسلام بزبان فارسی امروزی (مانند ویس و رامین فخرالدین اسمد کرکائی) یا بعربی نقل شده است ۴۳ - کتابی که بابوزرجهر نسبت داده اند موسوم به (ایریدج) که گویا معرب (ویریدک) بمعنی گزیده باشد و این کتاب در احکام نجوم بوده و در قرون اولیه اسلام در دست بوده است ۴۴ - ظفرنامه منسوب بابوزرجهر که آرا ابوعلی سینا بامر نوح سامانی ارپهلوی بفارسی اسلامی نقل کرده است ۴۵ - کتاب بزرجهر فی مسائل الزیج که در دوره صفویه در مدارس اصفهان میخوانده اند

[۱] تاریخ ایران مشیرالدوله . [۲] تاریخ ایران مشیرالدوله .

۴۶ - فصول بزرجمهر که ابوبکر خوارزمی در یکی از رسایل خود آنرا ذکر کرده است [۱].

خیلی از کتابهایی که ذکر کردیم اسم اصلی فارسی آنها معلوم نیست اصل و ترجمه بسیاری ازین رفته است. بعقیده نگارنده چیزهایی راجع بمسائل اخلاقی و سیاسی و تاریخی گاهی در کتب ادبی و تاریخی یافت میشود از قبیل شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه (راجع بوصایای اردشیر بابکان) و کتاب عیون الاخبار ابن قتیبه که از بقایای ترجمه های این کتابهاست که در قرون اولای اسلام بدست مسلمین بوده است - و غیر از اینها نیز کتب دیگر در تواریخ مذکور و از پهلوی نقل بعربی یا فارسی اسلامی و غیره شده است که تعداد تمام آنها بر اطاله کلام می افزاید.

علاوه بر کتبی که اسم برده شد کتب پهلوی دیگری نیز اکنون در دست است که تألیف قسمتی از آنها قطعاً مربوط ببعد از اسلام است و در مورد بعضی اختلاف است - و است از مستشرقین اروپا بغیر از کتاب اوستا تمام کتب پهلوی که اکنون در دست است مربوط ببعد از دوره ساسانی میداند [۲].

[۱] آقای میرزا محمد علیخان تربیت در مجله کنجینه معارف در ضمن شرح حال بزرجمهر این چند کتاب را از او نام برده اند بعلاوه رساله دیگر در استخراج طالع بیماران نقل از (بارون بر وزن).

[۲] آقای مشیرالدوله در تاریخ ایران و آقای آشتیانی از قول بعض مستشرقین (یوست) نقل کرده اند که ادبیات و کتب پهلوی را سه قسمت کرده است - ۱ ترجمه

بقیه از صفحه قبل

ها و تفاسیر اوستا که (۲۷) رساله و (۱۴۱۰۰۰) کلمه است ۲ — کتب راجع بمسائل و امور مذهبی که (۵۵) جلد و (۴۴۶۰۰۰) کلمه است — کتب مشهوره این طبقه از اینقرار است ۱ — دین کرت (کار دین) راجع بتاریخ و ادبیات و سنن زردشتی که در قرن سوم هجری (۹ م) تدوین شده ۲ — بُندَه‌شن (اساس دهنده) که در قرن پنجم هجری (۱۱ م) تألیف شده است ۳ — داستان دینیک (عقاید مذهبی) که مانوش چها (منوچهر) پسر پوران مؤید بزرگ پارس و کرمان در اواخر قرن نهم میلادی (۳ هـ) تدوین کرده است ۴ — دینای می نیوک خرد (عقاید روح دانش و خرد) که ۶۲ سؤال راجع بدین زردشت را جواب میدهد ۵ — ارتاویرافنامک راجع بهرج و سرحدی که در مذهب زردشت بعد از استیلای یونانیها پدید آمد و رونقی که در زمان ساسانیان گرفت و عقاید راجع بپوت و حشر و صراط و حور که بعقاید مسلمین بی شبهات نیست و گویا مابین قرن سوم و هفتم هجری (۹ و ۱۴ م) نوشته شده است ۶ — شکند گومانیک وی جار (یعنی بیانات برطرف کننده شبهات) در دفاع از مذهب زردشت در مقابل مذاهب دیگر.

۳ — کتب پهلوی در مطالب غیر مذهبی که عده آنها ۱۱ جلد و مرکب از (۴۱۰۰۰) کلمه است از جمله کتب مشهوره این طبقه است ۱ — کارنامه اردشیر که بقول بعضی در قرن ششم میلادی نوشته شده و وست بقرون بعد مربوط میدارد ۲ — یاد کار زیران که بعضی مربوط بسنه یاصد میلادی میدانند ۳ — درخت آسور ۴ — خسروکواتان و غلام پیشخدمت او ۵ — مدون قوانین اجتماعی پارسها در زمان ساسانیان ۶ — شطرنج نامه ۷ — اسلوب نامه نویسی ۸ — ترتیبات قرار داد ازدواج ۹ — عجائب مملکت سکستان ۱۰ — فرهنگ پهلوی .

دریابان این مبحث لازم است این نکته را بسمع قارئین برسانیم که عمده مأخذ ما در اسامی کتب تصریحات مورخین بعد از اسلام از قبیل ابن ندیم و ابن الفطی و صاحب کتاب البارع فی احکام النجوم (ابوالحسن علی بن ابی الرجال از مشاهیر قرن پنجم هجری) و جرجی زبدان و امثال آنهاست — و ممکن است بعض ازین مولفات را هر کدام باسمى ذکر کرده باشند والله العالم .

صنایع و کتبه ها و ابنيه مشهور دوره ساسانی

جزای حسن عمل بین که روز کار هنوز خراب می نکتند بارگاه کسری را برای تکمیل مطالب لازم است شمه مختصری از صنایع و آثار و ابنيه باقیمانده این دوره سخن بگوئیم : از روی آثار باقیه و شواهد تاریخی بخوبی واضح میشود که ایرانیان ایندوره در فنون جمیله و صنایع مستظرفه از قبیل : نقاشی و موسیقی و معماری و حجاری و اسلحه سازی و پارچه بافی و قالی بافی و غیره مهارت بسزائی داشته اند — اما در خصوص (موسیقی) اهمیت و اعتبار آن در دوره ساسانی پیش ازین سخن رانديم — و اما نقاشی نیز در این عهد ترقی کامل داشته و وجود (ماني) و پیروانش اهمیت این صنعت را در آن دوره ثابت میکنند — و هر چند ایرانیان در زمان ماني نقاشی را از چین اقتباس کرده اند ولیکن تصرفات خودشان باندازه آنرا تکمیل کرده که

چینی ها از آنها اقتباس کرده اند و بقول بعضی نفوذ ایرانی در بعضی از نقاشیهای چینی بنظر اهل فن کاملاً محسوس است و در حفريات تورفان ترکستان چین نقاشیها پیدا شده که معلوم است آنها را چینی ها از روی نقاشیها که ایرانیان بچین برده اند کشیده اند و تماماً صورتهای ایرانی است و پیروان مانی را نشان میدهد و این آثار اکنون در برلن است [۱] اما معماری و حجاری و مجسمه سازی و نقاری و امثال آنها: از قدیم الایام ایرانیها در این دسته از صنایع دست داشته اند و تسلط اشکانیان هم‌انطور که علوم و آداب ایرانی را بطبق نسیان انداخت رونق این صنایع را نیز برد و در عهد آنها از اهمیت افتد - ایرانیان دوره ساسانی علاوه بر تجدد علمی و ادبی محتاج بتجدد صنعتی هم بودند و از این جهت ارباب صنایع را تشویق کرده بکمک خارج و داخل صنعت را نیز مانند علم و ادب زنده کردند و مخصوصاً معماری و حجاری و امثال آنها در آن عهد رونقی تازه یافت بطوریکه در ردیف تشکیلات دیگر رئیس یا وزیر مخصوصی بنام (کرک بَدْ) داشته است [۲]. - و هر چند در این قسمت

[۱] تاریخ ایران مشیر الدوله ص ۲۷۷ [۲] تاریخ ساسانی - طبقات و رؤسای دیگر هر کدام اسمی داشته اند مانند (وزرک فرماذار) یعنی وزیر اعظم و (مؤبدان مؤبد) رئیس روحانین و (ایران دبیر بند) یعنی سر دبیر شاه و (ایران سپهبد) یعنی سپهسالار و (واس تری یوشان بند) رئیس طبقه برزگران و (هتخشان بند) رئیس طبقه تجار و اصناف و (می بند) یعنی شربت دار و (آثروان) بمعنی روحانین و (آرتشتاران) جنگبها و (دبیران) مستخدمین دولتی و (واستری یوشان و هتخشان) زارعین و کسبه و همچنین طبقات و رؤسای (دیگر تاریخ مشیر الدوله و تاریخ ساسانیان مرحوم فروغی)

اقتباسی از ملل دیگر مانند رومیها و یونانیها و غیر از آنها شده باشد قطعاً تکمیلش بدست خود ایرانیها صورت گرفته و مایه طبیعی آنها این صنایع را در آن عصر بسرحد کمال رسانیده است. - چیزیکه باید دانست این است که صنایع مزبوره در آن دوره از آغاز تا انجام بريك منوال و يك حال نبوده بلکه گاهی تنزل و گاهی ترقی داشته است چنانکه بعد از شاپور بن اردشیر بالنسبه تنزلي در این صنایع محسوس است و حجاریهای بهرام دوم و سوم و نرسی خیلی پست تر از شاپور است و بعد از آن حجاریهای زمان انوشیروان (در شهر شاپور) في الجملة عقب رفته و بعد از آن در زمان خسرو پرویز ترقی فاحشی پیدا کرده است [۱].

بالجملة: سلاطین ساسانی همت بر آبادانی مملکت گذاشتند و شهرها و عمارات عالی بنا کردند چنانکه بنای (شهر شاپور) نزدیک کازرون فارس که فعلاً خرابه از آثارش باقی است و همچنین (نیشاپور) در خراسان و (جندی شاپور) در خوزستان منسوب بشاپور اول است و کازرون فارس و (گنجه) قفقازیه از بناهای قباد اول است (گویند باندازه قباد کمتر کسی شهر در ایران بنا کرده است) - و مرحوم ذکاء الملك (میرزا محمد حسین فروغی) در تاریخ ساسانیان می نویسد که انوشیروان بعد از اینکه شهرهای شام را گرفت و بتسخیر مستملکات قیصر پرداخت از آن نواحی انواع سنگهای مرمر و فسيفسا [۲]

[۱] تاریخ ساسانیان مرحوم ذکاء الملك فروغی [۲] فسيفسا بعضی نوشته اند که

ترکیبی از شیشه و سنک برنگهای مختلف باصفا و خوش نما و شفاف است که در فرش

بعراق حمل کرد و از مصالح مزبوره شهری از روی نقشه انطاکیه و سایر بلاد شام نزدیک مدائن بساخت و آنرا (رومیّه) نامید و گفته مسعودی را نقل میکنند که دیوار این شهر که قلعه آن باشد هنوز باقی و برپاست اما خود شهر خراب شده و در جای دیگر مینویسد که اردشیر هشت شهر بنا کرد [۱]. — باری از یاد کارهای با عظمت این عصر یکعده حجاری و آثار مخروبه قصور و عمارات عالیه در ایران و غیر ایران باقی مانده است که بر مهارت ایرانیان در این صنایع و ابهت و شوکت عهد ساسانی دلائل متقن بید چون و چرا و شواهد محکم پابرجائی است و هیچ ایرانی بل انسانی با حس غیر تمندی نیست که از تماشای این کاخهای

بقیه از صفحه قبل

کردن زمین و مای اینیه بکار میبرده اند و در کتاب لغت (المنجد) است که فسفسایا فسفسه عبارت از قطعات الوان از رخام و غیره است که بواسطه ترکیب و تألیف آنها صور و اشکال مختلفه میسازند [۱] اسامی هشت شهر را در تاریخ ساسانی اینطور نوشته : (شهر خط) در بحرین و (شهر بهر سیر) مقابل مدائن که اصل اسم آن (اردشیر) بوده و بهر سیر معرب آن است و (اردشیر خرم) که شهر جور یا فیروز آباد باشد و اسم اصلی (شهر جور) شهر گور بوده و در زمان عضد الدوله دیلمی به (فیروز آباد) موسوم شده است و (شهر بردشیر) در کرمان که در اصل (برادرشیر) بوده و شهر (بهمن اردشیر) در حوالی بصره در کنار دجله که اهالی بصره آنرا (بهمن شیر) و (فرات میسان) نیز گویند و شهر (رامهرمز و سوق الاهواز) بخوزستان و شهری که در حوالی موصل فعلاً به (ریشهر) معروف است و بزعم بعضی در اصل (راو اردشیر) بوده است .

منیع شکفت خیز و مناظر عبرت انگیز سرانگشت حسرت نخاید و هر قصر شامخی را در نوبه خود ایوان مداین ندانسته (هان ایدل عبرت بن النخ) و (این کسری خیرالملوک النخ) نخواند [۱]:

در غم این ناخلف اولاد جم بیستون را شد ز حسرت پشت خم (مؤلف)
خلاصه: آثار مشهوری که راجع بصنایع مزبور از دوره ساسانی
یما رسیده است بقرار ذیل است ۱ - چهار طاق سروستان (زدیک
دهی موسوم به ئیلان در سمت شرقی شیراز) بعضی احتمال داده اند
که آتشکده بوده است مربوط بعهد هخامنشی ولی بعقیده محققین بنای
آنجا مربوط بدوره ساسانی است و بعضی نوشته اند که این بنا در قرن
چهارم میلادی زمان شاپور ذوالاکتاف ساخته شده است ۲ - در
فیروز آباد (تقریباً هجده فرسخی شیراز در راه دارابگرد) آثار مخروبه
طاقها و دیوارهای عمارت مهمی در آنجا هست و بعلاوه آثار طاق و
رواق و مناره (بقول آثار العجم ارتفاع مناره از ۳۲ ذرع بیشتر است)
در آنجا دیده میشود و در محل موسوم به (تنگاب) بهمان نواحی چند
مجلس حجاری شده است از جمله مجلس جنگ با اهمیت است - مرحوم فروغی
در تاریخ ساسانیان مینویسد از آثار اردشیر بابکان در فیروز آباد مجلس

[۱] هان ایدل عبرت از دیده نظر کن هان ایوان مداین را آئینه عبرت دان؛
قصیده معروف خاقانی است و (این کسری خیر الملوک) اشاره باشعار عدی بن زید
عبادی است: این کسری خیر الملوک انوشروان ام این قبله سبور لم یهبه رب المنون
قولی ال ملک عند فبابه مهجور حین ولوا کانهم ورق جف تذری به الصبا والدبور

حجاری شده است شبیه به حجاری نقش رستم ۳-- تخت خسرو یا (طاق کسری) بارگاه انوشیروان و از آثار با عظمت آن پادشاه پیشان است که در طیسفون نزدیکی دجله واقع و بامراو در (۵۵۰ م) بنا شده است و بقیه که از این بنا موجود و بعدس بعضی ربع اصل عمارت است عبارت میباشد از يك تالار مسقف بطاق بزرگ با چند شاه نشین و بقراری که نوشته اند طاقها و دیوارهای درونی تالار با لوحه های سیمین و زرین منبت کاری بوده و تخت سلطنت در ته آن پشت پرده قرار داشته است [۱] و الحق وضع بنا و طراحی این عمارت بسی شایسته تحسین و

[۱] تاریخ مشیر الدوله — باید دانستکه بعض مورخین تصریح کرده اند که ایوان کسری بدو محل اطلاق میشود یکی شهری که شاپور در شرقی مداین مقابل طیسفون ساخته و بعد از طیسفون که در غربی مداین است آنجا مقر سلطنت گشته و دیگر طاق مرتفعی که در طیسفون ساخته شده و اکنون آثارش برپاست و برخی بنای این طاق را بانوشیروان نسبت داده اند و بعضی نوشته اند که پرویز بن هرمز شهری را که شاپور در مقابل طیسفون ساخته بود تکمیل و تزئین کرده است - علی ای حال مرحوم فروغی در تاریخ ساسانیان یکجا در مساحت طاق و ایوان مینویسد که ۲۴ ذرع عرض و ۲۸ ذرع ارتفاع و ۳۸ ذرع طول دارد و در یکجا مینویسد که در سفر ناصر الدین شاه بمقبات مدت مساحت کردند اینطور شد : طول فرش انداز ایوان ۴۸ ذرع است و قطر پایه دیوار دست راست هفت ذرع و يك چارك و قطر پایه درگاه سمت شط چهار ذرع و نیم و قطر پایه درگاه دست چپ ۷ ذرع و يك چارك و عرض دهانه طاق ۳۴ ذرع و نیم و ارتفاع طاق ۳۲ ذرع و دهانه پایه طاق از ابتدا تا انتها سمت شمال ۹ ذرع و طول درگاه سمت شمال ۹ ذرع و عرض هر درگاهی سمت شمال ۴ ذرع ص ۷۹ ج ۱ — عهد صحت و سقم بر عهد مرحوم موافق است . — در موقع دیگر شرح دیگری راجع باین موضوع می نکاریم .

مستحق آفرین است ۴ - طاق بستان (یطاق و ستام و تخت بستان)
 زديك کرمانشاهان از ابنیه خیلی با اهمیت و ظرافت است و بسی دقایق
 و شیرینکاریهای صنعتی در آنجا بکار برده شده است و چند مجلس حجاری
 شده در آنجا هست : ۱ - دو صورت شبیه بیکدیگر و در طرف هر يك
 لوحه کتیبه است و مطابق حدسی که از عبارات کتیبه ها زده شده
 است یکی شاپور دوم (مدت سلطنت ۳۱۰ - ۳۷۹ م) و دیگر شاپور
 سوم است (مدت سلطنت ۳۸۲ - ۳۸۸ م) برخی بانی اصل این
 حجاری را شاپور سوم گفته اند و بعضی بانی یکی را شاپور دوم و
 دیگری را شاپور سوم [۱] ب - سه صورت حجاری که دو نفر آنها
 روی جسدی ایستاده اند و کتیبه ندارد و برخی از روی حدس گفته اند
 که صورت تاج بخشی اردشیر اول است بشاپور ج - صورت سوار مسلحی
 که محتمل است خسرو پرویز باشد د - سه صورت بی کتیبه که به حدس
 بعضی وسطی خسرو پرویز و طرف چپ قیصر روم (مُریس) و طرف
 راست زوجه خسرو شیرین سریانی است ه - دو مجلس شکارگاه خیلی
 عالی که یکی بیش از ۷۵ صورت انسان و قریب ۱۵۰ صورت حیوان
 و دیگری قریب ۷۰ صورت انسان و قریب صد صورت حیوان دارد و
 حیوانات دو مجلس از قبیل آهو و گراز و کور و اسب و فیل و شتر

[۱] قول باینکه بانی این حجاری اصلا شاپور سوم است صاحب تاریخ ساسا-
 نیان ترجیح داده و در تاریخ مشیرالدوله در این خصوص اسمی از شاپور سوم برده نشده
 است و در آثار ابنیه و کتیبه ها فقط اسم شاپور دوم را می برد

و غیره هستند و الحق این دو مجلس خیلی تماشائی است. - خیلی از
 تزینات طاق و ستام از آثار خسرو پرویز است (مدت سلطنت ۵۹۰
 - ۶۲۷ م) ۵ - در نقش رستم زدیك تخت جمشید مجالس حجاری
 شد چندی از دوره ساسانی است ۱ - مجلس شاپور که شهریار ایران
 شاپور در حالت سواری است و دو نفر رومی پیاده با حالت انکسار در جلو اسب
 او هستند و شاه دست یکی را گرفته و امپراطور روم (والرین) بزانو
 در آمده است و این مجلس کتیبه دارد و نشان میدهد که شاپور والرین را
 اسیر و (سیر یادیس) را امپراطور روم نموده است و این حجاری از
 آثار شاپور و عظمت دربار با اقتدار آن شهریار را نمودار میکند
 ب - از آثار اردشیر اول صورت دو نفر سوار که هریك را زیر پای
 اسب جسدی افتاده است و یکنفر تاج میدهد و دیگری میکرد - گویند
 این دو سوار یکی اهورمزدا و دیگر اردشیر و زیر پای اسب اردشیر
 اردوان آخرین شاه اشکانی و زیر سم اسب اهورمزدا مجسمه اهریمن
 است ج - صورت پادشاهی است ایستاده و چند نفر اطراف او هستند
 و گویا پادشاه بهرام دوم و مابقی ملازمین او هستند د - صورت دو
 نفر سوار بانیزه در جنگند و سوار دیگر در عقب سر یکی علمی در دست
 دارد - برخی گویند مربوط بهرام چهارم و بعضی گویند صورت جنگ
 بهرام پنجم با خان هیاطله است ۶ - در شاپور پنج فرسخی کازرون
 چند فقره حجاری تاریخی است ۱ - صورت شاپور اول سوار و زیر سم
 اسبش یکنفر لکد مال میشود و جلو اسب شهریار سه نفر پیاده از

آنجمله یکی باحالت عجز بزانو در آمده و پادشاه دست یکنفر شخص منقاد را گرفته و غیر از آنها در عقب سر شهریار دودده سوار و در سمت جلو چندین نفر پیاده با اسلحه حجاری شده است و این مجلس حال مغلوبیت و اسارت والرین و برقرار کردن شاپور سیربادیس را بامپراطوری روم و مجبور شدن والرین بقبول و تکریم امپراطور جدید میسم میسارد ب - صورت دو نفر سوار که یکی تاج میدهد و دیگری میگیرد و مجلس تاج بخشی هرگز است بهرام اول [۱] ج - صورت دو سوار که زیر سم اسب یکنفر جسدی پایمال میشود و مابین دو سوار شخصی بزانو در آمده و اظهار عجز و تواضع میکند و برخی گفته اند که دو سوار یکی شاپور اول و دیگر اهورمزدا و شخصی که زانو در آمده والرین است د - مجلس باشکوهی که بدو قسمت می شود - در قسمت بالا پادشاهی در وسط بر روی کرسی نشسته و در طرف چپ شش نفر با کمال ادب و توقیر ایستاده اند و در طرف راست هفت نفر با حالت تواضع انکشتها در مقابل بینی برده اند و قسمت پائین نیز بدو قسمت میشود - در یک قسمت چند نفر اسیروار دست بسته یا دست بسینه ایستاده اند و اسبی با زین در آنجا است و در قسمت دیگر در جلو یک نفر جلاد وار دو سر بریده در دست دارد و چند نفر دیگر ایستاده اند - این مجلس کتیبه ندارد و بقرار آنچه بعضی نوشته اند این مجلس از آثار انوشیروان و نمایش بارگاه و فتح اوست [۲] ۷ - در نقش رجب

[۱] صاحب آثار العجم این شاه را (نرسی) گفته است [۲] این احتمال از

یا (نقش قهرمان) سه مجلس حجاری شده خوب است ۱- مجلس تاج بخشی اردشیر اول بشاپور اول ب- صورت دو نفر سوار مجلل ج- مجلس شاپور اول با ده نفر از ملتزمین رکابش ۸- قصر شیرین که خرابهائی از آن باقی است و عمارت‌های متعدد داشته است که با کج سفید کرده و با آجر تراش ساخته بودند ۹- طاق ایوان آثار مخروبه عمارتی است نزدیک شوش در کنار کرخه و از قرار معلوم از ابنیه سلطنتی بوده است ۱۰- سد شوشتر معروف به (شادروان) و اهالی آنجا آنرا (سد قیصری) گویند و این سد برزود کارون باسنگهای حجاری شده و آهن و ساروج ساخته شده و بنظر صنعتی خیلی با اهمیت است [۱] ۱۱- قصر مشیتا در نواحی شامات و این عمارت از حیث حجاری و تزئینات عالی خیلی ذی قیمت و مهم است و بامر خسرو پرویز مابین ۶۱۴ و ۶۲۷ م

بقیه از صفحه قبل

مؤلف تاریخ ساسانیان است - جناب مشیر الدوله دو مجلس دیگر را نیز در همین حوالی ذکر میکنند در یکی باز فتح شاپور را نسبت بوالرین نشان میدهد و در دیگری بهرام دوم و رئیس اردوی او را که نسبت بدشمن فاتح بوده نشان می دهد و تصور میکنند که این مجلس راجع بمطیع شدن سیستان است (ص ۲۷۵) [۱] پلهای دزفول و شوشتر بنا بر ضبط تاریخ مشیر الدوله ۳۸۰ ذرع طول و ۷ ذرع و نیم و عرض داشته و در تاریخ ساسانیان می نویسد «عرض سد ۲۰ پا و طولش کمتر از هزار و دو بیست پا نیست» .

بنا شده است [۱] . - از آثار (مجسمه سازی) ایندوره چیز مهمی که باقیانده (مجسمه شاپور) است واقع در يك غار طبیعی نزدیکی شهر شاپور (محتمل است که در اینجا دخه شاپور باشد) و این مجسمه بسی مهیب و در عالم صنعت قابل توجه است - ارتفاع مجسمه را در تاریخ ساسانی قریب شش ذرع (۶ متر و ۷ سانتی متر) نوشته و صاحب آثار العجم گوید هفت ذرع تمام است .

آثار مذکوره غیر از حجاری و معماری و نقاری بر وجود صنایع دیگران دوره نیز دلالت دارد از قبیل اسلحه سازی (سپر و نیزه و تیر و جوشن و خود و شمشیر و ترکش و غیره) و پارچه بافی و کشتی سازی و نظایر آنها - زیر انواع اسلحه معمول در آن عصر با اشخاصی که مسلح حجاری شده اند دیده میشود و بعلاوه لباسها و پارچه های فاخری در بر صورتها هست که کاشف از ترقی آن صنایع است و در مجلس شکارگاه طاقستان صورت کشتیها در سنگ منقور است . - و صنعت (قالی بافی) ایرانیان را از (بهارستان کسری) که فرش زربفت مرصع بارگاه کسری بوده و در زمان عمر بدست فاتحین عرب افتاده است میتوان دریافت و بقرار منقول آن فرش را قالی بافان طیسفون با ابریشمهای زربفت و کلابتون بافته و متن و حاشیه آن بجواهر الوان و زمردهای پر قیمت مرصع

[۱] غیر از این یازده فقره آثاری که نوشتیم آثار ابنیه و حجاریهای دیگری را نیز منسوب باین دوره نوشته اند از آن جمله : نقش داراب در دارا بجرد طرف جنوب شرقی فارسی که مجلس بااهمیتی حجاری شده است و آن عبارت است از صورت

و بنقشه باغ و بستان و سبزه و گل جواهر رنگا رنگ در آن تعبیه شده بوده است و مطابق هر رنگی کوهری انتخاب و در میان تارو بود قالی بنخ کشیده بودند و بقول بعضی طول آن ۳۰۰ ذراع و عرضش ۶۰ ذراع و بقول برخی طولش ۱۰۰ ذراع و عرضش ۷۰ ذراع بوده و اهمیت آن فرش بحدی است که موضوع داستانها و افسانه ها گشته و آنچه بتحقیق معلوم است این است که بارگاه کسری قالی جواهر نشان پر قیمتی داشته و بدست مسلمین افتاده است [۱].

غیر از حجاریها و ابنیه قدیمه آثار دیگری از صنایع عهد ساسانی کشف شده است که جالب هفت میباشد از آنجمله چند فقره است که مرحوم فروغی در تاریخ ساسانیان ذکر کرده: یکی ظرفی است گلدان مانند از آثار ظریفه عهد فیروز بن یزدجرد که روی آن صورت پادشاه

بقیه از حاشیه صفحه قبل

شاپور در حالت سواری و والرین زیر دست و پای اسب شاه افتاده و شاپور (سیر یادیس را) بسمت امپراطوری رومیها معرفی میکند ۱۷ نفر مستحفظین ایرانی عقب شاه پیاده ایستاده اند و در مقابل صورت ۲۵ نفر رومی حجاری شده است که امپراطور جدید را می پذیرند (تاریخ ساسانی ص ۱۳۹) — و دیگر حجاری که در سلماس مغرب دریاچه ارومیه نوشته اند و ممکن است که بانی آن شاپور بن اردشیر باشد و آن مجلس انقیاد ارامنه را نشان میدهد و صورت اردشیر و شاپور در آنجا حجای شده است ص ۱۳۲ ج ۱ تاریخ ساسانیان مرحوم فروغی.

[۱] نوشته اند که این فرش بامر عمر قطعه قطعه و ما بین مسلمین تقسیم شد و صاحب تاریخ ساسانی اندازه این فرش را ۶۰ ذراع در ۶۰ ذراع ضبط کرده

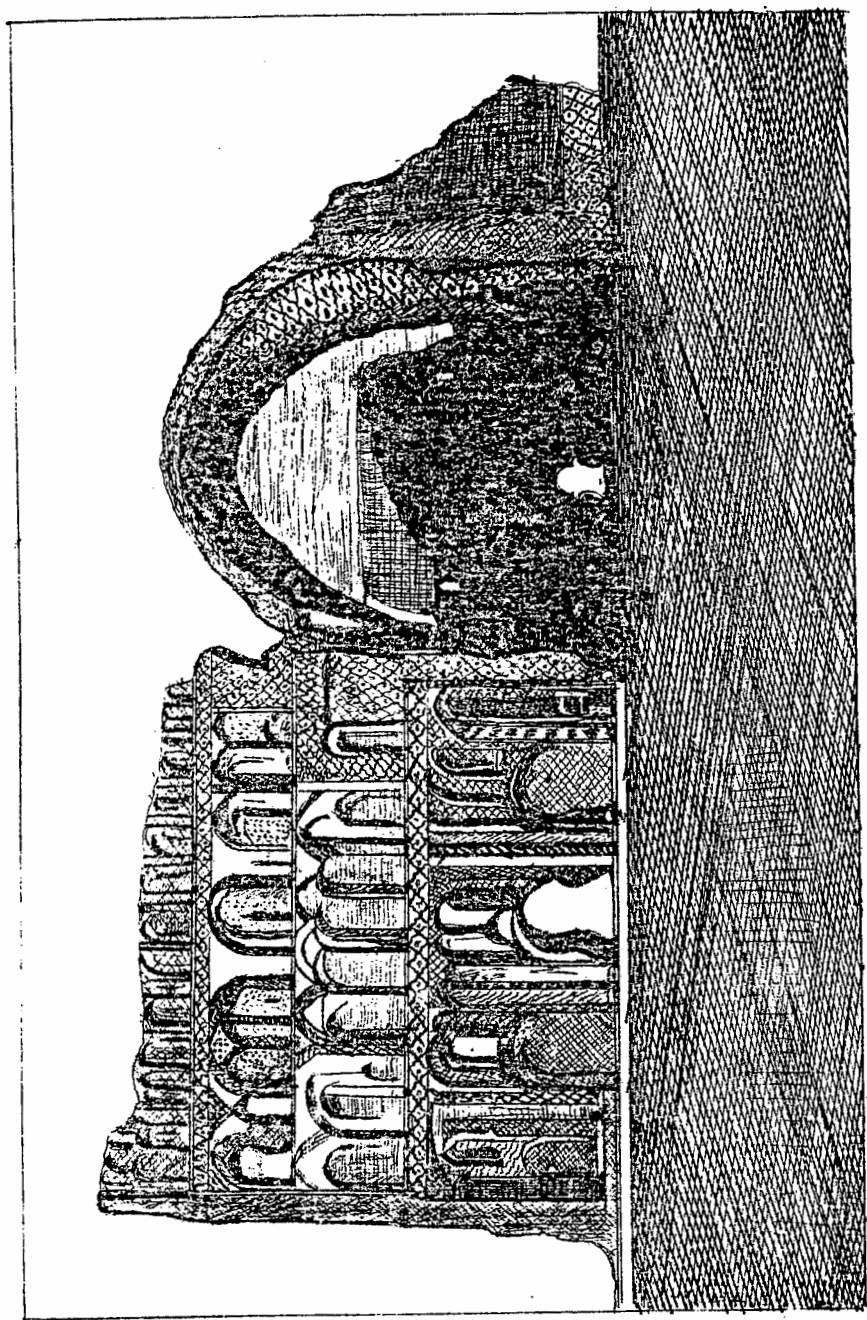
بقیه حاشیه از صفحه قبل

است. راجع بابوان کسری و قالی زرفت آنجا شرحی نوشته اند که خلاصه بعضی قسمتهای آن از اینقرار است: شهر تیسفون یا کتسیفن یا مداین در زمان اشک سیزدهم (۷۵—۳۷ ق م) پایتخت ایران شد و روز بروز اهمیت پیدا کرد و احوالی بر آن عارض شد تا اینکه انوشیروان در سال ۱۹۱ پادشاهی خود در میان این شهر کاخ رفیعی بنام (کاخ سید) ساخت و ایوان مداین خرابه همان بنای عالی است — در ساحل رود دجله میدان وسیعی بود و در انتهای میدان طاق رفیعی که ۲۶ متر عرض و ۴۸ متر ارتفاع و ۹۱ متر کشیدگی داشت و در دو طرف طاق چهار طالار بزرگ ساخته شده بود که هر یک ۲۳ متر طول و ۶ متر عرض داشت و زیر طاق بزرگ رواقی باسم (ایادنا) تختگاه و بارگاهی بود که ۳۵ متر و ۲۰ سانتی متر ارتفاع داشت و طاق بارگاه هلالی و نمایی بیرونی قصر ۹۳ متر دامنه داشت و در اطراف طاق بزرگ ۱۵۰ روزنه مدور از ۱۲ تا ۱۵ متر دور برای روشن کردن بارگاه باز کرده بودند و دیوارهای بارگاه از پارچه های فاخر و در بعضی جاها از کاشیهای الوان یا سیم و زر مستور بود و بعضی طاقنها و ستونها پوشیده از ورق های نازک مس بطلا و نقره اندوده بود و فرش بارگاه قالی بزرگی بود دارای ۳۵۷ متر طول در ۷۲ متر عرض و در انتهای بارگاه دری بدخانه همارت سلطنتی باز میشد و در مجاورت آن در تخت پادشاه را گذاشته بودند و بالای تخت تاج ساسانیان بازنجیر طلا بسقف آویخته بود و این تاج از زر ناب و با مروارید و باقوت وز مردهای درشت گرانیها مرصع گشته ۹۱ کیلو کرم وزن داشت. نقل از مجله طهران مصور و صحت و سقم این مطالب بعهدۀ نویسنده است مخصوصاً در تعیین دقیق مقادیر و مساحتها.



100

100



تلفون - طاق کسری - قصر شاپور اول (از کتاب زاده صنایع ایران قدیم)

و نقش شکار کاهی رسم شده است و دیگر جام مرصعی بسیار ظریف و مرغوب که مربوط به عهد انوشیروان است [۱] . - و از جمله صنایع این عصر که خالی از ظرافت نیست (مسکوکات) طلا و نقره و مس خالص و مس مخلوط بابرنج است که بعد از انقراض ساسانیان نیز مدتی در ایران و بعضی ممالک دیگر رائج بوده است [۲] . - خلاصه کلام آینده در دوره ساسانی صنایع ترقی و رونق داشته و بر فرض اینکه در کلیه آنها اقتبس یادستی از خارج درکار باشد قطعی است که تکمیل بواسطه خود ایرانیها پیدا کرده است .

کتیبه های دوره ساسانی

الواح مکتوبه که از این دوره باقی مانده است از قبیل کتیبه های حجاری شده و اشیاء کتیبه دار مانند مهر و سکه هایی که تا کنون در جاهای مختلف کشف شده بسیار است ولی از همه مهمتر همان الواح

[۱] ظرف گلدان مانند فیروز را مینویسند که از روسیه آمده و ارتفاع آن ۳۱ سانتی متر (قریب پنج گره) میباشد - و در خصوص جام انوشیروان مینویسد که « آن جام عبارت از قطعات یا قرصهای کوچک شیشه الوان میباشد که با طلا بهم وصل شده قعر یا تنک آن جام بلور است و صورت پادشاه را روی آن نقش کرده اند » ص ۲۱۷ ج ۲ .

[۲] پول نقره را بقول بعضی در خم و بقول بعضی (زوز) یا کرشه و پول مسین را (مما) که اصلاً لغت سامی است مینامیده اند ص ۲۴۹ تاریخ پیر نیا .

خجاری شده میباشد و مابین این کتیبه ها آنچه مشهور است بقرار ذیل است : ۱ - کتیبه حاجی آباد از شاپور اول که بدوشیوه پهلوی نوشته شده است - این کتیبه هنوز بطور کامل خوانده نشده - بعضی نوشته اند که این کتیبه مرکب از ۱۱۵ کلمه و ترجمه قسمتی از آن این است [۱] « این است فرمان من شاپور پرستنده مزدا ملکوتی مقام پادشاه پادشاهان ایران و غیر ایران که نسب بخدای آسمان میرساند پسر آرتاخشستر (اردشیر) مزدایرست لاهوتی جام پادشاه پادشاهان ایران خداوندی نسب نبیره پاپک شاه ملکوتی جام » ۲ - در نقش رستم از جمله الواح معروفه دو کتیبه مشهور متعلق بدوره ساسانیان است . یکی از اردشیر بابکان که با دو قسم پهلوی اشکانی و ساسانی بضمیمه ترجمه یونانی نوشته شده است و سابقاً در ضمن نمونه نشر این دوره آنرا

[۱] آقای آشتیانی در مجله دانشکده (ص ۱۳۳) این ترجمه را از فریدریخ مولر (Friedrich müler) نقل کرده و ضمناً نوشته اند که ترجمه پنج شش سطر ولی آن معین است اما چون مداول آن قطعاتی که خوانده شد يك مسئله غیرعادی است فهم تمام آن خالی از اشکال نیست — و جناب مشیرالدوله در تاریخ ایران مینویسد « این کتیبه راجع به تیری است که شاپور در حضور شهر داران و ویس پوران و از ادان انداخته » و مراد ایشان از شهر داران همان (شترتاران) است که حکام بزرگ و فرمانفرمایان ایالتی بوده اند و ویس پوران (ویس پوهران) است که بچند خانواده مهم احلاق میشده و از ادان (آزانان) است که لقب نجابی ایرانی مملکت بوده است .

ذکر کردیم - و دیگر از شاپور اول [۱] ۳ - در نقش رجب [۲]
 ۴ - در طاق بستان آنجا که دو صورت متشابه سوار حجاری شده است
 دو لوحه کتیبه در دو طرف راست و چپ نوشته شده است - مرحوم ذکاء
 الملك فروغی در جلد دوم تاریخ ساسانیان عبارات این دو لوحه را با ترجمه
 ذکر کرده است - ما عین عبارات آن کتاب را در اینجا نقل نموده
 صحت روایت و ترجمه را محوّل بعهده مرحوم مولف میسازیم - می
 نویسد « عبارت آنخطوط از اینقرار است در یکطرف (پائلی زانی ماز

[۱] مرحوم فروغی در تاریخ ساسانیان عبارت پهلوی این کتیبه را با ترجمه این
 طور مینویسد « پانکارزانی مزدین بک شاهپوری مالکان مالکا اران و انیران
 مینوچتری مین یزتان باری مازدین بک ارتاهشتر مالکان مالکا اران مینوچتری
 مین یزتان نایی بک پاپاکی مالکا » یعنی این صورت شاپور ملکوتی است که اور
 مزدا میرسد و پادشاه پادشاهان ایران و غیرایران میباشد از آسمان هبوط نموده از نسل
 خداوندان است پسر اردشیر ملکوتی اورمزدا پرست پادشاه پادشاهان ایران که از آسمان
 فرود آمده و نسب بخداوندان میرساند و نواده بابک شاه ملکوتی میباشد - جناب
 مشیرالدوله در تاریخ ایران دو کتیبه از نقش رستم نام میبرند یکی از اردشیر و
 دیگر از شاپور و راجع بکتیبه دوم این عبارت را فقط مینویسند « از شاپور اول
 در زبان یونانی که خود را معرفی می کند » .

[۲] صاحب آثار العجم ترجمه خط پهلوی نقش رجب را اینطور می نویسد
 « این است صورت اورمزدا پرست خداوندگار شاپور شاهنشاه ایران و غیر ایران
 حاکم از جانب خدا پسر اورمزدا پرست خداوندگار اردشیر شاهنشاه ایران حاکم
 از جانب خدا پسر خداوندگار بابک شاه » .

دیسین شاهیا شاهیوری ملکان ملکان ایلان و ایلان مینو چیتلی مین
 یزدان باری مازدیسین شاهیا اهرمازدی ملکان ملکا ایلان و ایلان مینو
 چیتلی مین یزدان باری شاهیا مارشهی ملکان ملکا) - در طرف دیگر
 (پاتکلی مازدیسین شاهیا شاهیوری ملکان ملکا ایلان و ایلان مینو
 چیتلی مین یزدان باری مازدیسین شاهیا شاهیوری ملکان ملکا ایلان
 و ایلان مینو چیتلی مین یزدان باری شاهیا اهرمازدی ملکان ملکا)
 معنی عبارت اول این است: این صورت شاپور پادشاه اورمزد پرست شاهان
 ایران و توران فرود آمده از آسمان از نژاد خداوندان نواده شاه
 نارسس (نرسی) شاه شاهان است - معنی عبارت ثانی هم همان است
 جز اینکه اسامی فرق دارد و لفظ زانی که اسم اشاره است در آن نیست
 ۵ - در پایکولی [۱] - و غیر از اینها کتیبه ها والواح زیاد دیگر نیز
 کشف شده است که از تعداد آنها صرف نظر میشود [۲].

[۱] جناب مشیرالدوله در تاریخ ایران راجع باین کتیبه مینویسد
 «در پایکولی مابین قصر شیرین و سلیمانیه در کوهی کتیبه مفصل است از
 نرسی ساسانی که بپهلوی اشکانی و ساسانی نوشته شده اینجا نرسی شرح
 میدهد که چگونه بهرام سوم را از تخت پائین آورده بسلطنت رسید
 این کتیبه مفصل ترین کتیبه های ساسانی است و اطلاعاتی راجع بحدود
 ایران آن زمان میدهد [۲] غیر از کتیبه های حجاری اشیاء کتیبه دار
 زیاد است مثلاً مهری از بهرام چهارم قبل از جلوس بتخت سلطنت بدست
 آمده و عبارت نقش آن این است (واراهران کرمان ملکا باری ماز

مقتاح قرائت کتیبه های ساسانی (کتیبه نقش رجب) است که ترجمه یونانی دارد - اول از روی ترجمه یونانی خط پهلوی همان کتیبه قرائت شده و سپس بقرینه آن کتیبه سایر کتیبه های پهلوی و بقرینه کتیبه های پهلوی کتیبه های عهد هخامنشی خوانده شده است. - اول کسی که بخواندن و ترجمه کتیبه های پهلوی پی برده مستشرق معروف قرن هجدهم میلادی سیلوستر دوساسی (Sylvestre de sacy) فرانسوی است و بعد از آن مستشرقین و متبعین دیگر در این راه بذل مساعی نموده تاحدی که میسر شده کشف مطالب نموده اند [۱].

بقیه از حاشیه صفحه قبل

هیزن بك شاهپوری ملكان ملكا ايران و انيران مینوچیتري مین یزدان (و عبارت سکه شاپور این است (مازدیسن بك شاهپوری مالكان مالكا اران مینوچیتري مین یزدان) و عبارت یکی ار سکه های اردشیر این است (مازدیزن باری اراتاخستر ملكان ملكا ايران مینوچیتري مین یزدان) تاریخ ساسانیان -- و معانی آنها بقرینه سایر الواح واضح میشود زیرا اغلب بك نواخت است [۱] از جمله کسانی که در این راه قدیم یا جدیداً تتبع کرده و زحمت کشیده اند این اشخاص هستند : اوزلی (Auseley)، تیشسن، (Tychsen)، وست (Vest)، آندراس (Andreas)، نولده که (Nöldeke)، دارمستر (Darmesteter)، سالمان (Salemann) و یکی هم هاوک (Haug) که در خصوص زبان پهلوی کتبی تألیف کرده و در این راه زحماتی متحمل شده است مأخوذ از دانشکده

حکما و دانشمندان و موسیقی دانان و صنعتگران ایرانی قبل از اسلام

مع الاسف در این زمینه اطلاعات مشبعی در دست نداریم - فقط يك عده اسامی محض و بندرت با احوال غیر منضبط در کتب متفرقه برای ما باقی مانده است و این دسته از اسامی حکم چند نفر از قلم افتاده فراری آواره را دارد که متنکراً و بطور ناشناخت درخفایا و زوایای تاریک تاریخ پنهان گشته و از چنگال حوادث و تغییرات ایام خود را رهانیده برای اینکه قاصدی از احوال آن دوره باشد بطور مرموز مختصر اخباری بما رسانیده است و ما خود باید صد حدیث مفصل از يك مجمل بخوانیم. - بدیهی است که این احوال و اسامی که اکنون از روزنه های تاریخی خود را بما نشان میدهند بدن اینکه موافق هر دوره تغییر لباس و صورت داده باشند نتوانسته اند خود را حفظ کرده بما برسانند - این است که در اطراف هر کدام از آنها حشو و زوائد و پیرایه های داستانی بسیار و در این میانه اصابه واقع و حقیقت برای شخص محقق بسی دشوار است - و ما خود باید هر چیزی را بدون تأمل وافی و تدبر کافی قبول نکرده تحقیق کنیم و صحیح را از سقیم و مجعول را از لب واقع تمیز بدهیم؛ اینک بطور فهرست اسامی چند نفر از مشاهیر را ذکر نموده تشخیص حقایق را بنظر نقادان بصیر محول میسازیم:

۱ - انوشیروان عادل که بنا بر ضبط جمعی از مورخین از ۵۳۱ م ۵۷۹ م سلطنت و ۷۴ سال زندگانی کرده است و حسن رفتار و کردارش در تواریخ مسطور و در افواه مشهور است.

زنده است نام قرخ نوشیروان بعد از کر چه بسی گذشت که نوشیروان نماند چنانکه سابقاً ذکر شد و عده از مورخین نوشته اند علاوه بر مقام پادشاهی فضیلت علمی نیز داشته و خود شخصاً در سل مسائل و معضلات علمی در مجالس علما حاضر میشده و با آنها شرکت میکرده است و حکمای یونانی که در دربار او حاضر و مصاحبین او بوده اند اعتراف بمهارت علمی او داشته اند - راجع بترویج علوم و آدابش بیش از بن شمه نگاشته شد ۲ - بزرگمهر (بوذرجمهر) بن سوخرا (لقب سوخرا بختگان بوده است) از مشاهیر حکما و دانشمندان عهد ساسانی و از معاریف رجال قرن ششم میلادی است - هر چند هویت تاریخی او در نظر بعضی هنوز مجهول است ولی قطعاً شخص دانشمندی باین نام در آت ایام بوده است - بزرگمهر بنا بر قول بعضی مروی نراده بوده و در حقایق احوال او عقاید و عبارات مورخین مختلف است - مشهور این است که در ابتدا معلم هنر پسر انوشیروان بوده و بواسطه لیاقت و کفایت بمرتبه وزارت رسیده و در اواخر عمر در مرو عزت اختیار و یکماه بعد از فوت انوشیروان وفات کرده است (پس از سه بیک ماه بوذرجمهر پیوشید در پرده خاك چهر فردوسی) و مطابق نقل مروج الذهب مسعودی در سال ۶۰۳ م بامر خسرو پرویز بقتل رسیده و بنا بر قولی

در زمان هرمز چهارم در سال (۵۹۰ م) وفات کرده و بعقیده برخی بدست انوشیروان کشته شده است. - بهر حال این مرد علاوه بر لیاقت و هوش ذاتی که در تدبیر امور مملکت داری داشته در علوم نظری و حکمت اخلاقی و نجوم و هیئت و علم تعبیر خواب از معارف عصر خود بوده است و کتب ادبی و تاریخی مملو از نقل کلمات حکیمانه و مطالب علمی عالی اوست مانند: مروج الذهب مسمودی و جوامع الحکایات عوفی و تاریخ بیهقی و کشکول شیخ بهائی؛ و مخصوصاً فردوسی قریب هزار و پانصد بیت در شاهنامه راجع باحوال و کلمات او گفته است که الحق خواندنی و یاد گرفتنی است و از آنجمله است: ز کیتی دو چیز است جاوید و بس دگر هر چه باشد نماند بکس سخن گفتن نغز و کردار نیک بماند جهان تاجیهان است ریک ز خورشید و از آب و از باد و خاک نکردد تبه نام و گفتار پاک - از جمله آثاری که منسوب به (بزرگمهر) است ببرزویه طبیب می باشد که با مرانوشیروان و خواهرش برزویه ملحق بکتاب کلیله و دمنه کرده است و دیگر کتاب (ایریدج) در نجوم که گویا ترجمه کتاب (الموالید) و الیس بوده است و با احتمال بعضی معرب لفظ (ویرینک) پهلوی است که بمعنی کزیده و منتخب میباشد و دیگر (فصول بزرجمهر) و دیگر (کتاب بزرجمهر در مسائل زیج) و دیگر رساله در طالع بیماران و دیگر کتاب (ظفر نامه) که ابوعلی سینا آنرا با مر نوح سامانی از پهلوی فارسی نقل کرده است [۱]. -

[۱] مأخذ بعض قسمتهای ترجمه حال بزرگمهر مجله کنجینه معارف نوشته آقا میرزا محمد علیخان تربیت است.

در بعض کتب ادب عربی نوشته شده است (قیل لبزرجمهر بم ادرکت ما ادرکت فقال بیدور کبکور الغراب و حرص کهرص الخنزیر و تملق کتملق الکلب و صبر کصبر الحمار) و بعضی بجای (تملق کتملق الکلب) سعی کسعی الذئب نوشته اند ۳ - برزویه طیب هر هوش و ذکاوت مقام ارجمندی داشته و بتوسط او کتاب کلیله و دمنه و بعض آثار دیگر از هندوستان بایران آمده - برزویه نزد انوشیروان خیلی تقرب و سمت حکیمباشی داشته است و در سال ۵۳۲ م زنده بوده و خصوصیات احوال و تاریخ تولد و وفاتش بتحقیق معلوم نیست ۴ - باربد : از بربط نوازان و سرود سازان معروف عصر ساسانی و دوره خسرو پرویز است (۵۹۰ - ۶۲۷ م) و در فن موسیقی مهارت کامل داشته و در کتب ادبی و تاریخی مانند شاهنامه فردوسی ، خسرو و شیرین نظامی اغانی ابوالفرج اصفهانی ، المحاسن و الاضداد جاحظ ، کتاب البلدان ابن الفقیه [۱] و غیره حکایاتی در این باب از او منقول است - فردوسی در مناظره او باموسیقی دان مشهور آن عهد موسوم به (سرکش) و مغلوبیت سرکش گوید (بشد باربد شاه را مشکران یکی نامداری شد از مهران) نظامی در خسرو و شیرین گوید (در آمد باربد چون بلبل مست گرفته بربطی چون آب در دست) . - اسم این موسیقی دان

[۲] ابو عبدالله احمد بن محمد بن اسحق بن ابراهیم همدانی معروف به (ابن الفقیه) از ادبای اواخر قرن سوم هجری و صاحب کتاب جغرافیای معروف به (مختصر البلدان) است که بعد از فوت معتضد عباسی (۲۷۹ هـ) تألیف شده است (جرجی زیدان)

معروف در کتب تاریخ و ادب فارسی و عرب با ملاحای مختلف ضبط شده است: باربد، باربذ، فہلبذ، فہربذ، بہربذ، بہلبذ، فہلوذ، فہلوذ - مستشرق معروف آلمانی (نوئلد که) معتقد است که این اسم پهلوی و اصلش (یہربت) یا (یہلبت) بوده است [۱] - باربد مطابق نقل ادباء و مورخین مخترع خبلی از الحان و ترانہای موسیقی مانند نوای خسروانی بوده و مسعودی او را مخترع (طرق الملوکیه) که هفت نغمه و ایقاع مخصوص است دانسته [۲] و حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده مینویسد که باربد برای ۳۶۰ روز سال (عدہ روزهای سال فارسیان قدیم بی خمسہ مسترقه) ۳۶۰ نوای موسیقی برای بزم خسرو ساخته و هر روز یکی را میسروده است. - در اینکه باربد اهل کجا بوده باختلاف ذکر شده است: جمعی او را اصلاً (جہرمی) نوشته اند و از جمله صاحب المعجم است (ص ۱۷۰ طبع برون) - و برخی از قبیل جاحظ در ضمن شرح حال مختصری که از او در کتاب (المحاسن و الاضداد) نوشته او را (مروزی) گفته اند. - در خصوص وفات او نیز عبارات و عقاید ادبا و مورخین مختلف است: ابن قتیبہ در کتاب (عیون الاخبار) نوشته که یوسف مغنی شاگرد خود باربد را از روی

[۱] مجله ککاوہ

[۲] هفت نغمہ معروف (طرق الملوکیه) را مسعودی در مروج الذهب اینطور نوشته است: اسکاف، بہار، امرس، مازاروستان، سایداد، سسم، جوهران و برای ہر کدام از آنها تعریفی نوشته است - رجوع شود بکتاب مذکور.

حسد بقتل رسانید - و ثعلابی در (غرر اخبار) نوشته که (سر جیس) مغنی ازای رقابت در صنعت او را مسموم ساخت - و فردوسی میگوید که بعد از کشته شدن خسرو پرویز (باربد) مغنی سرانگشتان خود را مثله کرده بر سر جنازه وی ناله و ندبه میکرد [۱] - بهر حال شخص موسیقی دان ایرانی معروفی باین نام زرد خسرو پرویز خیلی تقرب داشته و بعقیده جمعی از مورخین اغلب وقایع و حوادث مهم را که هیچکس جرئت اظهار نداشته؛ وی بقلب شعر و ترانه موسیقی ریخته با بهترین اسلوبی کوشزد خسرو میکرده است و ارباب حوائج گاهی بتوسط او عرایض خود را بسمع پادشاه میرسانیده اند - از جمله قضایا فوت مرکب مخصوص محبوب پادشاه اسب (شبدیز) است که باربد بانغمه دلکش مخصوصی بخسرو فهمانیده است (محمّل است که لحن معروف (شبدیز) راجع بهمین قصه باشد [۲] . ۵ - بامشاذ (بامشاد) : (بلبل باغی به باغ دوش نوائی بزد خوبتر از باربد نغز تر از بامشاد منوچهری) بقول معروف از موسیقی دانان و رامشگران زبردست عهد ساسانی بوده و

[۱] مجله کنجینه معارف مقالهای آقای آقا میرزا محمدعلیخان تربت و ماخذ پاره

از قسمتهای این شرح حال هم مسطورات ایشان در آن مجله است .

[۲] خالد بن فیاض شاعر عرب که در قرن اول و اوائل قرن دوم هجری میزیسته

این قضیه را بنظم در آورده است - سابق دو بیت از او نقل شد و چند بیت دیگرش این است؛ ورنم البهلبد الاوتار فتنبهت من سحر راحته اليسرى شایب فقال مات؟ فقالوا؛ انت فمت به فاصبح الحث عنه و هو مجذوب لولا البهلبد والاوتار تندبه لم يستطع نعی شبدیز المرازیب .

زمان او را عصر خسرو پرویز نوشته اند ۶ - رامتین : باختلاف املاء او را (رام) و (رامی) نوشته اند (حاسد م خواهد که شعر او بود تنها و بس باز نشناسد کسی بربط ز چنك رامتین منوچهری) بقول مشهور از چنك زنهای مشهور عهد خسرو پرویز و خود مخترع چنکی بوده است [۱] ۷ - نکيسا : نظامی فرماید (نکيسا نام مردی بود چنکی) ندیم خاص خسرو بید رنگی (از خوشکوتری در لحن آواز) ندید این چنك پشت ارغنون ساز (چنان می ساخت الحانهای موزون که زهره چرخ میزد کرد کردن) - نظر باینکه بعضی او را ایزان نوشته اند در اینجا نام او آورده شد و گرنه برخی از محققین اصلاً آنرا یونانی دانسته اند. - مناسب است اینجا کوشزد قارئین کنیم که در کتب ادبی و تاریخی ما چند اسم از موسیقی دانان عهد ساسانی مشهور است که در سازندگی و نوازندگی ضرب الیث هستند: نکيسا که چنك زن معروف بوده و ابیات نظامی را درباره او خواندید و دیگر (سکيسا) که با احتمال قوی املاي دیگر همان نکيساست و دیگر (سرکش) و یکی هم (سرکب) - فرخی در مدح امیر محمد غزنوی گوید: (دائم از مطربان خویش بیزم) (غزل شاعران خویش طلب) شاعران چو رودکی و شهید (مطربان چو سرکش و سرکب). از ظاهر کلمات ادبا

[۱] بعضی رامی یا رامین را از موسیقی دانان این عهد شمرده و این بیت فخرالدین اسعد کرکانی را آورده اند: (چو رامین هر گهی بنواختی چنك) (ز خوشی بر سر آب آمدی سنگ) و محتمل است که رامین نیز یکی از املاهای رامتین باشد.

چنین بر می آید که اسامی چند نفرست ولی بعض اهل تحقیق نوشته اند
 « سرکش باغلب احتمال همان (نکيسا) یاسکیست واد مطرب و خواننده
 یونانی بوده که اسم اصلی او سرکیوس (Sergius) بوده و تلفظ
 ایرانی آن « سرکیس » شده و شاید « سرکیش » و « سرکش » املاى
 سریانی آن باشد. سرکب نیز اگر غیر از سرکش باشد باز اسم یونانی
 است » [۱] و ازین عبارت استفاده این احتمال میشود که تمام اسم يك
 نفر مغنی و سازنده یونانی باشد — ما این ترجمه را نیز به (والله العالم)
 ختم میکنیم ۸ — آزادوار چنکی : از معاریف نسوان موسیقی دان
 دوره بهرام گور بوده است ۹ — کوسان نوا کر : از فی زنهای مشهور
 ایرانیان قدیم بوده و فخر کرکائی در مثنوی ویس و رامین اسم او را
 ذکر کرده است [۲] ۱۰ — مانی نقاش: پسر (فوتق بابك) از اهل یکی دهات
 بابل موسوم به (مردی نو) مخترع مذهبی مرکب از مذاهب مختلفه
 زردشتی و مسیحی و یهودی و امثال آنها بوده است — بقرار آنچه
 نوشته اند در ۴۵ سالگی در موقع جلوس شاپور اول مذهب خود را
 آشکار کرده و بالاخره از بیم شاهنشاه از ایران گریخته بچین و تاتار
 رفته و مجدداً در زمان هرمز بن شاپور « ۲۷۱ — ۲۷۲ م » بایران
 آمده بنا بر قولی بدست او و بنا بر قولی بدست بهرام اول « ۲۷۲ —
 ۲۷۵ م » بقتل رسیده است — چیزی که از مانی قابل اهمیت است

[۱] مجله کاوه شماره ۵ ص ۱۶ سال دوم دوره جدید

[۲] شماره ۸ مجله کنجینه معارف آقای تربیت .

نقاشی او میباشد که نقاشان آن عصر را متحیر ساخته و بعدی در این صنعت مهارت داشته که بعقیده برخی آنرا معجزه خویش قرار داده و برای اثبات این دعوی کتاب نقاشی بنام ارتنک یا ارتنک ساخته بوده است و بوجود او نقاشی در ایران رونق تازه گرفته چنانکه تصرفات او و ایرانیان دیگر در نقاشیهای ملل دیگر از قبیل چینی ها نیز موثر شده است و بالاخره ایرانیان شاگردان بهتر از استاد شده اند. - مانی قوه ابتکار داشته و خالی از فضیلت علمی هم نبوده است چنانکه خود از روی خط آرامی خطی اختراع کرده (در اقسام خط فارسی ذکر شد) و راجع بمذهب خود چند کتاب تألیف کرده است از آن جمله کتابی است که بنا بر نوشته ابوریحان بیرونی موسوم به « شاپورکان » بوده و محتمل است که این همان کتابی باشد که گویند برای شاپور بزبان پهلوی نوشته بوده است ۱۱ - مزدك پسر بامداد : برخی او را نیشابوری و بعضی او را از اهالی فریدن اصفهان دانسته اند [۱] و بعضی از اهالی حوالی تخت جمشیدش گفته اند بتبع برخی که او را در زمره حکما و دانشمندان حساب کرده اند و جزء فلاسفه اش شمرده اند متعرض ذکر آن در این فصل شدیم . - مزدك مخترع آئین و کیش تازه بوده [۲] و در زمان قباد اول (مدت

[۱] آئینه اسکندری مینوسد که (دهی موسوم بمزدکیان در نزدیک فریدن اصفهان موجود است که مولد و موطن مزدك است) بعضی وجه تسمیه بلوك معروف به (بمزدج) در نواحی چهار محل اصفهان را همان مولد مزدك دانسته اند .

[۲] مذهب معروف به (اباحه و اشتراك) باو منسوب است و شهر ستانی در

سلطنت در دفعه اولی ۴۸۷-۴۹۸ و در دفعه دوم ۵۰۱-۵۳۱) یکسوع شورش مذهبی ایجاد کرده است و در بدو امر قباد یا بحقیقت یا برای پیشرفت سیاست خود باو کرویده و از این جهت بفتوای موبدان و روحانیین در حدود سال ۴۹۸ از سلطنت خلع و برادرش کاماسپ (جاماسب) بجای او برقرار گشته است - در حدود سال ۵۰۱ مجدداً قباد تخت پادشاهی را متصرف و این مرتبه روش خود را تغییر و روی بیدطرفی نشان داده است - تا اینکه اواخر سلطنت او مزدکیان و را مجبور میکرده اند که خود استعفا و تخت سلطنت را بیک از پسرانش (کیوس) نام [۱] که وعده ترویج این آئین را بآنها داده بوده است تفویض نماید - قباد بحیله اجرای این مرام مزدکیان را بحشنی دعوت کرده و بدستیاری خسرو انوشیروان تمام آنها را بقتل رسانیده است - برخی نوشته اند که در این قتل عام تنها شخص مزدک فرار کرده است و بعضی نوشته اند که او هم کشته و بدار آویخته شده است و جمعی از مورخین عرب اصل واقعه قتل عام مزدکیها را بعد از وفات قباد

بقیه حاشیه صفحه قبل

ملل و نحل مینویسد که مذهب او خیلی نزدیک بمذهب مانی است - صاحب آئینه اسکندری مینویسد «مذهب مزدک بعینه اعتقاد نهلیستها néhlisme و انارشیهستهای anarchiste طالب هرج و مرج اروپا است» .

[۱] لقب او را فتاسوارسا نوشته اند که بعقیده بعضی تصحیف پتسخوار شاه است بمناسبت پتسخوار که نام سلسله کوهی است از جبال البرز .

در اوائل سلطنت انوشیروان (۵۳۱ یا ۵۳۲ م) نوشته اند - بعضی
 نوشته اند که مزدکیان قباد را بکشتن سوخرا باز داشته بودند و از این
 جهت (زرمهر) پسر سوخرا خروج کرد و مزدک را با بسیاری از
 پیروان او کشت. - باری در خصوص مزدک و قتل عام مزدکیان اقوال
 بسیار است و آنچه فعلاً نزد جمعی از محققین مقبول است این است که
 این واقعه در حیات قباد و بدستکاری انوشیروان در ۵۲۹ یا ۵۲۸ م
 اتفاق افتاده است و بعضی محل این واقعه را در نزدیکی طیسفون مابین
 رود نهروان و جازر (دهی است در نواحی نهروان در نزدیکی مدائن)
 نوشته اند. - از جمله تألیفاتی که منسوب بمزدک است کتاب (مزدک
 نامه) است (گویا بسنک کلیله و دمنه بوده است) که ابن مقفع آنرا
 از پهلوی به عربی ترجمه کرده و با احتمال بعضی آنرا در قرن دوم هجری
 ابان لاحقی (ابان بن عبد الحمید بن لاحق بن عفر) بنظم درآورده است
 - و بعضی فرهنگ نویسان کتابی بنام (دیشناو) که برخی آنرا (ویسناد) یا
 (دیشناد) ضبط کرده اند نسبت بمزدک داده اند که برای اثبات مذهب خود نوشته
 ولی در خصوص این کتاب هنوز ماخذ صحیحی بدست نیامده است. -
 نگفته نماند که قتل عام مزدکیان بالمره رفع این فتنه و غائله را نکرده
 بلکه تا حدود ۳۰۰ هجری هر وقت بنامی مثل خرم دینی (منسوب
 به خرمه نام دختر فاده که زن مزدک بوده و از مداین گریخته و درری
 ظهور کرده است) و غیره در ایران خروج کرده و مزاحم خلفای عباسی

بوده اند تا اینکه بالاخره بکلی محو و معدوم شده اند [۱] ۱۲ - بهرام کور (مدت سلطنت ۴۲۰ - ۴۳۸ م) اغلب ادبا و مورخین اسلامی نسبت اشعار عربی و فارسی باو داده اند و سابقاً در ذیل عنوان (شعر در دوره ساسانی) اشاره بعقاید بعضی مؤلفین نسبت باو شد و تحقیقی درخصوص شعر فارسی که باو منسوب است کردیم - همان دو شعر عربی را که از قول محمد عوفی در حواشی سابق نقل کردیم مسعودی بهرام نسبت میدهد در موقعی که برخاقان ترك ظفر یافته است [۲] - و از روی تمام اقوال ادبا و مورخین شاید این حدس درست باشد که بهرام شعری سروده است - باری بهرام نزد نعمان پادشاه حیره در قصر خورنق تربیت یافته و بكمك منذر بن نعمان بتخت سلطنت نشسته است و مطابق نقل جمعی در سال ۴۳۸ م در شکار گاه در باتلاقی فرو رفته و وفات یافته است - حکیم نظامی علیه الرحمه کتاب (هفت کنبد) را با اسم او نوشته است : (ای نظامی ز کنبدی بگریز که کلش فاذك است و خارش تیز)

[۱] خیلی از مؤلفین در کتب تاریخی متعرض احوال و عقاید مزدك شده اند مانند : ملل و نحل شهرستانی ، فهرست ابن ندیم ، بلدان ابن فقیه ، ابو علی مسکویه طبری ، ابن اثیر ، ابوریحان بیرونی و درجمله کاوه بقلم آقای سید محمد علی جمال زاده راجع باحوال او تحقیقاتی شده است که بسی مورد استفاده ما واقع شد - لازم است اهل تحقیق و تتبع با آنجا رجوع کنند .

[۲] درباره از کلمات این دو شعر روایات مختلف است از جمله : اقول له لما فضضت جموعه الخ بجای فقلت له لما نظرت جنوده الخ .

(باچنان شوکت و علو مقام دیدی آخر چگونه شد بهرام) ۱۳ -
 اردشیر بابکان : دراینکه پادشاه با کفایت باسیاستی بوده شکی نیست -
 برای اثبات مقام دانشمندی او مکتوب اندرزنامه که ابن ابی الحدید
 در شرح نهج البلاغه نقل کرده است (بر فرض صحت) کافی است -
 مرحوم فروغی در تاریخ ساسانیان از قول بعض مورخین نسبت تألیف
 دو کتاب به (اردشیر) داده است : یکی کتاب (کارنامه) که مصنفین
 عرب بنام (کارنامج) نوشته اند و دیگر کتاب باسم (شیوه سور) که
 بضبط مولفین تازی نامش (آداب العیش) است در آداب معاشرت و رسم
 و راه خوردن و آشامیدن . - در خصوص کتاب (کارنامه اردشیر)
 گذشت که بروایت بعضی در اواخر قرن ششم میلادی نوشته شده و
 بعقیده بعضی مستشرقین اصلاً مربوط بقرون بعد از دوره ساسانی است
 ۱۴ - آذر بادن زر داستان حکیم : در خصوص احوال او اطلاعی
 کامل در دست نیست جز اینکه شمس الدین محمد بن قیس رازی در کتاب المعجم
 (ص ۱۶۹ طبع برون) در ذیل شعر فارسی که نسبت به بهرام گور داده اند
 (منم ان پیل دمان الخ) مینویسد و در بعض کتب فرس « دیده ام که
 علماء عصر بهرام هیچ چیز از اخلاق و احوال او مستهجن ندیدند
 الا قول شعر پس چون نوبت پادشاهی بدو رسید و ملک بروی قرار
 گرفت آذر بادن زر داستان حکیم پیش وی آمد و در معرض نصیحت
 گفت ای پادشاه بدانکه انشاء شعر از کبار معایب ملوک و دنی
 عادات پادشاهان است ، الخ - بر فرض صحت مقام حکمت و

درایت او از همین نصیحت واضح میشود ۱۵ - فرشادشیر : مولفین عرب اورا (فرسادشیر) یا (فرساوشیر) ضبط کرده‌اند و اورا از جمله حکما و دانشمندان قبل از اسلام شمرده‌اند ۱۶ - جاماسب حکیم اصل اسم او (گاماسب) بوده و مولفین عرب اورا (جاماسب) یا (جاماسف) ضبط کرده‌اند - شخصی باین نام در حکمای عجم مشهور و اقوال و عقاید را مخصوصاً در کتب احکام و نجوم و آثار قبری منسوب باو در بلوک خفر فارس معروف است - مطابق نقل مولفین ایرانی و عرب جاماسب حکیم برادر کشتاسب بن لهراسب بوده و نزد زردشت کسب علوم و معارف کرده است و کتانی بنام (جاماسب‌نامه) باو منسوب است که بطور رمز از اخبار آینده در آن کتاب خبر داده است و کلمات بزرگ و نصاب حقیقت در خلال مسطورات تاریخی و اخلاقی از او نقل کرده‌اند . - ممکن است که این جاماسب همان کس باشد که وزیر (ویشاسب) پادشاه باختر بوده که بعد از مهاجرت زردشت بان نواحی حمایت از او کرده و در ترویج آئین او کوشیده و دختر زردشت را بزوجیت قبول نموده است .

۱۷ - فرهاد کوهکن - موضوع افسانه شیرین (فرهاد و شیرین) است و مورخین ایرانی اورا یکی از حجاران و صنعتگران شیرین کار زمان خسرو پرویز نوشته‌اند . - نظامی فریاید : (که هست اینجا مهندس مردی استاد) (جوانی نام او فرزانه فرهاد) (بوقت هندسه عبرت نهائی) محسبی دان و اقلیدس کشائی) (به نیشه چون سر صنعت بخارد) (زمین را مرغ بر ماهی

نکارد) (بصنعت سرخ گل را رنگ بندد) (به آهن نقش چین بر سنگ بندد) — بر فرض اینکه فرهاد شخص تاریخی باشد میتوان کلیاتی از احوال او را در ضمن مثنوی خسرو شیرین نظامی بدست آورد و قسمتی از حجارهای بیستون را از شیرین کاریهای او نوشته اند (صورتی در بیستون فرهاد مسکین کننده است آفرین بر دست و بازویش چه شیرین کننده است).

زردشت و کتاب اوستا

اشخاصی که اسم برده شد اغلب مربوط بهمد ساسانیان بودند — جای آنستکه این فصل را بشمه از شرح احوال زردشت ختم کنیم — سابقاً در ضمن تاریخ ادبیات دوره قدیم اشاره بتاریخ زندگانی او شد و در اینجا محض تذکار میگوئیم :

زردشت یا (زرتشت) یا (زرائشت) یا (زراتوشترا) یا (زرتشتَر) و همچنین با املاهای مختلف دیگر؛ همه جا در تواریخ و تذکره های حکما و دانشمندان بعنوان مرد حکیم و دانای کامل متعرض اسم و شرح حال او شده اند و در میان پارسیان زرتشتی بمقام نبوت معروف بوده و هست — زرتشت مرد حکیم دانشمند برگزیده بوده و تعلیمات اخلاقی و علمی او (از قبیل طب و نجوم و طبیعیات) عموم طبقات خاصه پیروانش را بسیار مفید بوده است مذاهب زرتشت در ایران مخصوصاً در عهد ساسانیان مذهب رسمی و قوانین موضوعه او قوانین رسمی مملکتی بوده است و در این زمان هم جمعی از پیروان این آئین خاصه در هندوستان و بعض بلاد ایران

(مانند یزد و کرمان) وجود دارند.

راجع بزمان زردشت و محل تولد و زبان اوستا و سایر خصوصیات احوالش عقاید مختلفه اظهار شده است - عقیده که اخیراً خیلی طرفدار پیدا کرده این است که ولادتش در قرن هفتم قبل از میلاد و وفاتش در نیمه اول قرن ششم قبل از میلاد بوده است (سابقاً نقل کردیم که در سال ۵۸۳ ق م در هفتاد سالگی در روی پله های معبد بلخ بقتل رسیده است) - مطابق بعض روایات پدرش (پ اورُشسب) و بضبط بعضی (یوروشاسپا) از دودمان (اسپیئاما) و مادرش (دوغد) نام و یکی از دخترانش (پروچست) - زوجه چاماسب وزیر کشتاسب بوده است - شهرستانی در کتاب ملل و نحل اسم پدر و مادر او را نزدیک بنچه نوشتیم نوشته و میگوید (ابو کان من آذربایجان و امه من الری) و قطب لاهیجی در تذکره حکما در این جهت متابعت شهرستانی را کرده است - بعضی محل تولد زردشت را (ری) و جمعی از اهل تحقیق آذربایجان (انرویانتن) در حوالی دریاچه ارومیه دانسته اند - زردشت در ۲۰ سالگی عزلت اختیار کرده و قسمت عمده جوانی خود را بر ریاضت و انزوا گذرانده و در ۳۰ سالگی عقیده اظهار و مذهبی اشکار ساخته و مردم را بکیش خویش دعوت نموده است و ابتدا در وطن خود به تبلیغ و اشاعه مذهب خویش پرداخته و چون روی مساعدتی ندیده است ناچار مجبور بترك وطن و بطرف باختر [۱] و هسپار گشته است و پادشاه باختر موسوم

[۱] باختر یا (باکتریا) عبارت از خوارزم و بخارا و افغانستان و بلوچستان

به (ویشتاسب) یا (کشتاسب) مقدم اورا کرامی داشته و باو ایمان آورده است و جاماسب وزیر کشتاسب نیز از او حمایت کرده و باین سبب در اندک وقتی مذهب زردشت در ایران و توران و هند و آسیای صغیر انتشار یافته و طرفدارانی پیدا کرده است و بالاخره در ضمن یکی از جنگهای سیاسی یا مذهبی ارجاسب شاه تورانی با ویشتاسب شاه و پیروان مذهب جدید و غلبه ارجاسب شاه بر باختر بقول بعضی در ۸۳ ق م کشته شده است [۱].

- کتاب مذهبی معروف زردشت همان کتاب [اوستا] است که پیش از این راجع بتقسیمات آن چیزی نوشتیم - اوستائی که در زمان هخامنشی بوده مطابق بعض عقاید بدست اسکندر مقدونی سوخته شده و بعد نسخه از آن از جایی بدست یونانیان افتاده و از قسمتهای علمی آنچه راجع بطب و نجوم بوده است بیونانی ترجمه کرده و بعد آن را بآتش انداخته اند - بلاش اول اشکانی امر بجمع آوری اوستا کرده و در زمان اردشیر اول تن سرنامی که هیربدان هیربد بوده است آنرا مرتب ساخته و پس از

و سمرقند و هرات و قندهار و سیستان و کابل و مرکز آن بلخ بوده است و چون در قدیم بلخ را باختر میگفته اند تمام این مملکت بنام باختر معروف شده است .

[۲] جناب مشیرالدوله در تاریخ ایران مینویسد زردشت در اواخر عمر بجنگهایی برای اشاعه مذهب خود پرداخت و وقتی که با مردم هیون در مقام مدافعه جنگ میکرد کشته شد و هیون مردمان تورانی بودماند و سردار دشمنان (اُرج تَشَب) یا ارجاسب و قاتل زردشت توری بر آتروخش نام داشته است .

آن شاپور اول آنچه را که از اوستا راجع بعلم طب و ستاره شناسی و فلسفه و جغرافیا برداشته بودند از یونان و هند و سایر جاها جمع کرده باوستا افزود و در زمان شاپور بزرگ اوستا رسمیت پیدا کرد است [۱] - خلاصه کتاب [اوستا] یکی از کتب مهم قدیم پارسیان است که اغلب دستخوش تحریف و تصحیف شده آنچه باقیمانده اندکی از بسیار و مشتی از نمونه خروار است - خصوصیات روحی زردشت را میتوان از بعضی قسمتهای این کتاب اکتشاف کرد والله الموفق .

اوستا که در پهلوی (پستاک) یا (اوستاک) و عربیها (وستاق) گویند مطابق روایات پهلوی و مورخین ایرانی و عرب در اصل بیست و یک کتاب یانسک بوده است [۲] مشتمل بر احکام شریعت و اخلاق و نجوم و هیئت و تاریخ و فلسفه و غیره که بروایت طبری و مسعودی آنها را بر روی دوازده هزار پوست گاو نوشته بوده اند و تمام آنها تألیف یکنفر و راجع بیک زمان و یک زبان نبوده است [۳] و آنچه اکنون درست است نسبت باصل اوستا خیلی مختصر است .

[۱] عیناً این قسمت از تاریخ مشیر الدوله اقتباس شده است .

[۲] زردشتیان دعائی دارند مشتمل بر ستایش زردشت که بیست و یک لفظ دارد

و هر لفظی از این دعا را نام یکی از کتابهای اوستای اصل قرار داده اند .

[۳] بعضی از قول پلنی مورخ یونان نقل کرده اند که کتاب زردشت دوملیون

آیات میشد - و بقول بعضی مجموع ۲۱ نساک اوستا در ضمن ۱۴ قرن (از قرن

۱۲ ق م بعد) بتدریج درست شده است .

سابقاً در ذیل عنوان (زبان زند و سانسکریت) قسمتهای اوستای کنونی را نوشتیم و بارها گفته ایم که از همه مهتر قسمت (کاتا) است که منسوب بشخص زردشت و کرانیهاترین یادگار ادبی قدیم ایران است: کاتها - یا سرودهای قدیم اوستا که زبان سانسکریت (کیتا) گفته میشود عبارت است از هفده سرود در جمله هفتاد و یسنا از قسمت (یسنا) که در سانسکریت (یجنا) گفته میشود. - یسنا بمعنی ستایش و نیایش و نام یکی از قسمتهای اوستاست که مشتمل بر هفتاد و دو فقره سرودها و مناجاتها و دعوائی است که در مواقع عبادت با آداب مخصوصی [۱] میخوانده و بجا میآورده اند - کاتها در اواسط کتاب یسناست باین ترتیب که سرود اولی یسنای بیست و هشتم و دوم بیست و نهم و همچنین تا یسنای سی و چهارم که سرود هفتم است و بعد از آن یسنای چهل و سوم سرود هشتم است و هکذا بترتیب تا پنجاه و سوم که سرود هفدهم است - سرودهای کاتا عموماً شعر یا بتعبیر بعضی (نثر مسجع) است و ابیانش باعتبار عده مصراعها پنج قسم است :

۱- اهونوایتی ۲- اوستوایتی ۳- سینمایینیو ۴- وهوخشتر و هشتوبنی [۲] و ابن اسامی بمناسبت کلمه اول هر سرودی گذاشته شده

[۱] در موقع عبادت چیزهایی از قبیل : آب ، شیر ، گوشت ، شاخه از درخت (هوما) ، شیر همان گیاه و غیره را میکذاشته اند و عصاره گیاه هوما را بر بجر آتش میریخته اند و مشغول عبادت میشده اند .

[۲] رجوع شود بحاشیه سابق ص ۲۳۳ و ص ۲۳۴ .

است (نظیر اسامی بعض سور قرآن: طه، یس، عم [۱]) - عموماً قسمت (یسنا) مشتمل بر مطالب اخلاقی و نصایح شیرین و مضامین شعری خبلی ساده طبیعی است مخصوصاً (کاتها) علاوه بر روح تعلیمی و اخلاقی دارای مضامین شعری دلچسب و کاملاً باعلاحت است - قسمتی از این سرودها مناجاتهای صمیمانه با حال و گاهی مخلوط با شکایتها و درد دلهایی است که گوینده با لحن موثری با معبود خود داشته است - و قسمتی اظهار مسرت و کاسروائی و نکووش مخالفین دین و تمجید و بشتاسب است بواسطهٔ کرویدن بمذهب جدید و پیدا شدن دوستانی بعد از مدتی آوارگی و بیچارگی از دست دشمنان - و قسمتی متضمن بیان مطالب و کشف حقایق و نصایح حکیمانه است - و یک سرود راجع است بازهواج جاماسب با دختر زردشت بالاخره هر قسمتی از (کاتها) متعلق بمطلبی و حاکی از معنائی است .

محض تکمیل مطالب عین عبارت سرود دوم (یسنای بیست و نهم) و سرود نهم (یسنای چهل و چهارم) را از کتاب ایران نامه در اینجا نقل میکنیم :

سرود دوم کاتها - کشمای بیا ، گوش ، اروا ، گرزدا ، کههای ،
ماتهورزدم ، که مانتشت ، آما ، آیشمو ، هازبجا ، ریمو ، اهیشایا ،
درسچا ، نوس چا ، نوات ، موای ، واستا ، کشت ، اینو ، ادها ،

[۱] عین این تشبیه را صاحب ایران نامه کرده است و بعض مطالب ما در اینجا مأخوذ از آن کتاب است .

موای، سستا، وهه، واستریا،
یعنی بشما روان گاو فریاد میبرد از چه مرا آفریدید برای که
مرا ساختید بر من دیو (ایشیمو) تعدی مینماید بد رفتاری و ظلم میکند
نیست مرا چوپان جز تو دیگر لذا مرا بیاموزید خوب دهقانی .
سرود نهم گاتها - تد، تهوا، پرسا، ازش، هوائی، وُچها،
اهورا، - کسنا، زاتها، پتا، اشه یا، یاورویو - کسنا کنگ، استارم
چا، داد، ادوانم، - که یا، و اکشایایتی، نرفسایتی، تهواد - تاجد،
مردا، وسمی، انیاچا، دیدویه .

و اما (وندیداد) که یکی از اجزای اوستاست مشتمل بر بیست
و دو فصل است : ۱ - راجع بقسمتی از جغرافیای ممانک آریائی ۲ -
افسانه (یما) پسر (ویوان هان) که مراد جمشید است ۳ - تا ۷ -
مشتمل بر دستور العملهای حمل جنازه و آداب آن و نیز مطالبی که مردم
را بعبادت و زراعت و تربیت حیوانات تشویق میکند ۷ - تا ۱۲ -
در احکام نجاسات است ۱۲ - تا ۱۵ - راجع بتربیت سگ و اقسام
آن است ۱۶ - در احکام حیض ۱۷ - در امور تنظیفیه از قبیل ناخن
کرفتن و اصلاح موی سر و غیره ۱۸ - تعریف خروس و تشخیص پاره از
جرایم ۱۹ - راجع باینکه شیطان خواست زردشت را فریب دهد و
موفق نکشت ۲۰ - افسانه فریدون ۲۱ - تعریف گاو و باران و آب
و ماه ۲۲ - دعائی که برای دفع امراض اهریمنی خوانده میشود .
و اما (یشت) مشتمل بر بیست و چهار سرود است متعلق به

موجودات عالی خلقت و قسمتی هم متضمن حماسه های ملی است - رتبه پشت درعالم ادب بعد از کاتها بر سایر اجزاء اوستا مقدم است - و همانطور که کاتها در اوستا حکم ریک ودای کتاب مقدس هندوها را دارد؛ یشت همه حکم کتاب مهابهاراته (Mahâbhârata) و رامایانا (Ramâyana) را دارد .

واما (ویسپرو) بیست و چهار فصل دارد که انواع عبادت و آداب آنهاست .

واما قسمتهای دیگری که ملحق باوستا شده است از قبیل ستایش های خورشید و ماه و آب و آتش و ادعیه سی روه ماه و غیره تاریخ آنها متأخر از قسمتهای دیگر و از نقطه نظر ادبی با اجزای دیگر قابل قیاس نیست .

از اوائل مائه هجدهم میلادی مستشرقین فاضل در صدد کشف مطالب کتاب اوستا برآمدند و در این راه بذل مساعی لازمه بکار بردند و از آنجمله انکتیل دوپرون (Anquetil daperron) فرانسوی است که زحمات بسیاری کشیده و کتابی راجع بفرس و علوم طبیعی و عبادات و قوانین مقرر زردشت در تحت عنوان « زند اوستا » تألیف و در (۱۱۷۷ م) نشر کرده است - و دیگر فاضل محترم بournouf (بournouf) فرانسوی است که کتابی در هشتصد صفحه بعنوان (تفسیر یاسنا) تألیف نموده و در (۱۸۳۳ - ۱۸۳۵ م) طبع و نشر شده است . و فضلا و مستشرقین دیگر نیز هستند که در

معتقد است: یکی روحانی یا (مینو) و یکی جسمانی یا کیتی (و آنچه در عالم است بدو قسم تقسیم میکنند: تقدیر یا (بخشش) و فعل یا (کنش) - و حرکات و افعال انسان را سه قسم میکنند: اعتقاد یا (منش)، گفتار یا (گویش)، رفتار یا (کنش) - و وقتی انسان بمرتبه سعادت عالی رسیده و یزدان نزدیک شده و اهل بهشت است که هر سه چیزش اصلاح و دارای، اراده نیک، گفتار نیک، کردار نیک، شده باشد. زردشت میگوید - بنای آفرینش عالم بر اضداد است و این خاکدان میدان مبارزه نیکی و بدی یا جنود یزدان و اهرمن و کائنات مابین کیر و دار این قوی واقعند و سعادت و شقاوت بشر بسته پیروی این دو چیز متضاد است و بهشت جاویدان منزل پیروان یزدان و صاحبان نیت و گفتار و کردار نیک است و دوزخ جای اتباع یلیدان و ارواح اهرمنی - و نیز میگوید - اهورمزدا که نور مفارق محض است با هیولای کیتی بواسطه قوای نورانی با امشاسپندان (Amchaspand) ارتباط پیدا میکند و بتوسط آنها افاضه نور از مبدأ مجرد بهستیهای آخشیدجی میشود - امشاسپندان عبارتند از: وهومان (Vôhumanah) یا (بهمن)، اشاواشتیا (آسا واهیستا) (Asa vahista) یا (اردی بهشت)، خساترا وایریا (خساترا وریا) (Khsathra vairya) یا (شهریور)، سپانتا آرمایتی (Çpenta ârmaiti) یا (اسپندار مزد)، هروانات (Haurvatât) یا (خورداد)، آمرئات (Amretât) یا امرداد - مرداد)

هر کدام از امشاسپندان مدبر^۱ امری در عالم کون ه تنند - و در مقابل وضد هر يك از اينها انرا مانينو (Anra mainyu) يا انكرامانيو - اهرمن (روح زشتی را ظاهر ساخته است - اکامانا (Aka manah) در مقابل وهو مانا - آندرا (Andra) در مقابل اردیبهشت - سرو (Çauru) در مقابل شهریور - نا^۲ اناهیتا (Naonhaithya) در مقابل اسپندارمذ - ترو (Tauru) در مقابل خورداد - زریکا (Zairica) در مقابل مرداد .

و هر يك از اسامی روزها و ماههای فارسی نام فرشته است که مدبر^۱ مصالح آسمان و روز است [۱] .

زردشت خود مدعی است که با امشاسپندان ارتباط یافته و از آنها استفاده علوم کرده و نیز بی واسطه با اورمزد ارتباط یافته از او اخذ انوار دانش کرده است [۲] .

[۱] تعبیر یزدان و اهرمن و امشاسپندان و فرشتگان و واسطه ارتباط اورمزد با خشیچان و مینو و کتی و غیره خیلی شبیه است بتعبیر: رحان و شیطان و ملائکه مقربین دنیا و آخرت در زبان اسلام - وجود و ماهیت و هیولی و صورت و مادی و مجرد و عقول قدسیه و عالم خلق و امر و کیفیت ربط واجب با ممکن و غیره در زبان فلاسفه و متکلمین و برای تحقیق کامل رجوع بکتب آنها شود و بعقیده ما (کنکره ویران کنید از منجیق تا رود فرق از میان این فریق) .

[۲] قسمت عمده از مطالب این فصل مأخوذ است از کتب زردشتیان و تاریخ طبری و مسعودی و ملل و نحل شهرستانی و آئینه اسکندری و ایران نامه میرزا عباس شوشتری منطبقه حیدر آباد دکن والله العالم بحقایق الامور .

در مذهب زردشت کاملاً از تجرد و گوشه نشینی و بدویت نهی شده و بآبادی و جمعیت و مدنیت و نظافت و تربیت اطفال و نگاهداری حیوانات نافع از قبیل گاو و کوسفند و زراعت و غرس اشجار و امثال آنها خیلی توصیه شده است (ثواب نشانیدن درختی و افشاندن تخمی زرد آنها از هر دعا و عبادتی بالاتر است) - و در طهارت و نجاست و دفن اموات و غیره قوانین سودمندی دارد .

زردشت کسب علوم و آداب را خیلی اهمیت داده و خود اقسام و انواع آنها را بمردم میآموخته است .

تذئیه : آنچه تا کنون نوشتیم راجع باحوال و عقاید زردشت اولی بوده است که در بلخ بوده و غیر از او هم بروایت مورخین چند نفر بنام زردشت آمده اند که مروج عقاید زردشت نخستین بوده اند از آن جمله فریدون را زردشت ثانی نوشته اند که دخمه فریدون یا کعبه زردشت در استخر فارس باو منسوب است و دیگر جاماسب که زردشت سوم بوده و در زمان داریوش پادشاه هبستاسپ ظهور کرده است .

خاتمه و ملحقات

پاره از مطالب که ذیل صفحات کتاب کنجایش نداشته یا از قلم یا در طبع افتاده است بعنوان خاتمه ملحق بکتاب نمودیم .
۱- در ص ۷ (و بقول اهل منطق طرد و عکس) : توضیح این اصطلاح از ذیل صفحه افتاده است و آن این است : اهل منطق می

گویند « معرف چیزی است که تصور آن مستلزم تصور کنه معرف یا امتیاز آن از ماسوی باشد » - بنا برین چند شرط کرده اند از آنجمله اینکه (ما بین معرف و معرف نسبت تساوی باشد نه تباین و عموم و خصوص) و بمقتضای این شرط باید تعریف جامع افراد و مانع اغیار باشد مثلاً اگر در تعریف انسان بگوئیم (جسم حساس متحرك باراده) مانع اغیار نیست زیرا شامل غیر انسان از حیوانات هم می شود - و اگر بگوئیم مثلاً (حیوان ناطقی که قامتش دو ذرع باشد) شامل تمام افراد انسان نمیشود - و از اینجاست که باید دو قضیه در هر تعریف صحیحی صادق باشد یکی اینکه « هر وقت معرف (بکسر راء) صادق است معرف هم (بفتح راء) صادق باشد » یعنی مانع اغیار باشد و از آن به (طرد) تعبیر کنند و دیگر اینکه « هر وقت معرف (بفتح راء) صادق است معرف (بکسر راء) هم صادق باشد » بعکس قضیه اول یعنی جامع افراد باشد و از آن به (عکس) تعبیر کنند .

- ۲ - در ص ۹ (ابن انبار) توضیحی از طبع افتاده است : ابن انباری یا انباری نام دو نفر است که گاهی بهم اشتباه می شود یکی ابوبکر محمد بن قاسم (متوفی ۳۲۸ هـ) که مؤلف کتب ذیل است :
- ۱ - کتاب الاضداد در نحو ۲ - کتاب الزاهر در معانی کلمات ناس
 - ۳ - شرح مفضلیات ۴ - کتاب الايضاح في الوقف والابتداء ۵ - کتاب الهاآت في کتاب الله - و دیگر ابوالبرکات عبد الرحمن بن ابو الوفاء که مدرس ادبیات مدرسه نظامیه بغداد بوده و صاحب تألیفات

ذیل است ۱ - نزهة الالباء في طبقات الادباء ۲ - اسرار العربيه در نحو ۳ - الانصاف في مسائل الخلاف بين النحويين ۴ - لمعة الادله في اصول النحو ۵ - الاغراب في جمل الاعراب ۶ - عمدة الادباء في معرفة ما يكتب فيه بالالف والياء ۷ - الفاظ الاشياء و النظائر - وفاتش در (۵۷۷) هجري واقع شده است - بعضي براي رفع اشتباه اولي را بعنوان (ابن انباري) و دومی را بعنوان (انباري) ترجمه کرده اند ۳ - درس ۱۸ راجع بلفظ (هگز) : اين حاشيه در موقع پاك نويسي از قلم ما افتاده است « معلوم باد كه اين لفظ در اشعار متقدمين استعمال شده است فاصر خسرو در يك قصيده چهار مرتبه اين لفظ را استعمال کرده است : هر روز روزگار نویدی دگر دهنت) (كن را هگزید نخواهي همي خرام (ايضاً) جز رنج كي هگز ببینی تواز خسيس) (جز رنج كي بدید هگز از زكام كام (ايضاً) من دست خویش در رسن دين حق زدم) (از تو هگز جست نخواهم نشان و نام)

۴ - ايضاً در ص ۱۸ حاشيه بعد از كلمه قزوینی است يك جمله در طبع افتاده است و صحيح اين است « وان مخفف ابوالفرج است كه باينصورت نوشته میشود و نظير آن در عربي بلحارث و امثال آن است كه مخفف بني الحارث است و بعض كلمات هم مانند بلهوس و بلعجب داریم كه النخ » .

۵ - در حاشيه ص ۲۷ راجع براغب اصفهانی اين جمله افتاده است : صاحب روضات اين تاريخ وفات را از مؤلف تاريخ اخبار البشر

نقل کرده است و جرجی زیدان در تاریخ آداب اللغة العربیه ص ۴۴ ج ۳ تاریخ وفات راغب را (۵۰۲) نوشته است .

در ص ۴۶ سطر (۱۶) بعد از لفظ (ثانیاً) عبارت سقط دارد و صحیح این است « ثانیاً بحث در تأثیرات خارجی در لغت پس از اختلاط صاحبان آن با ملل دیگر و کسب الفاظ و لغات و تعبیرات ایشان . ثالثاً بحث در محتویات و ثروتهای الخ » .

۷ - ص ۶۸ سطر آخر بعد از لفظ مجمع الفصحا این عبارت افتاده است « ولی این قول باروایت چهارمقاله نظامی عروضی که در ص ۲۴ از بن کتاب نقل کرده ایم تنافی دارد زیرا بنا بر روایت چهارمقاله ابوبکر ازرقی نزد طغانشاه بن الب ارسالان بوده است نه طغانشاه بن مؤید » .

۸ - ص ۷۴ راجع باحتمال صاحب المعجم که رودکی مخترع رباعی است این حاشیه از قلم افتاده است که « در تذکره دولتشاه سمرقندی اختراع رباعی بزمان صفاریان نسبت داده شده است و جوزبازی را پیسر یعقوب بن لیث صفاری مربوط کرده است ملخص کلامش اینکه یعقوب لیث را پیسر کوچکی بود که خیلی او را دوست میداشت و روز عیدی امیر زاده با کودکان جوزبازی و یعقوب تماشا میکرد - امیر زاده هفت جوز بکوانداخت و یکی بیرون جست و بعد از لمحّه بقهقري برکشت - امیر زاده از غایت ابتهاج بزبانش گذشت که (غلطان غلطان همی رود تالب گو) . امیر یعقوب را این کلام خوش آمده ندما ووزراء

را خواست که در آن تحقیق کنند. ابو دلف عجلي و ابن الکعب باتفاق مشغول تحقیق شدند و آنرا از بحر هزج یافتند و بتقطیع مصرعی مطابق آن نمودند و بعد از آن يك بيت دیگر بر آن افزوده آنرا دو بيتي نام نهادند و بعدها دو بيتی را رباعی نامیدند.

۹ - ص ۲۵۷ سطر (۱۲) حاشیه از طبع اقتاده است « جرجي زيدان (شهرزاد) ضبط کرده و مطابق ضبط بعض محققين (شهربراز) صحيح است که از سرداران نامي زمان خسرو پرويز بوده است در ردیف سردار دیگر موسوم به (شاهين) و در تاريخ ايران فروغي (شهربراز) نوشته شده است.

۱۰ - داستان ايلیاد و ادیسه

هُمَر (Homère) یا بضبط مورخین عرب (اومیرس) از شعراي مهم قدیم یونان است - قدما او را شخص تاریخی میدانسته اند ولی در متأخرین اختلاف شده است برخی از متبعین از قبیل: کازوبون فرانسوی (۱۶۱۴ - ۱۵۵۶) (Casaubon) و وود انگلیسی (۱۶۹۵ - ۱۶۲۳) (Vwood) و هادلن (۱۶۷۲ - ۱۶۰۴) (Hedelin) کشیش اوبیائک (Aubignac) و اکوست ولف آلمانی (۱۸۲۴ - ۱۷۵۷) (Valf) اصلا منکر وجود همر شده و او را شخص تاریخی ندانسته اند و برخی از قبیل گرگور نیس (۱۸۱۶ - ۱۷۹۰) (Gregor nitzsch) و مولر (۱۸۴۰)

۱۷۹۷ (Muller) عقیده منکرین را رد کرده اند و طرفین را دلائلی است که از ایراد آنها صرف نظر کردیم. - بر فرض وجود در وطن و زمان او نیز اختلاف دارند وطن او را مابین چند شهر از آسیای صغیر گفته و زمان او را مابین قرن دوازدهم و هشتم قبل از میلاد نوشته اند و جمعی معتقدند که در اواخر قرن دهم یا اوایل نهم قبل از میلاد بوده است.

همر بنا بر عقیده موافقین مؤلف و ناظم چند داستان ادبی است که از همه مهمتر دوداستان ایلید (Iliade) و ادیسه (Odyssee) است - و بعضی معتقدند که این دو داستان بالتمام کار یکنفر مثل (همر) نیست بلکه عدّه زیادی از شعرا آنها را ساخته اند ولی اغلب سازنده ها آنها را بایکدیگر حفظ کرده و یکجامی خوانده اند داستان ایلید مهمتر از ادیسه و مشتمل بر شرح جنگهای یونان است یا (Troie) که قدیمآ ایالت یا شهر مهمی بوده است از آسیای صغیر - این داستان حاوی بیست و چهار سرود است که از قدیمترین اشعار یونانیان محسوب میشود و لفظ مایلید بقول بعضی مأخوذ است از ایلون (ilion) که پایتخت مملکت تروا بوده است. - داستان ادیسه نیز مرکب از بیست و چهار سرود است شامل شرح وقایع مراجعت ادیسه بعد از جنگ تروا بیونان. در خصوص این داستان که بقول بعضی وقوعش چهار صد سال قبل از زمان همر بوده است چنین روایت کرده اند که در آن ایام پریام (Priame) پادشاه تروا بوده و وقتی پسرش موسوم پاریس (Paris) بواسطه انجام

مقصودی از تروا با سپارت مسافرت کرده و در آنجا مهمان منلاس (Ménélas) پادشاه اسپارت شده و اتفاقاً منلاس آن موقع در پایتخت حاضر نبوده است - پاریس دختر (بقول بعضی زن) منلاس موسوم به هلن (Hèlèn) را بفریب ربوده و از اسپارت فرار کرده و بتروا رفته است و آنها بیکدیگر دلبستگی پیدا کرده اند. - در تعقیب این واقعه یونانیها از در غیرت در آمده ب فکر انتقام افتادند و پادشاهان که از آنجمله شاهنشاه اکاممنن (Agamemnon) بود با هم اتحاد کردند و قشونی کشیده ده سال شهر تروا را محاصره نمودند و با اهالی آنجا جنگیدند ولی بواسطه اینکه مشرتی خداوند بزرگ یونانیها با اهالی تروا مساعدت داشت کاری از پیش نبردند تا اینکه بالاخره آشیل (Achille) از پهلوانان یونان که مادرش از ربه النوعها بود یکی از پهلوانان بزرگ تروا را که هکتور (Hector) نام داشت کشت و نعش او را در شهر گردانید ولیکن خود آشیل هم کشته شد و از آن پس در یونانیها ضعف پدید آمد و عاقبت تدبیری کردند باین طور که اسب چوبی ساخته در شکم آن سرداران خود شانرا جای دادند و غفلة وارد شده شهر را گرفتند و آتش زدند و مردان را کشته و زنان را با سیری بردند و بکنیزی فروختند.

بعد از ختم جنگ و فتح تروا یونانیان با سرداران شان در مراجعت گرفتار طوفان شدیدی شده همه آنها غرق شدند جز یکنفر ادیس با اولیس (Ulysse) که از همه زیربکتر و چابکتر بود و پس از

زحمات بسیار بیوفان مراجعت نمود .

۱۱- ودا Védas

در چند جا ازین کتاب نام (ودا) برده شده و الحق شایسته این است که خوانندگان ازین قسمت که اززرکترین یادکار های قدیم مذهبی و تاریخی و ادبی آرینهاست اطلاعی داشته باشند .

قومی در هندوستان بالغ بر دوست میلیون در اطراف و حوالی رود کنک متفرقند و شهر مقدس آنها شهر یتارس است که به (باب السماء) معروف است - آنقوم را (براهمه) گویند که دارای مذهب مخصوص هستند بقول بعضی - مذهب برهمنی تقریباً یازده قرن قبل از میلاد ظاهر شده و اصلش از مذهب قدیم ودی است که کتاب مقدس آن ودا میباشد .

کتاب ودا - قدیمترین یادکار زبان سانسکریت و یکی از کتب ادبی مهم دنیاست - لفظ ودا از کلمه وید (Vid) مأخوذ است که بمعنی دانش و فرهنگ و کشف و جستجوست - کتاب ودا بچهار قسمت منقسم میشود ۱- ربک ودا (Rig véda) که در حقیقت کتاب نغمات مذهبی است ۲- یاجور ودا (Yadjour véda) مشتمل بر رسوم و آداب مذهبی ۳- ساما ودا (Sama véda) که نتیجه و تلخیص مانندی است از ذوق امت اولی ۴- اتاراوان ودا (Ataraven véda) که مشتمل بر غرایب و عجایب مذهبی است

هریک از چهار بخش مذکور در مواقع معینه بواسطه شخص مخصوص قرائت میشود: قرائت ریک ودا بشخص خلیفه و یا جور برئیس قربانیدها و ساما بخطیب مخصوص و آماروان ودا یکی از رؤسای براهمه اختصاص دارد. هر چهار قسمت ودا از نقطه نظر تاریخی و اهمیت ادبی برابر و راجع بیک زمان و یک زبان نیست بلکه دو قسم اول (ریک ودا - یاجور ودا) بر دو قسم دیگر هم از حیث تاریخ و هم از جهات دیگر تقدّم دارد - ریک ودا از یاجور هم مهمتر است - تاریخ تألیف ریک ودا را اغلب محققین مابین قرن ۱۴ و هشتم قبل از میلاد گفته اند و برخی بطور تعیین بقرن (۱۲ ق م) مربوط کرده اند و نسبت بریک ودا تاریخ تألیف آماروان ودا خیلی تازه تر است کتاب ریک ودا سرابا سرودها و ترانه های ادبی و مذهبی و حاوی قدیمترین داستانهای تاریخ نرّاد اری است - و بقول بعضی تمام ودا را سید نفر شاعر هندی تألیف کرده اند و خود هندو ودارا از کتب آسمانی و از آثار برهما میدانند و گویا قبل از وضع خط سانسکریت قسمت قدیم ودا سینه بسینه بطور نقل میکردیده است. عدّه دعوات و سرودهای مذهبی ریک ودا که رب النوعهای مختلف خطاب میشود هزار و اندی است یکی از دعوات و سرودها راجع به رب النوع اول آگنی (Agni - آتش) است که تمام مرد و زن متفقاً بقرائت آن پرداخته حرارت و نور آتش را سپاسگذاری میکنند. و بعد از آتش رتبه اندرا (Indra) است که حکم ژوپیتر (Jupiter) یونان را دارد که بواسطه صاعقه مسلّح و کاهی در فضا تیر شهاب پرتاب مینماید و بعقیده آنها در صورتیکه قدرت ویشنو (Vichnou) یعنی خدائیکه قبل از همه چیز موجود

بوده است همراه اندرا باشد تیتانها (titans) یا جنود شیاطین را که رئیس آنها وریترا (Vritra) است بواسطه تیر شهاب و صاعقه باری فراری دهد. — اندرا نزد ایشان رب النوع کاینات جوئی یا خدای جو و فرستنده باران و درخشانده خورشید است. — یکی از سرودهای ریک ودا راجع به اندرا این است « ای اندرای قادر وقتی که میخواهی امواج را بحرکت در آورده در هر نقطه از هوا صفا بخشی، در حالت نشاط که بساط سعادت ما را میکسترانی، توئی که وریترا را میزنی و برای ما اقیانوسی از باران میفرستی، الخ.

باز در یکی از نغمات اندرا را مخاطب ساخته چنین میگویند « ای اندرا! ما متعلق بتو هستیم و اعتماد ما بر توست، نغمات ما متوجه بتو، نیاز ما بدرگاه تو، آوازهای ما برای تست، قوت تو مانند آسمان منبسط و پشت زمین از هیبت عظمت تو خم گشته است، الخ. پس از اکنی (آتش) و اندرا (قوه قادره) رتبه ماروته (Marouté) یعنی خداوندان باد و سوریا (Soûrya) یعنی آفتاب است که در دعوات خود از آنها استمداد میجویند.

در یکی از سرودها و دعوات آنها راجع بستايش (فجر) و استمداد از آن این مضامین است « فجر مانند يك مادر خانواده برای حمایت عالم حاضر گشته دیوشب را توقیف مینماید، فجر ما را بنیایش میخواند از طلوع آفتاب بشارت داده عالم را غرق دریای نور میسازد، ای فجر! ای دختر آسمان! طالع شو! بیا و سراسر اکتی را نورانی کن، برای ما

دولت و ثروت بیاور « الخ .
چنانکه مکرر نوشته ایم کتاب ودا بزرگترین و قدیمترین یادگار
ادبی و تاریخی هندیهاست . - مدتها گذشته بود که هیچکس حتی
کنجکاوان و محققین اروپا نتوانسته بودند از حقیقت این کتاب و این
مذهب اطلاعی پیدا کنند .

تا اینکه بالاخره چند نفر از علمای انگلیس مانند ویلیام جونز
(Villiam Jons ۱۷۹۴ - ۱۷۴۶ م) ؛ کولبروک (Col-
brouk) ؛ ویلکنس (Wilkins) ؛ غیره در پی این کار
برآمده با برآهمه ارتباط یافتند و باجدیت و زحمت بسیار محل اعماد
آنها شدند و ازین راه توانستند که از زبان و مذهب برآهمه اطلاعی
پیدا کنند .

در ابتدا قوانین مانو (Manou) که از کتب نفیس مذهبی برآهمه
است بواسطه ویلیام جونز ترجمه و در کلکته طبع شد و پس از آن
ماهابهاراته و رامایانا که مشتمل بر حماسه های ملی واولی در حدود دویست
هزار بیت و دومی در حدود پنجاه هزار بیت است بار اول در کلکته
و بعد از آن در پاریس طبع شد . و اخیراً پورانا (Pourânas)
بواسطه (M. h. wilson) انگلیسی و برونوف (Bournouf)
فرانسوی طبع شد .

تا کنون تمام ودا ها بطور کامل ترجمه و نشر نشده است . فقط
ریک ودا بطور کامل و قطعاتی از یاجور و اتاروان ودا ترجمه شده است

— ترجمه انکلیسی ریک ودا در اُکسفرْد (Oxforde) بواسطهٔ
 ماکس مولر آلمانی (Max müller ۱۸۲۳ - ۱۹۰۰) در
 ۱۸۵۴ - ۱۸۴۹ و یکی دیگر در همان شهر بتاریخ (۱۸۵۰ م)
 بواسطهٔ (M. h. wilson) و یکی دیگر در فرانسه در تحت عنوان
 ریک ودا یا کتاب نغمات مذهبی که بواسطهٔ (M. langlois)
 صاحبمنصب و عضو اکادمی فرانسه (۱۸۳۹ - ۱۹۱۲ م) ترجمه
 شده بود منتشر گشت . و فاضل مستشرق (M. em bournof)
 نیز راجع بودا مجموعهٔ مفیدی تألیف کرده است . مجموعهٔ دیگر نیز موسوم
 به (Des védas) در تاریخ ۱۸۵۴ از طرف مستشرق سیاسی
 دان فیلسوف فرانسه (M. barthélemy saint - helaire)
 ۱۸۰۵ - ۱۸۹۵ م) تألیف و منتشر شده . — M. pictet de -
 larive نیز در کتاب آریزهای قدیم قسمتی از ودا را درج کرده
 است — میشله قسمتی از مضامین اشعار و دارا بنظم در آورده است .
 این نکته خیلی قابل اهمیت است که گذشته از آهاف و اصول
 مذهبی و زبان ودا و اوستا می بینیم که جزئیات دیگر این دو زبان و
 این دو کتاب بی نهایت بیکدیگر شبیه است بطوریکه با اندک ملاحظه
 میتوان دریافت که این دو زبان و دو کتاب (ودا - اوستا) حکم
 دو برادر شبیه بیکدیگر در یک خانواده دارد و دقت کامل در جزئیات
 این مطلب سر رشته بسی حقایق تاریخی و ادبی و مذهبی را بدست ما
 خواهد داد و الله الموفق .

سپاس خداوند را که جزء اول از رشته تالیف ناقابل ما تمام و هدیه ارباب ادب گشت .

تم الكتاب بعون الملك الوهاب



محض قدر دانی کوشزد قارئین میکنیم که خیلی از مدارک معتبر مارا از کتب فارسی و عربی و فرانسه کتابخانه دولتی تبریز تهیه کرد و از مدیر این مؤسسه عام المنفعه آقای میرزا علی اکبر خان صمیمی امتنان داریم که بدون مضایقه دردادن کتاب خیلی با کمک کرده اند

فهرست مطالب بخش اول

✽ از تاریخ ادبیات ایران ✽

صفحه	صفحه
تعریف و موضوع و فائده ادب و ادبیات	۱۲
باصطلاح قدما	۱۴
ادب درس و ادب نفس	۱۵
عقیده مؤلف در تعریف و موضوع علم ادب	۱۵
ارکان علم ادب	۱۶
علوم ادبیه و عده آنها	۱۶
وجه تقسیم بعضی علوم ادبیه را بدوازده علم	۱۶
تعریف علم صرف	۱۶
تعریف علم لغت	۱۶
تعریف علم اشتقاق و اقسام آن	۱۲
تعریف علم خط	۱۴
تعریف علم نحو	۱۵
تعریف معانی	۱۵
تعریف علم بیان	۱۶
تعریف علم بدیع	۱۶
تعریف علم عروض	۱۶
تعریف علم قافیه	۱۶
تعریف قرض الشعر یا نقد الشعر	۱۶

صفحه	صفحه
۶۳	تعریف علم انشاء ۲۱
۶۴	تعریف علم محاضرات ۲۲
۶۴	تعریف علم تاریخ و قصص ۲۸
۶۴	تعریف علم انساب ۲۸
۶۵	تعریف علم مسالك و ممالك ۲۸
۶۵	تعریف علم احاجی و اغلوطات ۲۸
۶۶	علم امثال ۲۹
۶۹	علم دواوین ۲۹
۶۹	عقیده نکارنده راجع بعلوم ادبیه ۲۹
۶۹	مراد از ادب و ادبیات باصطلاح اروپائیان ۳۴
۷۰	شعراى قدیم اسلامی و ادبیات باصطلاح جدید ۳۶
۷۳	رباعی یا (ترانه) ۳۶
۷۴	اختراع رباعی و اوزان آن ۴۰
۷۶	فرق مابین رباعی و دو بیتى ۴۱
۷۶	مثنوی یا (مزدوج) ۴۵
۷۷	قطعه ۴۷
۷۹	مسمط ۴۹
۸۱	ترکیب بند و ترجیع بند ۵۶
۸۴	محادثه و خطابه و کتابت از اقسام نثر ۵۷
۸۴	نثر مرسل و مسجع ۵۷
۸۵	اقسام مشهور نثر بنا بر اصطلاح اروپائیان
۸۶	فصاحت سیاسى ۵۹
	استعدادات

صفحه	صفحه
۱۲۴	فصاحت محامات ۸۶
	رسائل ۸۶
۱۳۰	تعریف و حقیقت شعر و فرق آن بانظم ۸۷
۱۳۲	اقسام شعر مطابق تقسیم ادبای قدیم
۱۳۴	فارسی و عرب ۹۴
	اقسام شعر مطابق تقسیم اروپائیان ۹۵
۱۳۴	شعر قصصی - غنائی - تمثیلی ۹۶
۱۳۷	درام - تراژدی - کمدی ۹۷
۱۳۸	آغاز یدایش شعر در اقوام و ملل عالم
	واحوالی که بر آن وارد شده است ۹۸
۱۳۸	شعر و موسیقی و رقص ۱۰۰
۱۴۲	وزن شعر ۱۰۲
	نظم و عروض فارسی امروزی ۱۰۶
۱۴۵	تاریخ یدایش اقسام شعر ۱۰۸
۱۴۶	قدیمترین منظومات عالم ۱۰۹
۱۴۸	وجود اقسام شعر و نثر با اصطلاح قدما
	و متجددین در زبان فارسی ۱۱۰
۱۴۸	نظم و تاریخ ادبیات ایران ۱۱۴
۱۴۸	دوره قدیم اول قبل از اسلام ۱۱۴
	زبان در دوره قدیم اول ۱۱۶
	زبانهای آیین ۱۲۰
	زبان زند و سانسکریت ۱۲۲
	فصول مختلف اوستا
	دخول لغات تورانی و سمیتکی در
	زبان ایرانی
	ادوار مختلف زبان فارسی
	زبان فرس قدیم
	آثار فرس قدیم یا کتیبه های دوره
	هخامنشی
	خط و زبانهای کتیبه های هخامنشی
	دو کتیبه بیستون و نقش رستم
	قسمتی از ترجمه کتیبه بیستون
	قسمتی از ترجمه کتیبه نقش رستم
	نمونه از لغات و ترکیبات زبان فرس
	قدیم هخامنشی
	خط دردوره قدیم اول
	خط میخی پارسی
	کشف زمان فرس قدیم و قرائت
	خط میخی
	شعر دردوره قدیم اول
	نثر و تاریخ و خطابه دردوره قدیم اول
	علوم در دوره قدیم اول
	دوره فترت و انحطاط ادبی قبل از اسلام
	و تأثیر غلبه اسکندر و اخلاف
	از اشکانیان و در ادبیات ایران

صفحه	صفحه
رواج زبان پهلوی تابعداز اسلام ۲۱۰	زبان و خط علوم و آداب دردوره اسکندری
موسیقی دردوره ساسانی و اسامی الحان ۲۱۱	و اشکانی ۱۶۸
معروفه فارسی ۲۱۱	خط پهلوی دردوره اشکانیان ۱۷۰
اسامی سی لحن باربد از روی اشعار ۲۱۸	دوره سوم قبل از اسلام یا عهد ساسانی ۱۷۶
نظامی با تصحیح ۲۲۳	نهضت علمی ایرانی دردوره ساسانی ۱۸۰
شعر در دوره ساسانی ۲۳۱	خط در دوره ساسانی ۱۸۶
نمونه از اشعار پهلوی و تحقیق در اشعار آن عصر ۲۳۱	رسم الخط هزوارش و یازند ۱۸۸
تحقیق در شعر فارسی منسوب بهرام گور ۲۳۴	خط مانی - اوستائی - سغدی ۱۹۱
علوم در دوره ساسانی ۲۳۸	هفت قسم خط فارسی از قول ابن مقفع ۱۹۲
طب و طبیعیات در عهد ساسانی ۲۳۹	امتداد خط پهلوی تابعد از اسلام ۱۹۴
فلسفه و حکمت و منطق در عهد ساسانی ۲۴۰	زبان در دوره ساسانیان ۱۹۶
ریاضیات و نجوم و هیئت در عهد ساسانی ۲۴۲	مبدأ پیدایش و وجه تسمیه زبان پهلوی ۱۹۷
تحقیق در سال و ماه پارسیان قدیم ۲۴۴	شعب مختلف زبان فارسی از قبیل دری و خوزی و سغدی و هروی و زاوی و سغزی ۱۹۹
نثر و خطابه و تاریخ و حکم و امثال ۲۴۷	وجه تسمیه دری و اینکه چه زبانی بوده است ۱۹۹
در دوره ساسانیان ۲۴۹	عقیده نگارنده در عهد از زبانهای فارسی و تحقیق در زبان دری و پهلوی و غیره ۲۰۲
کتب و مؤلفات ایرانیان قبل از اسلام ۲۵۱	زبان سغدی - زاوی - سغزی - هروی ۲۰۵
تألیف ۴۶ کتاب و تحقیق در آنها و تعیین آنچه بعد از اسلام برمی نقل شده است ۲۵۱	نمونه از فهارص العجم ۲۰۶
تاریخ کتاب کلبه و دمنه (در حاشیه) ۲۵۴	

صفحه	صفحه
تقسیم ادبیات و کتب پهلوی به سه قسمت	۲۶۰
مطابق قول وست	۲۶۰
صنایع و کتبه ها و ابنیه مشهور دوره	۲۶۲
ساسانی	۲۶۲
چار طاق سروستان — عمارت	۲۶۶
فیروز آباد	۲۶۷
طاق کسری و مساحت آن	۲۶۸
طاق بستان و حجاریهای آن	۲۶۹
آثار ساسانیان در شهر شاپور	۲۷۰
نقش رجب	۲۷۰
قصر شیرین — طاق ایوان — قصر	۲۷۱
شوشتر — قصر مشینا	۲۷۲
مجسمه شاپور — قالی بهارستان	۲۷۴
شرح راجع بایوان کسری و قالی	۲۷۵
بهارستان	۲۷۶
کتبه های ساسانی با ترجمه بعض آنها	۲۷۷
کتبه حاجی آباد — کتبه نقش رستم	۲۷۸
کتبه نقش رجب — کتبه طاق بستان	۲۷۸
کتبه پایکولی	۲۷۹
قرائت کتبه های ساسانی — اسامی	
مستشرقین که در این راه زحمت	
کشیده اند	
حکما و دانشمندان و موسیقی دانان و	
صنعتگران ایرانی قبل از اسلام	
انوشیروان — بزرگمهر	
برزویه طبیب — باربد	
بامشاد	
رامتین — نکبسا	
آزاد و ارچنکی — کوسان نوا کر —	
مانی نقاش	
مزدک	
بهرام کور	
اردشیر بابکان — از رباد ابن زرا	
دستان	
فرشاد شیر — جاماسب — فرهاد	
کوهکن	
زردشت و کتاب اوستا	
گانه ها	
نمونه از سرودهای گانه ها	
فصول و نندیداد	
بعض مستشرقین که در راه حل مطالب	
و زبان اوستا زحمت کشیده اند	
مذهب و تعلیمات زردشت	

صفحه	خاتمه و ملحقات	صفحه
تحقیق در تاریخ وفات راغب اصفهانی ۳۰۸		
تنافی قول مجمع الفصحا با روایت		
چهار مقاله در خصوص ازرقی ۳۰۹	مراد از طرد و عکس در اصطلاح	
تنافی احتمال صاحب المعجم با روایت	اهل منطق ۳۰۶	
تذکره دولتشاه در خصوص مخترع	تحقیق راجع به (ابن انباری) ۳۰۷	
رباعی ۳۰۹	استعمال شدن لفظ (هکرز) بمعنی	
هر و داستاد ایلیاد و ادیسه ۳۱۰	هرگز در اشعار متقدمین ۳۰۸	
وداها Védas ۳۱۳	تحقیق در رسم الخط (بلفرج) ۳۰۸	

غلطنامه

از خوانندگان مستدعیم که اغلاط ذیل را با آنچه در ضمن ملحقات اشاره شده است در کتاب اصلاح کنند و هر کجا که در مقابل خطا صواب نوشته نشده است بدانند آنجا زیاد است

مقدمه

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱	۳	سیاسی	سیاس

در اسامی کتب صفحه آخر از مقدمه چون اغلب املاها غلط است این طور تصحیح شود

Grammaire Larive et Fleury.

Brunetière, Hist. de la littérature. française

Brovne, A. literary Hist, of Persia از ترجمه

Petit Larouse Grand Larousse.

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۳	۸	بفضلیة	بفضیلة	۲۲	۱۱	لمحاضره	المحاضرة
۳	۱۹	الهیة	الهیة	۲۳	۶	باستان	باستانی
۴	۲۱	اخبار	اخبار	۲۳	۹	بدیهه کفتن	بدیهه کفتن
۶	۶	اخلاقی	اخلاقی ذاتی	۲۳	۹	مجلسیها	مجلسها
۶	۱۰	بیش	بیش	۲۴	۱۰	شروط	شروط را
۸	۱۴	فلاسفه	فلسفه	۲۵	۷	سنجر	ملکشاه
۸	۱۶	النبیلین	النبیین	۲۵	۷	کروهه	کروهه
۹	۷	منضبط	منضبط	۲۵	آخر	(۴۸۰)	(۴۸۵)
۱۰	آخر	متوفی ۸۳۵ (۷۴۰-۸۱۶)		۲۹	۴	اجاجی	اجاجی
۱۴	۲	تنبه	تنبيه	۳۰	۱۱	هممش	همش
۱۵	۱	فجره	فجره	۳۲	۳	بادسته	بادسته
۱۵	۲	خوشنویس	خوشنویسی	۳۳	۱	صرف-معانی	صرف-نحو-معانی
۱۵	۹	لفظ	لفظ را	۳۳	۱	عروض	عروض
۱۵	۱۰	مطابرة	مطابقة	۳۶	۴	جنبه	جنبه
۱۵	۱۰	شیلئی	شیئی	۳۸	۱۲	حکمت	حکومت
۱۶	۴	۸- واما علم بدیع که		۳۹	۱	مختصر	مختصه
		تابع معانی بیان است		۳۹	۷	عدم اصول	عدم رعایت اصول
۱۶	۷	۹- — ۸-		۳۹	۱۰	ینجالیه	ینجالیه
۱۶	۱۴	نقل الشعر	نقد الشعر	۳۹	۱۷	۱۲۶۳	۱۲۶۴
۱۹	۱۹	طالقائی	طالقانی			که	که
۲۱	۱۰	که	که				

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۴۰	۱۵	معروف ایران معروف	۷۷	۱۲	شعر جنس	جنس شعر	
		قرن هشتم ایران	۷۹	۱۵	شغروه	شغروه	
۴۱	۱۵	که بدان اشاره شد	۷۹	۱۸	میخواسته	میخواسته	
۴۵	۵	مینماید	۸۰	۱۵	خوارزم	خوارزم	
۴۶	۲	تغییر	۸۴	۵	بنیه	بنیه	
۴۶	۱۱	شاملی	۸۷	۷	مقالاتی است	مقالاتی	
۴۶	۱۳	مستنفه	۸۸	۶	بست	نست	
۴۶	۱۳	تغییرات	۹۰	۳	شاعرانه	شاعرانه	
۵۰	۱۷	زحمت	۹۱	۱۹	۲۰۵	۲۵۵	
۵۱	۱۴	ناهید	۹۳	۹	بوده است	بوده است	
۵۳	۲	نداد			اشخاصی که		
۵۴	۸	وصل و بیفکری	۹۶	۱۳	برنگس	بریکس	
۵۵	۱۲	بخشیده	۹۸	۱	تمنیل	تمنیل	
۵۶	۶	کلام	۹۸	۲	didactique	didactique	
۵۶	۱۰	عضلاتی	۹۸	۲	Fugitive	Fugitive	
۶۱	۱۰	استعدادات	۱۰۰	۱	غصب	غضب	
۷۴	۹	پنداشته است	۱۰۰	۸	الفاظ بطریق	الفاظ و بطریق	
۷۴	۹	مخترع	۱۰۳	۱۷	از تشخیص	در تشخیص	
۷۵	۴	که	۱۰۸	۱۵	همرو	همرو	

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۰۸	آخر ایلید وادیسه و داوگانا			۱۲۴	۱۰	میشو	میشود
	— ایلید وادیسه و داوگانا			۱۲۵	۱۰	عمّا	عمّا
۱۱۰	۴ قران	قرن		۱۲۵	۱۱	(۳۰۰ ق م)	
۱۱۰	۷-۶ از عربهاست					(۳۰۰۰ ق م)	
	عربی الاصل است			۱۲۸	۷	مشرقین رن	
۱۱۱	۱۱ شاهنامه اوستا					مشرقین قرن	
	شاهنامه اوستا			۱۲۹	۲	مدیا	مدیها
۱۱۲	۲ اکثر	اکثر		۱۳۰	۱۰	مشرقین	مشرقین
۱۱۲	آخر بشر	بشه		۱۳۱	۱۵	رباعی	بابلی
۱۱۳	۵ و بازها	بازها		۱۳۲	۱۰	لهجه	لهجه
۱۱۶	۳ بقای	بقایای		۱۳۲	۱۰	نتیجه	نتیجه
۱۱۷	۱۰ اریائی	اروپائی		۱۳۲	۱۵	وجودهم	هم وجود
۱۱۷	۱۵ لهجه (آیران)			۱۳۳	۱۳	علوم	معلوم
	لهجه آیران			۱۳۴	۷	اواخر دوره	اواخر آن دوره
۱۱۹	۹ بشعبه	شعبه		۱۳۴	۸	مسطور است	مسطورات
۱۲۱	۳ باشد	شد		۱۳۸	۷	اهمت	اهمیت
۱۲۱	۱۳ السنة	السنة		۱۳۸	۸	کتیبه	کتیبه
۱۲۲	۷ سانسکریٹ	سانسکریٹ		۱۴۱	۱۷	دوزخ	دروغ
۱۲۴	۴ العلمائی	العملائی		۱۴۱	۱۹	بیشتر	بیشتر

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۴۴	۱۳	سانکریت	سانسکریت	۱۶۹	۹	یفر از اشکافی	
۱۴۵	۱۴	هخمنیسیا	هخمنیسیا			نفر از سلاطین اشکافی	
۱۴۶	۲	هخمنیسیا	هخمنیسیا	۱۶۹	۱۴	حقیقی	حقیقی
۱۴۷	۱۷	است	اند	۱۶۹	۱۷	مستبعد نتوانسته اند	
۱۴۷	۱۷	اینکه	اینکه			مستبعد ندانسته اند	
۱۴۸	۱	حقیقت	حقیقت	۱۷۰	۱	یک چند	چند
۱۴۸	۲	بعلاوه	بعلاوه	۱۷۵	۷	معها	معها
۱۴۸	۱۰	راجع	و راجع	۱۷۶	۹	(۶۵)	۶۵۰
۱۵۰	۱۵	پاری	پارسی	۱۷۷		در حاشیه صورت محاسبه اینطور	
۱۵۲	۵	زرمی	زرمی			باید نوشته شود :	
۱۵۲	۱۶	در عالم	عالم			$1348 + 622 = 40; 33 = 1348$	
۱۵۲	۱۷	قدیمی	قدیمه			$(1930 = 40 - 1970)$ و (1980)	
۱۵۳	۲	اخلاقی	اخلاقی	۱۸۳	۳	اد	ادبی
۱۵۵	۴	ایران است	ایران شده است	۱۸۳	۱۶	ناچار	ناچار
۱۵۵	۱۶	مینموده	مینموده اند	۱۹۰	۱	همان دوره	همان
۱۵۷	۱۵	آنها	آنها را	۱۹۱	۱۲	در خط	از دو خط
۱۵۸		آخر و بطامیوس	بطلیموس	۱۹۲	۳	آخری را	آخری
۱۶۶	۴	که و	که	۱۹۲	۴	تبدیل	تبدیل یافته
۱۶۶	۱۷	سلوکیدی	سلوکیدی	۱۹۲	۱۱	بوده اند	بوده

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۹۲	۱۲	نوشته است	نوشته	۲۰۵	۱۰	فوهنك	فرهنك
		میشده است		۲۰۷	۱۰	درمن	ارمن
۱۹۴	آخر	بل	قبل	۲۰۷	۱۶	بسحا	بسحاق
۱۹۴	آخر	فارسي (رومی)		۲۰۹	۷	تراکيب	تراکيب
		فارسی و (رومی)		۲۰۹	۸	تظم	نظم
۱۹۶	۵	موبدان	موبدان	۲۱۲	۳	شخص برای سدانث	
۱۹۶	۱۷	(صدا)	(صیدا)			شخصی برای سدانث	
۱۹۷	۵	خونندي	خوانندي	۲۱۶	۱۰	نخت	تخت
۱۹۸	۱۰	(يارتاو)	(يارتاو)	۲۱۶	۱۲	سيزدرسبز	سيزدرسبز
۱۹۸	۱۳	يارهاو	يارهاو	۲۱۶	۱۶	نيمروز	نيمروز
۱۹۹	۳	فارسی کاهي	کاهي	۲۱۷	۹	ازادوار	آزادوار
۲۰۰	۶	اردشير	اردشير	۲۱۷	۱۰	باخوز	باخوز
۲۰۰	۱۵	برادر	بردر	۲۱۷	۱۴	شهرروز	شهرروز
۲۰۱	۱	الحال	حال	۲۱۷	۱۶	چغانه پرده خرم	
۲۰۱	۱۳	معمو	معمول			چغانه ' پرده خرم	
۲۰۱	۱۳	داشته	داشته اند	۲۱۹	۵	خورشيد	خورشيد
۲۰۲	۱۷	درالتيجان	نقل از	۲۲۰	۱۰	سياوشان	سياوشان
		درالتيجان		۲۲۰	۱۲	باز	بار
۲۰۴	۱	يا اينكه	با اينكه	۲۲۴	۲	جمعی	جلي

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۲۴	۴	بود	بوده	۲۴۲	۱	خسرواینین	خسرواینین
۲۲۴	۱۳	نقی زاده	تقی زاده	۲۴۲	۶	از قبیل	
۲۲۴	آخر	آنها	آنها را	۲۴۲	۸	آشوریها	از قبیل آشوریها
۲۲۶	۱۸	آواز	آوازی است	۲۴۸	۱۸	اردشیر	از اردشیر
۲۲۹	۲	نشسته	می نشسته	۲۴۸	۱۹	تقدر وان	تختمو
۲۳۰	۳	میسود	میشود			تقدروا ان	تختموا
۲۳۰	۱۹	نام	نام	۲۵۶	۱۳	ودیکر	که ضمن ده -
۲۳۱	۲	خواهم	خواهد			سال آنرا	دردومزار بیت نظم کرده ودیکر
۲۳۳	۱۸	bo	vo	۲۵۶	۱۸	و طبع	و درباریس
۲۳۴	۶	یکاما	یکاما			ومصر و بیروت	طبع
۲۳۶	۳	آن شله	آن شیرشله	۲۵۷	۱۲	شهر یزاد	شهر براز
۲۳۶	۱۲	تعبیر	تغییر	۲۵۸	۵	شترا باز	شترا یار
۲۳۸	آخر	با کسانی	یا کسانی	۲۵۸	۷	یز کرد	یزد کرد
۲۳۹	۸	بساز	بساز	۲۶۱	۱۰	راجح	راجع
۲۳۹	۹	تاریجی	تاریخی	۲۶۳	۴	ایرینان	ایرانیان
۲۳۹	۱۸	تحصیل	تحصیل	۲۶۳	آخر	(دیکر)	(دیکر)
۲۴۰	۱	شعب	و شعب	۲۶۶	۱۱	در راه	در راه
۲۴۰	۶	نضر بن	نضر بن	۲۶۶	آخر	عند	عنه
۲۴۱	۲۳	المنور	النور	۲۶۸	۱۱	بخشی	بخشی

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۷۰	۶	میسارد	میسازد	۲۹۲	آخر	صحت مقام	
۲۷۰	۱۶	قسمت	قسمت	- صحت این روایت مقام			
۲۷۲	۱۰	زیرانواع	زیرا انواع	۲۹۴	۱۷	مذاهب	مذهب
۲۷۳	۱۸	حجای	حجاری	۲۹۵	۸	(اسپئیاما)	(اسپتیاما)
۲۷۴	۲	راجع	بعضی راجع	۲۹۶	۶	۸۳ ق م	۵۸۳ ق م
۲۷۴	۴	(۷۵ - ۳۷ ق م)		۲۹۷	۳	کرداست	کرده است
		(۵۵ - ۳۷ ق م)		۲۹۸	۱۶	وهشتوی	وهشتوی
۲۷۵	۵	دابران	در ایران	۳۰۱	۲	یشت	یشت
۲۷۵	۷	اقتبـس	اقتباس	۳۰۱	۹	روء	روزء
۲۷۵	۱۷	ص ۲۱۷	ص ۱۱۷	۳۰۱	۱۵	بفلسه	بفلسفه
۲۷۶	۱۴	ولی	اولی	۳۰۵	۲	مانیبو	ماینبو
۲۷۷	۴	ساسانیان	ساسانیان (ص ۴۳)	۳۰۶	۱۰	عیر	غیر
۲۸۱	۱۴	بو.	بوده	۳۰۶	۱۰	بروایت	بروایت بعض
۲۸۲	۱۳	ببرزویه	باب برزویه	۳۰۹	۳	در ص	۶ - درص
۲۹۰	۱۳	بعضی	بعض	۳۱۰	۱۱	é	è
۲۹۱	۱۸	کنید	کنند	۳۱۰	۱۵	۲۳	۳۲
۲۹۲	۷	کتاب	کتابی	۳۱۰	۱۶	اینطور تصحیح بشود	
۲۹۲	۱۱	بعضی	بعض	۳۱۰	۱۷	Wolf	Valf

D'aubignac Hédelin

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۳۱۰	۱۷	۵۷	۵۹	۳۱۵	۲	باري باری میتواند	
۳۱۰	آخر	راجع به مولر و تاریخ		۳۱۵	۱۳	ماروته مارو	
	اورجوع شود به ص ۳۱۷			۳۱۵	۱۴	ts té	
۳۱۱	۱۵	بعض بعضی		۳۱۶	۷	اینطور صحیح است	
۳۱۱	۱۶	پایتخت پایتخت		۳۱۶	۸	اینطور تصحیح شود	
	و (بتحقیق یکی از اسامی شهر تروا)					William Jones	
۳۱۱	۱۹	m me				Colebroohe	
۳۱۱	۲۰	pâ pa		۳۱۶	۱۴	بهاراته بهاراتا	
۳۱۲	۴	ne n		۳۱۶	۱۷	bu bo	
۳۱۳	۲	وداها ودا				صفحه سطر خطا صواب	
۳۱۳	۷	بنارس بنارس		۳۱۷	۱	d de	
۳۱۳	۱۶	یا جور یا جور -		۳۱۷	۲	mü mü	
	-	(و بضبط بعضی یادرور)		۳۱۷	۱۰	hi he	
۳۱۳	۱۷	Sâma Sama				تمام شد به اهتمام کتابخانه	
۳۱۳	۱۸	اتاراوان اتاراوان -				« ادبیه »	
		(و بضبط بعضی آهارویدا)				۲۰ اردیبهشت ماه ۱۳۰۹	
۳۱۳	۱۹	Ataraven					
		Atharavan					
۳۱۴	۱۲	هندو هندوها					

بعضی از تألیفات مؤلف *

- | | |
|-----------------------------------|----------------------------------|
| ۱- تاریخ ادبیات ایران از قدیمترین | ۸- شرح معانیات سبعه بفارسی |
| عصر تاریخی تا عصر حاضر در ۵ جلد | ۹- یکدوره فلسفه بفارسی |
| ۲- کتاب هیئت مرکب از سبک قدیم | ۱۰- شرح مشکلات اسفار بعربی |
| و جدید | ۱۱- کتاب ارث استدلالی بفارسی |
| ۳- تاریخ دانشمندان اصفهان | ۱۲- شرح مشکلات تحریر اقلیدس |
| ۴- کتاب بدیع | از مقاله اول تا مقاله هفتم |
| ۵- رساله عروض | ۱۳- شرح مشکلات مطول و اسرار |
| ۶- معانی بیان فارسی | البلاغه |
| ۷- کتاب انشاء در دو جلد | ۱۴- تاریخ علما و دانشمندان ایران |

قسمتی از انتشارات کتابخانه « ادبیه »

- | | |
|------------------------------|-------------------------------|
| تاریخ ادبیات ایران جلد اول | جامع عباسی |
| دیوان عمیق بخارائی | دیوان سهائی |
| قواعد لکارتیم | موش و کربۀ الوان |
| مدل نقاشی ۵ جلد | آنچه در تحت طبع است |
| دیوان همدم تبریزی | تاریخ ادبیات ایران جلد دوم |
| گلستان اعلی | مدل نقاشی از ۵ تا ۱۰ |
| انتقاد طلعت با عارفنامه ایرج | بوستان اعلی با تصحیح و نظریات |
| دروس نحویه جلد رابع | آقای امیر خیزی |
| القباء ذهنی | |